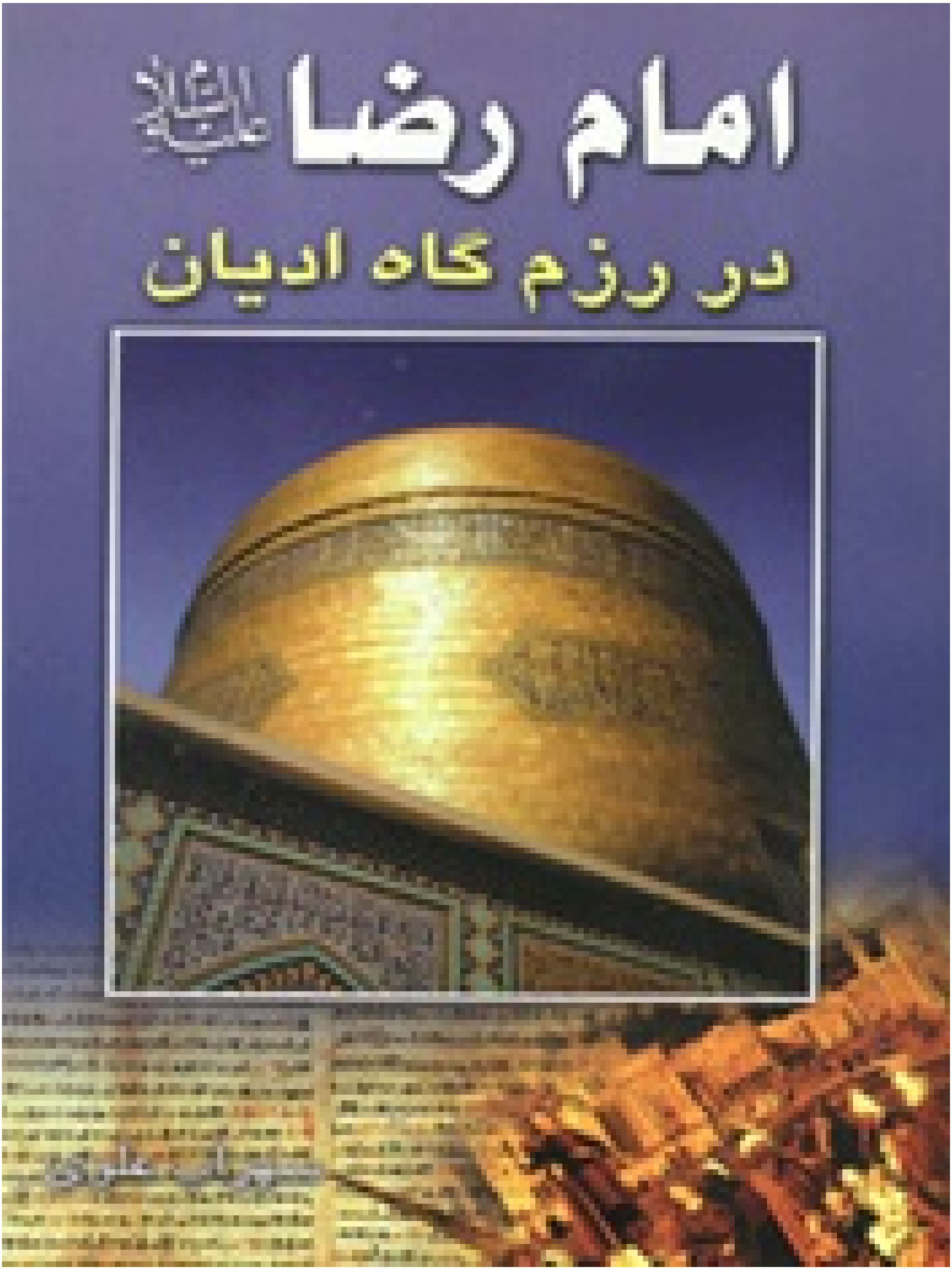


امام رضا علیه السلام
در رزمگاه ادیان

بسم الله الرحمن الرحیم

امام رضا علیه السلام در رزمگاه ادیان

نویسنده:

سهراب علوی

ناشر چاپی:

مسجد مقدس جمکران

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

فهرست ----- ۵

امام رضا علیه السلام در رزم گاه ادیان ----- ۷

مشخصات کتاب ----- ۷

اشاره ----- ۷

پیش گفتار ----- ۱۳

بخش اول: مروری بر زندگی نامه ی امام رضا علیه السلام ----- ۲۱

بخش دوم: امام رضا علیه السلام، مأمون، ولایتعهدی ----- ۲۹

اشاره ----- ۲۹

اشاره ----- ۳۱

طرح سؤال ----- ۳۲

تأمّلی بر چرایی واگذاری ولایتعهدی از سوی مأمون ----- ۳۴

تأمّلی بر چرایی ماندگاری مأمون در مرو ----- ۴۵

شرق، رزم گاه ادیان ----- ۵۵

اشاره ----- ۵۵

۱) زرتشتی گری ----- ۵۹

۲) مسیحیّت ----- ۶۲

۳) یهودیان ----- ۶۵

۴) مانویان ----- ۶۶

۵) مزدکیان ----- ۶۹

۶) بودائیان ----- ۷۲

۷) ادیان ابتدایی ----- ۷۳

۸) ادیان هندی ----- ۷۴

۹) فرق اسلامی ----- ۷۴

قسمت اول ----- ۷۴

«امام رضا علیه السلام در رزم گاه ادیان» ۷۹
قسمت دوم ۸۲
تأمّلی برچرایی پذیرش ولایتعهدی مأمون توسط امام رضا علیه السلام ۹۱
فرجام ۹۵
بخش سوم: امام شناسی در کلام حضرت علی بن موسی الرضاعلیهما السلام ۱۰۰
اشاره ۱۰۰
درآمد ۱۰۱
خطبه ی امام رضا علیه السلام به زبان عربی ۱۰۲
خطبه ی امام رضا علیه السلام به زبان فارسی ۱۰۹
فهرست منابع ۱۲۰
منشورات مسجد جمکران ۱۳۲
انتشارات مسجد مقدّس جمکران ۱۳۶
درباره مرکز ۱۳۷

امام رضا علیه السلام در رزم گاه ادیان

مشخصات کتاب

سرشناسه : علوی سهراب ۱۳۴۶ -

عنوان و نام پدیدآور : امام رضا علیه السلام در رزمگاه ادیان سهراب علوی

مشخصات نشر : قم مسجد مقدس صاحب الزمان (جمکران ۱۳۷۹.

مشخصات ظاهری : ۱۲۵ص.

شابک : ۴۰۰۰ریال ۹۶۴-۶۷۰۵-۶۱-۸ ؛ ۱۰۰۰۰ ریال چاپ دوم ۹۷۸-۹۶۴-۶۷۰۵-۶۱-۶

یادداشت : چاپ دوم : تابستان ۱۳۸۷.

یادداشت : کتابنامه ص [۱۱۴] - ۱۱۷ ؛ همچنین به صورت زیرنویس.

یادداشت : نمایه.

موضوع : علی بن موسی (ع)، امام هشتم ۱۵۳؟ - ۲۰۳ق -- سرگذشتنامه

موضوع : علی بن موسی (ع)، امام هشتم ۱۵۳؟ - ۲۰۳ق -- ولایتعهدی

شناسه افزوده : مسجد مقدس صاحب الزمان (جمکران رده بندی کنگره : DS۳۵/۶۳/ع ۱۷۷الف ۸ ۱۳۷۹

رده بندی دیویی : ۹۵۶/۰۱۰۹۲

شماره کتابشناسی ملی : م ۷۹-۲۴۰۲۸

ص:۱

اشاره

پیش گفتار

«یا ابا صالح المهدی ادرکنا»

در کنکاش برای کشفِ زوایای پنهان مانـده ی رخدادِ ولایتعهدی امام رضا علیه السـلام، آن چه بس دل آزار می نماید، همان کاستی هایی است که بر جای جای سنّتِ تاریـخ نگاری کهن، سایه انداخته؛ سنّتی که هیچ دخلی به بحثِ انتقادی یا گزارش موبه موی چگونگی و زمانِ رویدادها نداشته؛ بلکه، بیش تر دل بسته ی نقلِ داستان های خیال انگیز یا غرورآفرین، بوده است.

به سخن دیگر، گذشتگانِ ما تاریـخ را در زمره ی علومِ ادبی - یا حتّی تفنّنی - می دیدنـد، نه دانشی که به دنبالِ نقل عینی حوادث یا تحلیل منطقِ حاکم بر آن ها باشـد. در نتیجه، جزئیات زنـدگانی امام رضا علیه السـلام، هم چون بسـیاری از حوادثِ روزگار، چنان پیچیـده در هاله ی ابهام و ناشـناخته مانده، که به عنوان مثال، هرگز نمی توان تاریخ دقیق تولّد و وفاتِ ایشان را با خاطر جمعی - و بدون هیچ گونه معارضی - تعیین کرد؛ یا به درستی دانست که ایّامِ اقامت ایشان در خراسان، چگونه سپری شده است.

ص:۷

در واقع، برای پیشینیان ما، آن چه اهمیّت داشت، این دست مسایل نبود، بلکه آنان – غالباً – دوستتر داشتند تا هر روایت تاریخی را دست مایه ی بیانِ نکته ای و تأدیبی کنند و در این کار، باکی از تحریف و تغییرِ آن چه امروز برای ما مهمّ است، نداشتند. نمونه های این رویکرد را می توان در بسیاری از روایاتِ دوران اسلامی – و البته پیش از آن – ملاحظه کرد؛ که در خلال آن ها، چگونگی وقوعِ بسیاری از حوادث، یا زمان و مکان و اشخاصِ دخیل در ماجراها، از بیخ و بن، دگرگونه شده اند. شاهد مثال، ضربت خوردنِ امام علی علیه السلام است که در برخی منابع محلّ دقیقِ وقوع این فاجعه را، نه در محرابِ مسجد کوفه، که در آستانه ی درِ ورودی آن نقل کرده اند؛ و البته اگر آن روایت را بپذیریم که جای ضربتِ ابن ملجم، همان محلّ ضربتِ عمروبن عبدود در جنگ احزاب بوده، این هم پرسشی منطقی است که چگونه فَرقِ مبارک امام علیه السلام در هنگام سجده، ضربت تواند خورد؟ ،... ، این گونه، می توان دید که گرهی ناگشودنی بر کار افتاده؛ چه، از این دو روایت، لابد فقط یکی درست بوده و دیگری در نتیجه ی تحریفی پدیدار شده است.

امّا صعوبتِ ناشی از شیوه ی تاریخ نگاری کهن، تنها به از قلم انداختنِ جزئیات یا درجِ رویدادهای غیرواقعی ختم نمی شود؛ و علاوه بر آن چه گذشت، خصومت های فرقه ای نیز دامنِ تاریخ را با خلقِ شخصیّت های مجعول، آلوده اند. نمونه ی برجسته ی این فاجعه را در طرح نامِ «عبداللّه بن سبا»، ببینید که علیرغم راست نیامدنِ

وجود چنین کسی با تمام معیارهای عقلی و نقلی، باز هم بسیاری از مورّخان، به تأسّی از راویان جاعلِ متعصّب، همو را آغازگر و بنیادگذارِ تشیّع خوانده اند.

هنرنمایی های راویان نیز مصیبت دیگری است، که گاه به سلیقه ی خود مطلبی را در لابه لای روایت ها گنجانده و گاه از اساس چیزی را جعل کرده اند. و تازه، بمانـد ذوق به خرج دادنِ ناسخان که در رونویسی کتب، با تغییر کلمه ای، معنایی را ویران ساخته یا با بی دقّتی، مطلبی را محذوف گذاشته اند. نمونه های این امر در کتب حدیث فراوان است و از این رو، بسیار توان دید که مفسّرانِ حدیث، به اجبار یادآور می شوند که فلان شخص که نامش در متن حدیث آمده یا بهمان رویداد که در آن ذکر شده، بی اساس بوده و یحتمل اشتباهی از "نسّاخ" یا "راوی" در کار افتاده است،...، و دیگر، چه عجب از دشواری کارِ تشخیص سره از ناسره، که بسا گزارش ها و حدیث ها از آستین هم اینان، باژگونه بیرون آمده است.

دشواری دیگر، شناختِ فرقه های بی شماری است که از دلِ تشیّع و سایر گرایشات اسلامی برآمده اند. باورها و نیز اسامی اینان، بسیار گیج کننده اند و به دشواری می توان برخی از آنان را واقعی پنداشت. در واقع، می توان اندیشید که باورهای منتسب به بعضی از این فرقه ها، یا دست سازِ مأمورانِ ناآگاهی هستند که پیروانِ عامی و نادانِ شخصی کاریزماتیک را بازجویی کرده اند، یا دستاوردِ هنرنمایی نویسندگانِ انواع کتبِ فرق و نحل برای حجیم تر شدنِ نوشتارشان. از

ص:۹

طرف دیگر، در چگونگی وجه تسمیه ی برخی از این فرقه ها، اختلافی به پهنای راست تا دروغ وجود دارد. مثلاً ـ فرقه ی مبارکیه را به مبارك نامی که غلام اسماعیل بن جعفر علیه السلام بوده و این فرقه را بنیان نهاده، منتسب می کنند و در عین حال، برخی "مبارك" را لقب همان اسماعیل دانسته و این امر را وجه تسمیه ی آن فرقه گرفته اند؛ و لاجرم پژوهنده درمی ماند که آیا این "مبارکِ غلام" وجود خارجی داشته یا نه؟ البته از این دست مطالب در آثار پیشینان فراوان است، نظیر فرقه هایی که برای خوارج برشمرده اند، که کسانی از میان اینان، «عجارده» را نقش آفرین اصلی در سیستان گفته اند و دیگرانی اصولاً بودنِ چنین فرقه ای را منکر شده اند.

به بحث زندگانی امام هشتم علیه السلام و ولایتعهدی بازگردیم،...، بی بدیل بودنِ این رخداد در تاریخ اسلام، البته تأثیرِ ژرفی بر ادبیاتِ شیعه نهاده؛ امّا این تأثیر بیش از آن که صبغه ی اثبات داشته باشد، صورتِ انفعال بر خود گرفته است. در واقع، بیش ترِ دل مشغولی متکلّمِ شیعی آن بوده تا امامش را از پیرایه ی هم کاری با خلیفه ی ظالم عبّاسی مبرّا نشان دهد و این گرچه رویکردی به حقّ است، لیکن بسنده کردن به آن، سبب شده تا امامی نمایش داده شود که یک سره تسلیمِ گردشِ روزگار است و به نهیبِ تهدیدی، ولیعهدِ دولت عبّاسی می شود تا جان خویش از گزندها محفوظ دارد. افسوس که به این ترتیب، ظلمی ناگفتنی بر آستانِ حضرتش روا گشته و واقعیّت در مذبحِ ساده انگاری ها قربانی شده است.

مقصـد از این گفته را معلوم تر کنم: از آن هنگـام که گفتمـانِ مـدّاحانه و نوحه گرایانه بر نگرشِ آگاهانه ی علمی غلبه یافت، ارجمندی کردار و کنش همه ی امامان، و از جمله امام رضا علیه السـلام، ناشناخته باقی ماند؛ و فریاد از این نوحه گرانی که به هیـچ روی وارث منقبت خوانانِ جان بر کف سده های پیشـین نیسـتند؛ کسانی چون «خِلْبِ بغدادی»، که بی هراس در کوچه و بازارها مدح علی علیه السلام می گفتند و مزدی بیش از زخم دشنه ی ناصبیانِ متعصّب دریافت نمی کردند،...، امّا مع الاسف، سنّتِ پرمایه ی اینان، در گذر ایّام، از معنی تهی گشت؛ و دیگر، کم تر عالم و فرهیخته ای فرازِ منبرِ وعظ و منقبت گویی برای عامّه ی مردم را، در ترازِ شأنِ خود دید و لاجرم این منصب، بیش تر به کسانی رسید که وارث همان سنّت نقّالی کهن بودند.

از بی برکتی این چرخشِ تلـخ بود که توده هـای مردم، نیوشای قصّه هایی شدنـد که اگرچه عنوانِ مـدح داشت، امّا به حقیقت قَدْح بود؛ چه، دیگر آن امام پرشـکوه شان، یا غریبی بود ترسان، یا بیماری مـدهوش. از آن پس برای مردم عادّی، مهارتِ آن امـامی که از کنـج زنـدان، سازمـان عظیم وکالت را در تمام جهان اسـلامی می گردانْـد، فراموش شـد؛ باریک بینی و ذکاوتِ یگانه ای که با معاویه پیمان صـلح بست، به هیـچ گرفته شـد؛ رمزهای دعاهای مشـهور آن گرامی ترین، ناگشوده ماند؛ کانون عظیم علمی آن دو دُرّ جهـانِ معرفت، بی مـداقه ای رهـا شـد؛ قـائمِ بی نظیر شـیعی، به مرتبه ی اسـطوره هـایی چون کـالکی و سوشیانت فروافتاد و،...، و چه جای تعجّب، که موقعِ

خطیر امام علی بن موسی الرضاعلیهما السلام نیز، چنان که بایسته است، سنجیده و شناخته گشت.

این گونه بوده که ضعف های شیوه ی تاریخ نگاری کهن، دست افزارِ نقّالان شد تا از آن همه حدیث و روایت، سست ترین ها را چنان آذین دهند که منش و تدبیرِ بی مانندِ امام رضا علیه السلام در مواجهه با دشوارترین توطئه ها، در لابه لای کتاب ها مکتوم بماند و در عوض، تنها و تنها، هراس از تیغِ آخته ی مأمون، سبب سازِ پذیرشِ ولایتعهدی گردد... وه، که را می گویند؟ همان جانِ گرامی که ذوالفقارِ علوی و علمِ جعفری، به میراث داشت؟!

باری، از تاریخ می گفتم و دشواری هایش؛ که بنّایانِ نابلد، از مختصر مصالح سالمِ آن، دیواری کژ فراز آورده اند؛ و عاقل کسی است که تن از پناه این دیوار به بیرون اندازد،...، پس، در این نوشتار، کوششی رفته تا از غلبه ی اخباری گری و نوحه گری پرهیز شود، و در عوض، با نگاهی تاریخ مدار و تحلیلی، ولایتعهدی امام علی بن موسی الرضاعلیهما السلام کاوش گردد.

منابع، البته بی شمارند و بضاعت نگارنده، بی گمان تُنُک مایه. با این وصف، تا هوش و حواسی برجا بود، همّتی شد تا از لابه لای انبوه روایت ها و گواهی ها، راهی به سوی واقعیّت جسته شود؛ و در همه حال، نقد و چراجویی، بیش از نقل و تکرار، مراد بوده است. حاصل کار، بی گمان یک دست و مرتّب نیست؛ این به خامی نویسنده بازمی گردد که مع الأسف از آن گزیری نبود.

ص:۱۲

لازم به ذکر است که این نوشتار در سه بخش تدوین شده است: بخش اوّل، «مروری بر زندگی نامه ی امام رضا علیه السلام»، سیری کوتاه در دوران زندگی آن امام همام است؛ بخش دوّم یا «امام رضا علیه السلام، مأمون، ولایتعهدی» به وارسی رویدادِ ولایتعهدی امام رضا علیه السلام اختصاص دارد و بخش سوّم خطبه ای از حضرتش درباره ی شناخت مقام و موقعیّت «امام» است. خواننده ی ارجمند را گوشزد می کنم که برگزینی خطبه ی مذکور به این دلیل بوده که هم از ورای آن شرایط دشوار دورانِ امامت حضرت رضا علیه السلام شناخته گردد و هم درکی از چگونگی و ترازِ استدلال های کسی که به لقب هایی چون «عمودالدّین» و «عالم آل محمّدصلی الله علیه وآله وسلم» وصف گشته، میسّر شود.

رواست تا هم این جا، عمیق ترین سپاس گزاری هایم را به خاک پای ناشناخته مردی نثار کنم که این اثر را به تمامی مرهونِ او هستم و نیز : حقّ جویانِ مرکز مطالعات ادیان و مذاهب، کتابخانه ی عمومی مسجد مقدّس جمکران، کتابخانه ی تخصّصی اسلام و ایران؛ و به ویژه آقایان: سیّد ابوالحسن نوّاب، قاسم جوادی، حمیدرضا شریعتمداری، رسول جعفریان و جواد سرکارپور، که وام دارِ ایشانم.

قم - سهراب علوی

زمستان ۱۳۷۹

ص:۱۳

بخش اول: مروری بر زندگی نامه ی امام رضا علیه السلام

ص:۱۵

درباره ی زمان ولادتِ امام علی بن موسی الرضاعلیهما السلام اختلاف شدیدی میانِ مورّخین وجود دارد: شیخ کلینی و شیخ مفید و ابن اثیر، ولادت حضرتش را در سال ۱۴۸ هجری قمری دانسته اند که این قول، بیش تر مورد قبول قرار گرفته است؛ با این وصف، هم چنان که طبیعتِ تاریخ نگاری کهن بوده، روایات و گزارشات در این مغشوش و متضادّند. مثلاً ـ ابن شهرآشوب و محمّدبن طلحه ی شافعی و ابن خلکان، تاریخ تولّد امام رضا علیه السلام را در سال ۱۵۳ هجری قمری نقل کرده و ملاحسین کاشفی سال ۱۴۱ هجری قمری را آورده است(۱).

به هر حال، از آن جا که مشهور است امام رضا علیه السلام هنگام وفات (= سال ۲۰۳)، پنجاه و پنج ساله بودند، همان روایت شیخ کلینی و شیخ مفید، معقول تر به نظر می رسد.

حضرت رضا علیه السلام در سال ۱۸۳ هجری و متعاقبِ شهادت پدرشان امام موسی کاظم علیه السلام بر مسند امامت و هدایتِ مردمان نشستند و این

۱- ۱. درباره ی این تاریخ ها و نیز برای آگاهی از سایر گزارش ها، رک به «ناسخ التواریخ» : ج ۱، صص ۸ – ۹.

مقارن با حکومت جابرانه ی هارون الرّشید عبّاسی است که با شدّت و حدّتی بی نظیر، تیغ در میانِ شیعیان می نهاد و هرگونه ندای مخالفتی را سرکوبی می کرد. به عبارت دیگر، آغاز امامت حضرت رضا علیه السلام، دقیقاً مقارن با اوج دوران سلسله ی بنی عباس است؛ دورانی که به حقّ می توان از آن به عنوان "هزار و یک شب بغداد" یاد کرد. از سوی دیگر، باید دانست که هنگامه ی امامت حضرت رضا علیه السلام از جانبی دیگر هم بسیار بغرنج و حسّاس بوده، و آن بروز اختلافات شدید در میان امامیّه است که پس از شهادت امام هفتم علیه السلام هریک به راهی رفتند و بیش تر اینان از پذیرشِ امامت حضرت رضا علیه السلام استنکاف ورزیدند(۱).

به این ترتیب، آشکار است که اعلام امامتِ حضرتش از همان ابتدا با چالش هایی جدّی در دو جبهه ی خارجی و داخلی مواجه گشت: در یک طرف، خلیفه ی جاه طلبی چون هارون الرّشید بود که به هیچ روی دعوت به امامت حضرت رضا علیه السلام را تاب نمی آورد و در طرف دیگر، شیعیانی که در خلال سال های طولانی حبسِ امام موسی کاظم علیه السلام، دچار تشتّت آراء شده و یا به اسماعیلیه متمایل شده بودند، یا اساساً با اعتقاد به مهدی موعود بودنِ امام موسی کاظم علیه السلام، داعیه ی امامت حضرت رضا علیه السلام را برنمی تافتند(۲).

۱- ۲. برای آگاهی بیش تر از این امر، رک به بحث «تأمّلی بر چرایی واگذاری ولایتعهدی از سوی مأمون» که در ادامه خواهد آمد.

۲- ۳. برای آگاهی بیش تر رک به «همان».

در این شـرایط دشوار، امـام رضا علیه السـلام با تظاهر به اشـتغال به امور دنیوی، خویشـتن را از بـدخواهی هارون، در امان نگه داشتند(۱) و در جبهه ی مهمّ تر، یعنی هـدایتِ مردمـان، هوشـیارانه به مبـاحثه بـا علمـاء و دانشورانِ گونـاگون همّت کردنـد تا ضمن پاسـخ گویی به شـبهات، رجحانِ بی گفتگوی خویش را بر همگان هویـدا سازنـد و توده های شـیعی را از درغلتیـدن به دامانِ نیرنگ بازان و فرقه های بی پایان، محفوظ دارند.

این گونه، با همّت امام علی بن موسـی الرضاعلیهما السـلام مـدینه النبی به کانون علمی در خور اهمّیتی مبـدّل شد و چنان افتاد که بسـیاری از علمـاء و پژوهنـدگان، بـا عزیمت به آن شـهر، پاسـخ به پرسـش هـای علمی و دینی خویش را از امـام رضا علیه السـلام خواسـتار می شدنـد و دیگرانی هم بـا مکـاتبه، از حضـرتش کسب فیض می نمودنـد. امّـا بایـد دانست که دامنه ی این کارکردِ امام رضا علیه السـلام تنها به مدینه منحصـر نبود، چرا که ایشان اندکی پس از شـهادت پدرشان، در سـفری به کوفه و بصره، به مناظره های دامنه داری با علمای ادیان دیگر و متکلّمین مسلمان هم پرداختند(۲).

در نتیجه، شاکله ی اصلی دوران امامت حضرت رضا علیه السلام، دو چیز بوده است: یکی تقیّه در مقابل خلیفه ی جابر عبّاسی و دیگری اهتمام به ترویج دین و رفع شبهات.

ص:۱۹

۱- ۴. درین باره رک به «بحارالانوار» : ج ۴۹، صص ۱۱۴.

۲- ۵. رک به «بحارالانوار» : ج ۴۹، ص ۷۳.

نقطه ی عطف دوران زندگی و امامت حضرت رضا علیه السلام، منطبق بر بزرگترین تحوّل در حکومت آل عبّاس است: هارون الرّشید در سال ۱۹۳ هجری قمری بمرد و دوران طلایی حکومت بنی عباس با او به گور رفت. در خلال پنج سال جنگ و برادرکشی میان امین و مأمون، امام رضا علیه السلام فراغتی - قابل قیاس با دوره ی امام محمّد باقر علیه السلام و امام جعفرصّادق علیه السلام - برای نشر علوم دینی یافتند و با تلاشی پیگیر به استحکامِ مبانی نظری تشیّع همّت گماشتند. لیکن با استقرارِ قطعی مأمون در سال ۱۹۸ هجری، و نیرنگ های خاصّ او، شرایطی خاصّ پدیدار گشت که درک آن، محتاج دقّت و تتبّع فراوان است.

این مأمون، پس از به قتل آوردنِ امین، تا سال ها از مراجعت به مرکز خلافت - یعنی بغداد - پرهیز کرد و «مرو» را تخت گاه خود قرار داد. او در سال ۲۰۰ هجری در اقدامی بی نظیر و شگرف، امام رضا علیه السلام را به «مرو» فراخواند و نخست خلافت و سپس ولایتعهدی را به ایشان تکلیف کرد.

شکّی نیست که چنین اقدامی از هر حیث، پرسش برانگیز است و در هر صورت می رساند که خلیفه ی تازه، سیاستی نوین را ساز کرده بوده است. در واقع، انگیزه ی اصلی مأمون از ولیعهد کردنِ امام رضا علیه السلام چنان پیچیده در ابهام و تردید است که در خلال صدها سال، بسیاری از نویسندگان در حلّ معمّای آن کوشیده اند و کتب یا مقالات متعددی درباره ی آن نگاشته اند... به هر تقدیر، اقامت حضرت علی بن موسی الرضاعلیهما السلام در مرو، دو یا سه سالی طول کشید و حضرتش در

ص:۲۰

هنگامی که به اتّفاق مأمون عازمِ بغداد بودند، در قریه ی طوس به جوارِ رفیق اعلی پر کشیدند.

جای تعجّب نیست که چگونگی درگذشت امام رضا علیه السلام نیز هم چون واقعه ی ولایتعهدی، در پرده ی ابهام باشد؛ چرا که برخی از مورّخین در نتیجه ی تظاهرِ مأمون به ارج نهادن بر امام علیه السلام، بر این گمانه دل بسته اند که بسا امام رضا علیه السلام به مرگ طبیعی از دنیا رحلت کرده باشند یا این که زهر دادن به ایشان را جماعتی از بنی عباس - بی اذن مأمون - انجام داده باشند و... الخ(1). این همه درحالی است که تغییر ناگهانی رفتارِ مأمون، پس از شهادت امام رضا علیه السلام و اقدامات خشن او در سرکوبی علویان، جملگی نشان گرِ آلوده بودنِ دستِ شخص او در این فاجعه است؛ امّا گسترش دامنه ی فضای وهم آلود و توطئه آمیزی که مأمون در ایجاد آن تبحّر داشت، در کنارِ سنّت تاریخ نگاری غیرمستند و نیز رویکردِ منفعلانه ی متکلّمِ شیعی، همه و همه، چنان شرایطی را پدید آورده اند که برخی از درک رابطه ی دقیقِ میان کشته شدن فضل بن سهل در سرخس و شهادت امام رضا علیه السلام در طوس، آن هم در هنگام عزیمت مأمون به مرکز خلافت عبّاسی، عاجز مانده اند و یا به تحوّل شخصیّتی مأمون از پسِ این حوادث نیز بی اعتنایی گذر کرده اند.

بنابراین، پژوهنده برای کشف واقعیّات ناگزیر است که با نگاهی

1- 6. درباره ی نظرات گوناگون راجع به شهادت یا مرگ امام رضا علیه السلام، رک به «زندگی سیاسی هشتمین امام{ع}» : صص 202 - 216.

عمیق تر به مجموعه ی رویـدادهای زنـد گانی امـام رضـا علیه السـلام بپردازد و فارغ از هر گونه پیش داوری، درک رابطه های میان وقایع را وجهه ی همّت خویش قرار دهد.

ص:۲۲

بخش دوم: امام رضا علیه السلام، مأمون، ولایتعهدی

اشاره

ص:۲۳

اشاره

در این بخش، سَرِ آن است تا رویدادِ ولایتعهدی حضرت رضا علیه السلام از زاویه ای نوین بررسی و کاوش گردد. به واقع راقم این سطور بی گمان است که در درک این رخدادِ بی بدیل کاستی های مهمّی افتاده و نگرشی کاملاً ـ انفعالی و غیرتاریخی، بر واقعیّت ها پرده ای ضخیم انداخته است. نکته ی قابل ذکر این که راقم این سطور کوشش کرده تا با نگاهی تازه به احادیث و روایات بنگرد؛ نگاهی که مبتنی بر وارسی یک میراث تاریخی کهن است، نه از موضع ردّ یا قبول سلسله ی اسناد و امثالهم. به عبارت بهتر، در این چشم اندازِ نوین، احادیث اسلامی و شیعی، مجموعه ای گرانقدر از عناصر تاریخی را در بر دارند که فارغ از تعیینِ صحّت یا سقم آن ها به روش سنّتی، نمایان گرِ برهه ای حسّاس از تاریخ اجتماعی جامعه ی اسلامی هستند.

در حقیقت، مجموعه ی احادیث، می توانند تاریخ نگار را در درک شرایط اجتماعی و سیاسی و اقتصادی جوامع پیشین امداد رسانند ،...، و چه به جاست که همینجا از بینشِ وسیع شخصیّتی چون علامه مجلسی که به گردآوری مجموعه ی عظیم بحارالانوار دست زد،

ص:۲۵

تمجید شود؛ چه، با این کار، مایه های ارجمندی که به کار "تاریخ" می آیند، پیش روی ماست.

طرح سؤال

در پگـاهِ قرن سوّم هجری، الامـام الرّئوف حضـرت علی بن موسـی الرضاعلیهما السـلام، روضه ی منوّره را در مـدینهالنّبی برای همیشه و با وداعی بس حزین(۱)، به قصد «مرو» در منتهی الیه شمال شرقِ امپراطوری بنی عباس، ترک کردند.

مأمون هفتمین و هوشمندترین خلیفه ی عبّاسی(۲)، به دنبالِ اصرار و ابرامی عجیب، امام علیه السلام را به آن جا فراخوانده بود تا حکومت را به ایشان بسپارد. او داعیه داشت که در هنگامه ی نبرد با برادرش امین،

۱- ۷. به گواهی روایات، امام رضا علیه السـلام در هنگام سـفر خراسان، آشـکارا از شـهادت خود در فرجام آن، خبر داده و به نزدیکان و دوستداران خاطرنشان کرده بودند که عازم سفری بی بازگشت هستند؛ برای آگاهی بیش تر، رک به «بحارالانوار»: ج ۴۹، صص ۱۱۶ - ۱۲۰.

۲ - ۸. بی تردیـد مـأمون هوشـمندترین خلیفـه عباسـی بـود؛ از امـام علی بـن ابیطـالب علیهمـا السـلام منقـول اسـت که در یک پیشـگویی راجع به عبّاسـیان فرموده اند: «سابعهم اعلمهم» {«بحارالانوار»: ج ۴۱، ص {۳۲۳}. نخسـتین مربّی او، جعفربن یحیی برمکی بود و سـپس فضـل بن سـهل آموزشـش را برعهـده گرفت که بعـدها به وزارت هم رسـید. زنـدگانی مـأمون، برخلاف برادرش امین - که هم از جانب پـدر و هم از سوی مادر، "عبّاسـی" بود - در تنعّم و شادخواری نمی گـذشت، او دل بسـتگی های فرهنگی وسـیعی داشت و در مقایسه با امین و دیگر عبّاسیان، چهره ای بسیار تجدّدطلب و نیز متظاهر به زهد و دینداری را به نمـایش می گـذاشت. او به تقلیـد از نیاکـان نخستینش، لقبِ امـام بر خود نهـاد و اظهار داشت که می خواهـد قرآن و سنّتِ پیامبر را احیاء کنـد (رک به «تاریـخ اسـلام کمبریج»: ص ۱۷۸ و نیز «زندگانی سیاسـی هشـتمین امام؛ حضـرت علی بن موسی الرضاعلیهما السلام» : صص ۹۷ - {۹۹}.

برای نیل به سریرِ قدرت، "نذر" کرده بود تا اگر ظفر یافت، خلافت را به شایسته ترین کس از آل ابی طالب واگذار کند(۱) و اینک اظهارِ بی گمانی می کرد که لایق تر از علی بن موسی الرضاعلیهما السلام در آن خاندان - و نیز آل عبّاس - یافت نمی گردد(۲).

بی گمان این رخداد از هر نظر شگرف و حیرت آور است؛ زیرا نه چنان تکلیفی از سوی یک خلیفه ی عبّاسی، آن هم در چارچوب رفتارهای سیاسی زمانه، عادّی می نمود و نه پذیرشِ یک امام علوی؛ که تا بود، حکومتِ بنی عباس، شیعیان و ائمه ی آنان را نابود می خواستند(۳) و اینان درجای خود، چه به تقیّه و چه به مبارزه ی علنی، از هرگونه همکاری با آن ظالمینِ خون ریز پرهیز داشتند.

از این گذشته تر، میانِ خلع و قتلِ امین تا دعوتِ امام رضا علیه السلام به

۱- ۹. درباره ی این داعیه ی مأمون و روایاتی که درباره ی چگونگی آن رسیده، رک به «بحارالانوار»: ج ۴۹، ص ۱۴۳ و ص ۱۴۵ ؛ نیز به اعیان الشیعه: ج ۴، بخش ۲، ص ۱۱۲؛ و نیز به «عیون اخبار الرّضا»: ج ۲، صص ۳۴۳ - ۳۴۵ ؛ و به «ناسخ التواریخ»: ج ۱۱، صص ۲۰۳ - ۲۰۵.
۲- ۱۰. مأمون در گردهمایی بزرگ عبّاسیان در سال ۲۰۰ هجری قمری، خطاب به آنان گفت: «... من در فرزندان عبّاس و فرزندان علی رضی اللّه عنه جستجو کردم ولی هیچیک از آنان را با فضیلت تر، پارساتر، متدیّنتر، شایسته تر و سزاوارتر به این امر از علی بن موسی الرضا ندیدم.» {نقل از «مروج الذهب»: ج ۳، ص ۴۴۱ ؛ نیز رک به «تاریخ طبری»: ج ۱۱، ص {۱۵۵}.
۳- ۱۱. گفتنی است که برخوردِ حکومتِ بنی عباس در مواجهه با شیعیان، چنان بی رحمانه بود که نهب و غارتِ امویان در مقایسه با آن، ناچیز می نمود! شاهدی که بر این معنی می توان آورد، نامه ی خوارزمی به اهالی نیشابور است؛ رک به «رسائل خوارزمی»: صص ۱۶۴ - ۱۶۵.

مرو، بیش از سه سالی فاصله افتاده بود(۱) و البته این پرسشی به جا می نماید که به چه دلیلی مأمون پس از گذشتِ این همه مدّت، تازه ادای نذرش را به خاطر آورد؟،...، آشکار است که داعیه ی نذر و عهدِ مأمون، با شواهد عقلی و تاریخی، هم خوانی ندارد؛ پس، لاجرم این پرسش پیش می آید که مقصد اصلی او در این کار چه بوده است؟

تأمّلی بر چرایی واگذاری ولایتعهدی از سوی مأمون

در بیان دلایلِ اقدام مأمون، بیش از همه، بر این نکته تأکیدشده که او به جهت دل خوش کردنِ علویان، به امام رضا علیه السلام، منصبِ ولایتعهدی داد تا شور و جنبشِ آنان را تسکین بخشد و قیام های آنان را پایان دهد(۲). طرفدارانِ این نظریّه، گاه به خیزش دامنه دارِ ابو

۱- ۱۲. هارون در سال ۱۹۳ هجری مرد. از این زمان، چندسالی میان مأمون و امین بر سَرِ حکومت کشمکش بود تا عاقبت با کشته شدنِ امین در محرّم سال ۱۹۸ خلافت مأمون بلامنازع گشت. تاریخ ولایتعهدی امام رضا علیه السلام، رمضان سال ۲۰۱ است. درباره ی این تاریخ ها، رک به «تاریخ اسلام کمبریج»: صص ۱۷۵ - ۱۷۹.

۲- ۱۳. از جمله مرحوم مغفور شیخ عبّاس قمی، دلیل راهی شدنِ حضرت علی بن موسی الرضاعلیهما السلام به سفر خراسان را چنین نقل کرده است: «مخفی نماناد: آنچه از روایات ظاهر میشود آنست که مأمون چون مستقر بر خلافت گشت و فرمانش در اطراف عالم نافذ گردید و ایالت عراق را بحسن بن سهل تفویض کرد و خود در بلده مرو اقامت نمود و در اطراف ممالك حجاز و یمن غبار فتنه و آشوب ارتفاع یافته بعضی از سادات بطمع خلافت رایت مخالفت برافراشتند چون خبر در مرو بسمع مأمون رسید با فضل بن سهل ذوالریاستین که وزیر و مشیر او بود مشورت نمود بعد از تدبیر و اندیشه بسیار رأی مأمون برآن قرار گرفت که حضرت رضا علیه السلام را از مدینه طلب نماید و او را ولیعهد خود گرداند تا آنکه سایر سادات بقدم اطاعت پیش آیند و دندان طمع از خلافت بردارند پس رجاءبن ابی ضحاك را با بعضی از مخصوصان خود بخدمت آنحضرت فرستاد بسوی مدینه که آنجناب را بسفر خراسان ترغیب نمایند چون ایشان بخدمت آنحضرت رسیدند حضرت در اول امتناع بسیار نمود چون مبالغه ایشان از حد اعتدال متجاوز گردید آن سفر محنت اثر را بجبر اختیار نمود.» {به نقل از «منتهی الآمال» : ص ۸۸۹}. هم چنین رک به «زندگی سیاسی هشتمین امام علیه السلام» : ص ۱۴۰، که طی آن نظر مشابهی ابراز شده است.

السّرایا(۱) اشاره می کنند که ارکان حکومت بنی عباس را سخت به لرزه انداخته بود(۲) و گاه عصیان های مداوم علویان، در مناطقی چون مکّه (= محمد بن جعفر علیه السلام، مشهور به دیباج) یا یمن (= ابراهیم بن موسی علیه السلام) را شاهد می آورند(۳). با این وصف ابهام ها و اشکال ها بر این گمانه، چندان فراوان است که نمی توان به اتّکای آن، با خاطری مجموع واقعه ی ولایتعهدی امام علی بن موسی الرضاعلیهما السلام را تحلیل کرد؛ زیرا:

۱) در چنان تفسیری از واقعه ی واگذاری ولایتعهدی، این پرسش بی پاسخ می ماند که چه حاجتی بود که مأمون، امام علیه السلام را با آن همه

۱- ۱۴. ابوالسّرایا، در سلک سرهنگان سپاه هرثمهبن اعین، سردارِ مأمون بود، که به اتّفاقِ محمدبن ابراهیم طباطبا، از نوادگانِ امام حسن علیه السلام، خروج کرد؛ درباره ی قیام او رک به «تاریخ حبیب السّیر» : صص ۲۵۳ - ۲۵۷ و نیز به «تاریخ فخری» : ص ۳۰۵.

۲- ۱۵. از جمله، باید به نویسندگان تاریخ «اسلام کمبریج» اشاره کرد که بر همین عقیده بوده و جنبش ابوالسّرایا در کوفه را در ترغیب مأمون به واگذاری ولایتعهدی به امام رضا علیه السلام "سخت مؤثّر" دانسته اند؛ درین باره رک به «تاریخ اسلام کمبریج» : صص ۱۷۸ - ۱۷۹.

۳- ۱۶. از جمله رک به «زندگی سیاسی امام هشتم{ع}» : صص ۱۲۲ - ۱۲۳.

اصرار به «مرو» فرابخواند؟(۱) که اگر مأمون فقط در پی تبلیغ و فریب کاری می بود، می توانست به امام رضا علیه السلام در همان مدینه – و بی دعوت به مرو – خلافت را عرضه نماید و گوش مردمان را از تبلیغِ نیک اندیشی هایش پُر کند؛ یا این که به تَنِ خود به مدینه برود و کار را به امام علیه السلام واگذارد. یا این که شخصاً به سرزمین های عربی، که کانون آشوب ها شده بودند، عزیمت کند و امام علیه السلام را در همان جا ولیعهد گرداند، یا،...، الخ. به هر صورت، اگر هدف مأمون تنها تبلیغ و جوسازی می بود، واگذاری ولایتعهدی – آن هم با ترتیبی که عاقبت امام رضا علیه السلام پذیرفتند (۲) – نمی توانست هیچ دخلی به سفر خراسان، داشته باشد.

۲) نکته ی مهمّ تر این که نمی توان اطمینان داشت عملکردِ مأمون در عرضه ی خلافت – و سپس ولایتعهدی – به امام رضا علیه السلام، تأثیر چندانی بر مخالفت های علویان می داشته، زیرا پس از شهادتِ امام جعفر صادق علیه السلام و امام موسی کاظم علیه السلام انشعاب های بزرگی در میان علویان افتاده بود و عملاً شیعیانی که حضرت علی بن موسی الرضا علیهما السلام را هشتمین پیشوا یا امام خود می دانستند، گروهی کم شمار

۱– ۱۷. درباره ی اصرار و ابرام فراوانِ مأمون، رک به «الکافی» : ج ۲، ص ۴۰۷.

۲– ۱۸. می دانیم امام علیه السلام، عاقبت پذیرشِ ولایتعهدی را با این شرط مهمّ همراه کردند که هیچ گونه دخالتی در امور اجرایی حکومت و عزل یا نصب ها نداشته باشند: «انّی داخل فی ولایه عهد علی ان لاآمر و لاانهی و لاافتی و لااقضی و لااولّی و لااعزل و لاغیّر شیئاً ممّا هو قائم و تعفین من ذالک کلّه» {رک به «الکافی»: ص {۴۸۶}.

و در اقلیّت بودند.

در واقع، تا هنگامی که امام ششم علیه السلام در قید حیات بودند، گروه امامیّه تشکّلی قوی داشت و شمار زیدیان (۱) یا سایر فرق شیعی، در مقابلِ اینان چندان قابل اعتناء نبود؛ لیکن با فاجعه ی شهادت ایشان، در سال ۱۴۸ هجری قمری، اختلاف در میانِ امامیّه افتاد و بخش عظیمی از آنان – تحت عناوینی چون «ناووسیّه»(۲)، «فطحیّه»(۳)، «محمّدیّه»(۴) و «سبعیّه»(۵) – از پذیرشِ امامتِ حضرت موسی کاظم علیه السلام سرباز زدند. با این وصف، شکاف در صفوفِ امامیّه، پس از شهادت امام موسی کاظم علیه السلام، ابعاد بسیار وسیع تری یافت و چنان افتاد که شمار کثیری از آنان، از تمکین به امامتِ حضرت رضا علیه السلام

۱- ۱۹. زیدیان فرقه ای از امامیّه هستند که پس از امام سجّاد علیه السلام به جای امام محمّد باقر علیه السلام، به امامت زید بن علی بن الحسین علیهما السلام، مشهور به زید شهید، قایل شدند؛ رک به «فرهنگ فرق اسلامی» : ص ۲۱۴.

۲- ۲۰. ناووسیّه کسانی بودند که شهادت امام جعفر الصّادق علیه السلام را منکر گشته، ایشان را قائم مهدی دانستند؛ رک به «ترجمه فرق الشیعه ی نوبختی» : ص ۱۰۰. مؤلّف الفرق بین الفرق، اینان را پیرو شخصی مجهول می داند که به ناووس در حوالی بصره منتسب بوده است؛ رک به «الفرق بین الفرق» : ص ۳۳.

۳- ۲۱. فطحیّه معتقدین به امامت فرزند ارشد امام جعفر صادق علیه السلام، عبداللّه افطح بودند؛ رک به «همان» : صص ۱۱۲ – ۱۱۳ و نیز به «الفرق بین الفرق» : ص ۳۴.

۴- ۲۲. محمّدیه را معتقدین به امامت محمد بن جعفر صادق علیه السلام گفته اند؛ رک به «همان» : صص ۱۱۱ – ۱۱۲.

۵- ۲۳. سبعیّه یا هفت امامیان، اسماعیل بن جعفر صادق علیهما السلام – برادر امام موسی کاظم علیه السلام – را امام خود و قائم موعود شمردند. ینان معتقد بودند که مرگ اسماعیل بن جعفرعلیهما السلام، نیرنگی بود که پدرش ساخته بود تا بدینوسیله او را از چشم مردمان پنهان کند و همو امام قائم است؛ درین باره رک به «ترجمه ی فرق الشیعه ی نوبختی» : ص ۱۰۱.

سرباز زدند. فرقه های مهمّی که این گونه برآمدند، چنین اند:

«واقفه»، که رحلت امام موسی کاظم علیه السلام را منکر شده، ایشان را امام حی و قائم گفتند(۱).

«بشیریّه»، که هم چون واقفه معتقد بودند امام موسی کاظم علیه السلام زنده و امام قائم است، لیکن شخصی به نام محمّد بن بشیر را به عنوان جانشینِ خود برگزیده است(۲).

«مبارکیّه»، که به امامتِ محمّد بن اسماعیل بن جعفر صادق علیه السلام قایل شده، او را زنده و مهدی قائم قلمداد کردند(۳).

گروه اخیر - به همراه سبعیّه - در تاریخ «اسماعیلیّه» هم نام گرفته اند

۱- ۲۴. واقفه، معتقدان به قائم مهدی بودنِ امام موسی کاظم علیه السلام بودند. اینان را ممطوره هم گفته اند {رک به «فرق الشیعه نوبختی» : صص ۱۱۸ - {۱۱۹}. از جمله دلایلِ قابل توجّهی که سببِ پدیداری واقفه گشت، این بود که برخی از کارگزاران و وکلای امام هفتم علیه السلام - چون عثمان بن عیسی رواسی در مصر، علی بن ابی حمزه بطائنی در کوفه - مقدار زیادی از وجوه سهم امام را به نفع خود مصرف کرده بودند و لذا برای آن که عذری در نپرداختنِ آن وجوه به امام رضا علیه السلام داشته باشند، رحلت امام موسی کاظم علیه السلام را منکر شده و گفتند که ایشان در پرده ی غیبت هستند (رک به «عیون اخبار الرضا» : صص ۲۲۵ - ۲۲۷، نیز به «تاریخ سیاسی غیبت امام دوازدهم(عج)» : ص {۷۱}. اینان با امامتِ حضرت رضا علیه السلام موافقت نداشتند و در روایات، مناظراتی از آن ها با حضرتش ثبت شده است {درین باره رک به «الکافی» : ج ۳، صص ۱۶۵ - ۱۶۸ و صص ۲۱۷ - {۲۱۸}.

۲- ۲۵. رک به «نوبختی» : صص ۷۹ - ۸۴.

۳- ۲۶. نام مبارکیّه از مبارک، غلام اسماعیل بن جعفر گرفته شده است. ظاهراً او با اعلام این که انتقال نصّ از برادر به برادر، فقط در مورد حسنین مجاز بوده، بنیان گزار این فرقه گشت {رک به «ترجمه فرق الشیعه ی نوبختی» : صص ۱۰۱ - {۱۰۲} ؛ گفتنی است که در برخی از منابع، دلایل دیگری برای وجه تسمیه ی این فرقه آورده اند؛ رک به «زمینه فرهنگ مردم ایران» : ص ۳۱۷.

و به هیچ روی امامت امام موسی کاظم علیه السلام و امام رضا علیه السلام و اعقاب ایشان را نپذیرفتند(۱). بنابراین، در آن هنگام که مأمون حضرت رضا علیه السلام را فراخواند، شمارِ علویانی که ایشان را امام واجب الاطاعه ی خویش می شمردند، بسیار اندک بودند؛ و معلوم است که اقدام مأمون در ولیعهد قراردادن امام رضا علیه السلام نمی توانسته در تسکینِ اکثریت علویان – به ویژه شاخه ی انقلابی آنان –، تأثیری داشته باشد و می توان گفت که اگر مأمون چنان نیّتی می داشت، برگزیدنِ یکی از احفاد زید بن علی برای او بیش تر فایده می داشت.

۳) برخلاف زیدیّه و اسماعیلیّه و بسیاری از دیگر فرق شیعی، معتقدان به امامتِ حضرت علی بن موسی الرضاعلیهما السلام در این هنگام

ص:۳۳

۱– ۲۷. رک به «تاریخ اسماعیلیان» : صص نه و ده ؛ نیز به مقاله ی همین نویسنده در «اسماعیلیه در تاریخ» : ص ۳۶. مشهور است که امام جعفرالصادق علیه السلام، نخست فرزند ارشد خود اسماعیل را به عنوان امام بعدی معرّفی کردند، لیکن با فوت اسماعیل، حضرت موسی کاظم علیه السلام را به امامت نصب فرمودند. جمعی از شیعیان، این امر را برنتافتند و چنین اشکال کردند که انتقال نصّ امامت از برادر به برادر، تنها از امام حسن علیه السلام به امام حسین علیه السلام جایز بوده است. دیگرانی هم بودند که می گفتند، امام جعفر صادق علیه السلام، امامتِ موسی کاظم علیه السلام را به تقیّه گفت تا اسماعیل و فرزندان وی که امامانِ درست بودند، از گزندِ حکّام در امان بمانند {رک به «تاریخ سیاسی اسلام» : ج ۳، {۵۴۶}. به هرحال، سرآغاز نهضت اسماعیلیه را می توان در سرگذشت «ابی الخطاب» دید که در زمان امام جعفر صادق علیه السلام مدعی گشت که نماینده ی ایشان است. این ادّعا شدیداً از سوی حضرت مردود اعلان شد و در نتیجه او توسط حاکم کوفه به قتل رسید. سپس پیروان ابوالخطاب بر گردِ فرزند اسماعیل، محمّدبن اسماعیل بن جعفرالصّادق علیه السلام آمدند و او را امام قائم دانستند (درین باره رک به «تاریخ اسماعیلیان» : صص ۴۰ – {۴۱}. به هرحال مخالفتِ اسماعیلیان با امام موسی کاظم علیه السلام تا به آن حدّ بوده که آنان را در شهادت حضرتش دخیل دانسته اند؛ درین باره رک به «الکافی»، ج ۱، صص ۴۸۵ – ۴۸۶.

میـانه رو پیشـه کرده و در مقابـل حکـومت جبّار عبّاسـی، بـه تقیّه و مماشـات، روزگـار می گذراندنـد؛ زیرا به فرمـان صـریح امامانشان، از شـرکت در هرگونه قیامی تا ظهور مهدی موعود علیه السلام منع گشته بودند(۱). به این ترتیب، ولیعهد قراردادنِ امـام رضـا علیه السـلام نمی توانست مسـتقیماً در آرام کردن علویـان انقلابی - که البته اعتقاد و ارادتِ "خاصّ" به حضـرتش نداشتند - نقشی ایفاء کرده باشد.

۴) مطمئناً نمی توان پذیرفت که مأمون تشـکّلِ مجددّ شـیعیان را تحت لوای حضرت رضا علیه السلام خواستار بوده یا کم ترین کاری در این جهت انجام داده باشـد؛ برعکس، به نظر می رسـد که او از واگـذاری یا تحمیل ولایتعهدی، بروزِ اختلافات بیش تر و شدیدتر در میان علویان را هم امّید می ورزیده است. این امر که با شواهد تاریخی نیز مطابقت دارد(۲)؛ بسیار معقول تر از آن نظریّه می نماید که خوش دل کردنِ تمامِ شیعیان را مقصد اصلی مأمون برشمرده است.

۵) آشکار است که اصلِ انتصابِ حضرت رضا علیه السلام به ولایتعهدی،

۱- ۲۸. از جمله رک به «صحیفه سجّادیّه»: صص ۲۷ - ۲۸.

۲ - ۲۹. مؤلّف تاریـخ طبری نقـل می کنـد که اهـالی کوفه در پاسـخِ عبـاس بن موسـی کـاظم علیه السـلام برادر امام رضا علیه السـلام، که برای کسب بیعت برای مأمون و امام رضا علیه السـلام به آن جانب رفته بود، چنین گفتند: «اگر برای مأمون دعوت می کنی و از پی او برای برادر خـویش، مـا به دعوت تو نیـاز نـداریم و اگر برای برادرت یـا یکی از مردم خانـدانت یـا خودت دعوت می کنی، از تـو می پـذیریم» {رک به «تاریـخ طـبری» : صـص {۵۶۶۶}. این گفته هـا نشـان دهنـده ی اختلافاتِ میان شیعیان، و نیز عدم فرمانبرداری برخی از آنان، از امام رضا علیه السلام است.

به معنی پـذیرشِ علنی حقّ آل علی و قبول اولی بودنِ آنـان به امر خلافت می بود، که خود بر مخالفتِ علویان با حکومت بنی عباس لهیبی تازه می زد و خودبه خود، مشروعیّت حکومت غاصبانه ی آنان را بیش از پیش زیر سؤال می بُرد؛ پس باید پرسید که چرا مأمون این مخاطره را پذیرفت؟

۶) هم چنین، معلوم است که انتصابِ امام علیه السـلام، بر آتش مخالفت و کینه جویی آل عبّاس که امین - برادر مقتولِ مأمون را - به خلافت ارجح می دانستند، بسیار می افزود و خشمِ بسیاری از بزرگانِ خانـدان بنی عباس را برمی انگیخت که اساساً منـافع شـان در گرو خلافت امین بود و مأمون را غاصب سـریر خلافت قلمـداد می کردنـد (۱)؛ پس چگونه خلیفه ی سیّاس و هوشـمندی چون مأمون، تن به چنین کاری داد و مقبولیّت اندکش در میان عبّاسیان را، این گونه در خطر افکند؟(۲) این نکته، آن جا اهمیّت خود را نشان می دهد که به یاد آوریم اساساً بنی عباس با خلافت مأمون سـرسازگاری نداشـتند؛ به گونه ای که هارون الرّشید نیز اعتراف می کرد که در انتخاب جانشین خود، بر سَرِ دوراهی مانده است:

«اگر به فرزندم عبداللّه [= مأمون] تمایل کنم، بنی هاشم [=

ص:۳۵

۱- ۳۰. ک - درباره ی مخالفت بنی عباس با مأمون، رک به «تاریخ اسلام کمبریج» : ص ۱۷۹ ؛ نیز به «عیون اخبار الرضا» : ج ۲، صص ۳۲۶ - ۳۲۷.

۲- ۳۱. دربـاره ی اقـدامِ غُلات شـیعه ی بنی عباس، در انکار مأمون و ولایتعهـدی امام رضا علیه السـلام رک به «تاریـخ حبیب السیر» : جزء سوم از مجلد ۲، ص ۲۵۵.

بنی عباس] را به خشم خواهم آورد، و اگر خلافت را به دست محمّد بسپارم از تباهی ای که بر سر ملّت خواهد آورد، ایمن نیستم...» «اگر امّ جعفر [= زبیده] نبود و بنی هاشم [= بنی عباس] نیز به او [= امین] راغب نبودند، بی شکّ عبداللّه را مقدّم می داشتم»(۱)

به هر حال، یکی از علایم مخالفت بنی عباس با ولایتعهدی امام رضا علیه السلام و خشم آنان بر مأمون را می توان در نصبِ «ابراهیم بن مهدی»، به خلافت در بغداد دید که بیش از یک رجلِ سیاسی، هنرمندی موسیقیدان بود(۲). هم چنین باید دانست که در «مرو» نیز بسیاری با ولایتعهدی امام علیه السلام مخالفت داشتند و انجامِ این امر را نتیجه ی نفوذِ فضل بن سهل بر مأمون می دانستند(۳) و بالاخره این که، کسانی هم حاضر به بیعت نشدند، که از جمله ی آنان، اسامی سه تن ثبت شده

ص:۳۶

۱- ۳۲. برای آگاهی بیش تر درین باره و نیز دلایل مخالفت آل عبّاس با مأمون، رک به «زندگانی سیاسی هشتمین امام{ع}» : صص ۱۰۲ - ۱۰۳ و ۱۰۴ - ۱۰ و صص ۱۱۱ - ۱۱۲.

۲- ۳۳. ابراهیم بن مهدی - برادر هارون - از مادری به نام شِکْلِه زاده شده بود. هارون علاقه ی او و خواهرش - عُلَیّه - را به فراگیری موسیقی ارج نهاد و چنان افتاد که این دو در فنون مختلف موسیقایی، سرآمدِ همگان شدند. امین که به خلافت رسید، این عموی مطرب را گرامی داشت و در سلکِ خواصّ خود درآورد... ابراهیم در محرّم سال ۲۰۲ به خلافت برداشته شد، لیکن دوران خلافتش، چهارده روزی بیش تر دوام نیاورد و عاقبت هم مأمون او را بخشید{رک به «تاریخ طبری» : ت فارسی، ص {۵۶۶۲}. زندگی حرفه ای ابراهیم در نوازندگی، از این دوران به بعد آغاز گشت. او در رقابت با موسیقی دانِ سنّت گرایی به نام ابراهیم موصلی، نهضت رمانتیسم را در موسیقی عرب بنیاد نهاد؛ برای آگاهی بیش تر از این موارد، رک به «تاریخ موسیقی خاور زمین» : صص ۲۲۶ -۲۲۸.

۳- ۳۴. رک به «زندگی سیاسی هشتمین امام{ع}» : صص ۳۴۱ - ۳۴۲.

است: عیسی جُلودی، علی بن عمران و ابویونس(۱).

یکی دیگر از احتمالاتی که برای انگیزه ی مأمون آورده اند، این است که او می خواست با ولیعهد گردانیدنِ یکی از بنی فاطمه، برای خویش محبوبیّت و مشروعیّت دست وپا کند(۲)؛ لیکن به هر حال باید توجّه داشت که همان اشکالات قبلی، کماکان بر این نظریّه وارد است: نه سفر به مرو ربطی به ولایتعهدی دارد، و نه این که امام رضا علیه السلام بهترین گزینه برای منظورِ مأمون می بود. از طرفی، معلوم است که انتخاب هر شخصیّتی از علویان به مقام ولایتعهدی، هم بر مخالفت بنی عباس با مأمون می افزود و هم مطالباتِ شیعیان را توسعه ای بیش از گذشته می بخشید(۳). به علاوه، اگر هدف مأمون جلبِ قلوب شیعیان برای ایجادِ استحکام در حکومتش بوده، چرا او در هنگامه ی منازعات طولانی اش با امین (۱۹۳ تا ۱۹۸ هجری) و نیز سه سالی پس از آن، حربه ی مذکور را به کار نبست؟

این گونه که گذشت، می توان با اطمینان گفت که نظریّه ی تسکین علویان - یا کسب وجهه ای مقبول - از طریق ولایتعهدی حضرت رضا علیه السلام، از هر حیث قابل اشکال است و باید گفت که بی گمان در پسِ

۱- ۳۵. رک به «همان» : ص ۳۳۸. هم چنین در برخی منابع، از مخالفت برخی از سران عبّاسی در موسم حجّ سال ۲۰۱ هجری یاد شده است؛ رک به «عیون اخبار الرضا» : ج ۲، ص ۳۲۲.

۲- ۳۶. درباره ی این نظریّه، رک به «تاریخ تشیّع در ایران» : ج ۱، ص ۲۱۹.

۳- ۳۷. به علاوه، اگر واقعاً مقصد مأمون در این کار، کسب محبوبیّت بوده، چگونه است که او پس از شهادت امام رضا علیه السلام، بی هیچ پروایی، تیغ در میان شیعیان نهاد و جمع کثیری از ایشان را از میان برداشت؟

پرده ی این رخداد، نکته ی دیگری نقش آفرینِ اصلی بوده است.

این نکته چیست؟ در پاسخ، می توان دو فرض را محتمل دانست: یکی این که او واقعاً هواخواه امام علیه السلام بوده و می خواسته حکومت را به صاحبانِ واقعی اش بازگرداند - یا نذرش را ادا کند - و دیگر این که او در ورای این مخاطره، اهدافی از پیش سنجیده شده ای - بیش از تسکینِ علویان انقلابی و در جهتِ تحکیم موقعیّت خویش - داشته است.

فرض اوّل با عملکرد مأمون در شهید کردن امام علیه السلام و اقدامات بعدی او در سرکوبی سفّاکانه ی شیعیان در تضاد است، زیرا چنان که می دانیم او پس از شهادت امام رضا علیه السلام، دست در خون هفت تن از برادران امام علیه السلام نیز بیالود و در کار خصومت با شیعیان چندان پیش رفت که به عاملِ خود در مصر نوشت که "منبرها را شستشو دهند زیرا پیش تر بر فرازشان نام امام رضا علیه السلام در خطبه ها برده شده بود"(۱). هم چنین، او پس از استقرار در بغداد، پرچم سبز را - که نشان علویان بود - برانداخت(۲) و "دستور داد تا از ورودِ تمام اعقاب حضرت علی بن ابیطالب علیهما السلام به کاخ او ممانعت شود"(۳)... امّا فرض دوّم: به راستی

۱- ۳۸. درین باره رک به «زندگانی سیاسی هشتمین امام {ع}» : ص ۲۱۱.

۲- ۳۹. درین باره و برای آگاهی از نقش زینب بنت سلیمان بن علی بن عبداللّه بن عباس در این امر، رک به «تاریخ فخری» : صص ۳۰۳ - ۳۰۴. هم چنین رک به «زندگی سیاسی امام هشتم{ع}» : صص ۱۳۴ - ۱۳۵.

۳- ۴۰. درین باره رک به «تاریخ سیاسی غیبت امام دوازدهم{عج}» : صص ۷۷ - ۷۸.

مأمون از فراخوانی امام علیه السلام به «مرو» چه حاجت و مقصدی را دنبال می کرده است؟ آیا در این میانه، دلایلِ ماندگاری مأمون در «مرو» می تواند راهگشا باشد؟

تأمّلی بر چرایی ماندگاری مأمون در مرو

گمان بسیاری این است که چون مأمون از مادری ایرانی زاده شده بود، اقامت در ایران را ترجیح می داد(۱). لیکن این گفته، دلیلی برای نرفتنِ او به بغداد یا دل سپردنش به خراسان نمی تواند باشد؛ زیرا:

اوّلاً: کنش های خلیفه ی بسیار هوشمند و سیّاسی چون مأمون را نمی توان و نباید در چارچوب عواطف و احساساتِ سطحی تحلیل کرد.

ثانیاً: مادر مأمون هیچ گاه مایه ی افتخار او نبوده که سبب دل سپردنِ او به ایران گردد؛ زیرا «مراجل» - مادر مأمون - کنیزی زشت رو و بی مقدار بود که در آشپزخانه هارون الرشّید خدمت می کرد و همواره در هجوِ مأمون از او یاد می شد(۲).

ثالثاً: می دانیم که مأمون پس از چند سالِ کم شمار اقامت در «مرو»،

۱- ۴۱. درباره ی این نظریّه، از جمله رک به «ایران در نخستین قرون اسلامی»: ج ۱، ص ۹۳.
۲- ۴۲. امین در هجونامه های خود، بارها و بارها کنیز بودنِ مادر مأمون را به رخِ او می کشید و با تمسخر از او یاد می کرد؛ درین باره رک به «زندگی سیاسی هشتمین امام» : صص ۱۰۴ - ۱۰۵. مشهور است که چون هارون الرّشید بازی نرد را به زبیده باخت، از جانب او مجبور شد با زشت روترین کنیزِ آشپزخانه، یعنی مراجل، همبستر شود و... الخ.

به سـرزمین هـای عربی بازگشت و در بغـداد رحلِ اقامت افکنـد، که این امر با فرضـیّه ی دلبسـتگی او به ایران زمین، کاملاً در تباین است.

رابعـاً: این نکته را هم بایـد پاسـخ گفت که اگر مـأمون به ایران زمین دلبسـتگی و علاقه داشـته، چرا به جای اقامت در «ری» یا نواحی مرکزی ایران، دورترین سـرحدّات شرقی را برای اقامتش انتخاب کرد؟ نیز این پرسش مطرح است که اگر مأمون اقامت در خراسـان را در نظر داشـته، چرا به جـای شـهر معمور و معتبری چون «نیشـابور»، «مرو» را که در دورترین سـرحدات خراسان واقع بوده، انتخاب کرد؟

دیگر دلیلی برای اقـامت مأمون در «مرو» آورده انـد، این است که او به خواستِ هارون الرّشـید، اسـتاندار خراسان گشـته بود و پس از مرگ هارون، چون درگیرِ منازعه با برادرش امین، بر سَرِ قدرت شد، ناچاراً ماندن در «مرو» را ترجیح داد. این نیز دلیلی کافی نیست، زیرا مأمون در سال ۱۹۸ هجری امین را بکشت، در حالی که امام علیه السلام را سال ۲۰۱ هجری به مرو فراخواند و معلوم است که درین فرصت چنـد سـاله، او مجال سـرکوبی مخالفت های خانوادگی را داشـته و البته برای او رفتن به بغـداد، دیگر نه فقط ناممکن نبود، بلکه ضـرورت هم داشت تا در مرکزِ خلافت حاضر و ناظر بشود و مخالفت های بعدی خاندان بنی عبـاس را فرومالـد. پس، هم چنـان این سؤال برجـاست که چرا مـأمون در سـال های ۱۹۸ - یعنی از هنگـامی که بـا قتـل امین، خلافت بر

او مسلّم شدّ - تا ۲۰۳ هجری، اقامت در «مرو» را ترجیح داد؟(۱)

برای راه یابی به پاسخی قانع کننده، باید سه نکته ی ذیل را کاملاً در نظر آوریم:

نخست: کشور اسلامی می باید از جانب مرزهای شرقی در معرض مخاطراتی بسیار جدّی بوده باشد؛ مخاطراتی چندان مهمّ که سبب شد تا هارون الرّشید به تنِ خود به آن جانب لشگر بکشد و از نزدیک به حلّ مشکلات بپردازد.

دوّم: مأمون نیز پس از استقرارِ قطعی در مقام خلافت، و حتّی پس از قتل برادرش امین در سال ۱۹۸ هجری قمری، علیرغم اوضاع ناپایداری که در بغداد از غیبتِ او ناشی می شد، طی بیش از پنج سال، ماندن در شرق را لازم تر از عزیمت به مرکز خلافت می دید.

سوّم: امام رضا علیه السلام، عاقبت سفر خراسان و سپس ولایتعهدی را پذیرفتند.

سه نکته ی مذکور، ما را به این نتیجه نزدیک می کند که اوضاع

۱- ۴۳. از طرف دیگر، می دانیم که هارون الرّشید در اواخر عمرش دوباری به خراسان رفت و عاقبت هم در همانجا مرد. چه دلیلی در کار بود که این خلیفه ی مقتدر عبّاسی کانون حکومت خود یعنی بغداد را رها کند و به دورترین مرزهای شرقی برود؟ مشهور است که دلیل این امر، شورش وسیعی بوده که در نتیجه ی ستمکاری عمّال حکومت او، سراسر خراسان را درنوردیده بود {رک به «تاریخ اسلام کمبریج» : ص {۱۷۴} ؛ با این وصف، باز هم باید پرسید که این شورش چه وجه تمایزی داشت که حضورِ خودِ هارون الرشید را می طلبیده و چرا او مثل موارد مکررِ مشابه، به اعزام سرداران با کفایتِ خود بسنده نکرد و به رغم بیماری، شخصاً به آن جانب شتافت؟

خراسانِ آن دوران بسیار حسّاس بوده است، چندان حسّاس که دو خلیفه ی عبّاسی را وادار به حضور در محلّ و مواجهه با معضلات کرد؛ و چنان افتاد که مأمون نیز ناگزیر شد رفتن به مرکز خلافت در بغداد را به تأخیر بیندازد که از این امر می توان با عنوانِ «سیاست نگاه به شرق» یاد کرد.

چرایی این "سیاست" را می توان در نامه ای جست که محمّد بن علی عبّاسی، مشهور به محمّد امام(۱)، خطاب به بنی عباس نوشته است و می توان از خلال آن، به وضوح رمز و رازِ سیاست نگاه به شرقِ مأمون را دریافت. در این نامه تعبیراتی درخورِ تعمّق از مردمان قسمت های گوناگونِ جهان اسلام شده است:

«کوفه و مردم آن، همه شیعه ی علی هستند و بصریان تبعه ی عثمان. مردم جزیره خارجیند، عربانند چون عجمان و مسلمانند به نحوِ نصارا. اهل شام جز معاویه و اطاعت بنی امیّه و دشمنی استوار و جهل متراکم چیزی نمی شناسند. بر مکّه و مدینه، عمر و ابوبکر غلبه یافته اند. به سوی خراسان رو کنید که در آن جا جماعت فراوان است و شجاعت آشکار و سینه های سالم و دل های پاک، که هوس ها به آن راه نیافته... من، به مشرق، که مطلع نور جهان است، خوشبین هستم»(۲)

۱- ۴۴. محمّد بن علی عبّاسی، پس از وصیت ابوهاشم، عنوان امام یافت. ابراهیم امام پسر اوست؛ رک به «تاریخ سیاسی اسلام» : ج ۲، ص ۳۲ و ص ۱۲۵.

۲- ۴۵. نقل از «تاریخ سیاسی اسلام» : ج ۲،ص ۳۲.

به این ترتیب می توان گفت که ماندگاری مأمون در شرق، ناشی از عواطف یا عاداتِ او نبوده، بلکه راهبردِ خاصّی در ورای آن وجود داشته است. در واقع، هم چنان که از نامه ی محمّدامام برمی آید، سیاستِ نگاه به شرق، سابقه ای به اندازه ی پایه گذاری نهضت عبّاسی دارد و خراسان برای اینان از همان ابتدا، اهمیّتی بیش از سایر نواحی داشته است. برای درک عمیق این موضوع، لازم است تا تاریخ رسوخِ اسلام در شرق ایران را مروری کنیم:

اسلام فتح ماوراءالنّهر را با گشودنِ شهر سوق الجیشی «مرو»، به دست عبداللّه بن عامر و اندکی پس از کشته شدنِ یزدگرد (= سال ۳۲ هجری)، آغاز کرد و این امر در طی سالیان متمادی، در جهت شرق و شمال شرق ادامه یافت. تقدیر چنان بود که با اسکانِ قبایل عرب در «مرو»، این شهر در رسوخ اسلام به نواحی دوردست شرقی، همان نقشی را پیدا کند که کوفه و بصره در گشودن ایران داشتند(۱). با این اوصاف، پیمودنِ ماوراءالنّهر برای اعراب مسلمان، کاری بسیار دشوارتر از فتح نواحی غربی فلات ایران بود؛ چه، نظام اجتماعی

---

۱ - ۴۶. ط - نقل به مضمون از «عصر زرین فرهنگ ایران» : ص ۸۹ و ص ۹۲. هم چنین، کتاب حافظابرو، «مرو» را چنین توصیف کرده است: « مرو از شهرهای قدیم خراسان است. در هامونی افتاده، چنانچه از هیچ طرف کوه ننماید. قهندز آن طهمورث بنا نهاده است و ربض شهر مقدار یک فرسنگ در یک فرسنگ اسکندر رومی ساخته. زمین مرو شوره ناک و ریگ بوم است...»؛ نقل از «جغرافیای تاریخی خراسان در تاریخ حافظابرو» : صص ۳۹ - ۴۱. از این توصیفات می توان حدس زد که اقلیم مرو هم چون قم، باب طبع اعراب بوده است.

ساسانی، درین نواحی رسوخی نداشت و دین زرتشتی رسـمی در آن سخن اوّل و آخر را نمی گفت. مردمان ساکن در این جا بیش از همه شورشـیانی مرزنشـین بودنـد که به یمنِ اقتـدار دولت ساسانی، آرام گرفته بودند و معلوم است که با فروپاشـی این دولت، عربان فاتـح دیگر با سامانه های اجتماعی یک دستی برای تنظیمِ شـروط تسـلیم و توافق مواجه نبودنـد. به واقع سیاسـت ساسانی تبعیـد ناراضـیان و "کافران"، ماوراءالنّهر را جامعه ی ناهنجاری از انواع ادیان و ملل مختلف ساخته بود که هیـچ گونه ساختار واحدی بر آن حکم نمی راند(۱).

ازین گذشـته، گشودنِ ماوراءالنهر در دورانی اتّفاق افتاد که سیاست رسمی دولت اموی، به هیچ روی منطبق بر گسترش دیانتِ اسـلامی در میـان جمعیّت کفّـار نبود، بلکه مقصـد اصـلی آن، گردآوری مالیات و جزیّه بود که از نامسـلمانان، هر دوی آن ها اخذ می شد. به این ترتیب، مسـلمان شدنِ مردم انبوهِ شـرق، دسـتاوردی جز کاستی وصولاتِ حکومتی نداشت و دقیقاً از همین رو بـود کـه دولـت امـوی، چنـان گروشِ ساکنـان این نـواحی به دین اسـلام را نـاخوش می داشت که حتّی از نومسـلمانان هم کماکـان جزیه می گرفت(۲). به قول یکی از انـدیشه منـدان: «دسـتگاه خلافـت اموی سازمـان برادری نبود، بلکه یک شـرکت انتفاعی را می نمود».(۳) به این ترتیب، اسلامی که امویان به

ص:۴۴

۱- ۴۷. رک به «عصر زرین فرهنگ ایران» : صص ۹۱ – ۹۲.

۲- ۴۸. رک به «تاریخ مردم ایران» : ج ۲، ص ۴۵.

۳- ۴۹. نقل از «عصـر زرین فرهنگ ایران» : ص ۹۲ و به قول عبدالحسـین زرّین کوب: «در نظر معـاویه، ولایات مفتوحه طعمه هایی تلقی می شد که خلیفه بدان وسـیله می توانست اشـخاص متنفذ را جلب و استمالت کند؛ چنانکه وقتی سعیدبن عثمان در نزد وی نارضایتی خود را از ولیعهـدی یزیـد اظهار کرد، خلیفه برای آن که وی را راضـی کرده باشـد، خراسان را بدو داد، آن هم به عنوان طعمه و صله رحم.» نقل از «تاریخ مردم ایران» : ج ۲، ص ۳۵.

شرق عرضه کردند، دین برادری و همدلی صدر اسلام نمی نمود، بلکه به تمامی مایه های نفرت انگیزی از زیاده خواهی و توسعه طلبی را به نمایش می گذاشت. با این اوصاف و در عین شگفتی، تاریخ نشان می دهد که توسعه ی اسلام در شرق ایران، حتّی سریع تر از غرب بود؛ این امر که در واقع به رغمِ منش و خواسته ی امویان رخ داد، معلول عواملِ با اهمّیتی بود که شرح آن ها از حوصله ی این مختصر خارج است(۱) و در این جا، تنها باید به همین بسنده کرد که در نتیجه ی همان سیاست خاصّ امویان، این ناحیه خاستگاه و پناهگاه انواع فرقه ها و دسته هایی شد که هر یک به نوعی با حکومت اموی سَرِ سازگاری نداشتند. در واقع، اقبال عمومی به خیزشِ ضدّاموی به رهبری ابومسلم را باید در همین امر یافت که در خلال آن، از شیعیان گرفته تا مزدکیانِ خراسان، با هم متّحد شدند تا حکومت جابرانه ی امویان را براندازند.

بنابراین، کردار مأمون در ماندگاری در «مرو»، رجعت به سیاست

۱- ۵۰. مراجعه به منابع ذیل برای آگاهی بیش تر از چندوچونِ گروش مردم شرق ایران به اسلام مفید است: «تاریخ ایران در نخستین قرون اسلامی» : صص ۳۳۶ - ۳۴۳ ؛ و «عصر زرّین فرهنگ ایران» : ص ۵۷ و ص ۸۹ و صص ۱۱۰ - ۱۱۹.

دیرینِ بنی عباس را نشان می دهد؛ سیاستی که پیش از آن موفّق شده بود از نیروی خراسانیانِ بیزار از ستمکاری خلفاء، به سود خود استفاده کند؛ خراسانیانی که حقیقت اسلام را با منشِ داعیه دارانِ کاخ نشین در تعارض می یافتند و با امید رهایی، به حزب عبّاسی به رهبری ابومسلم پیوستند.

با استقرارِ خلافت در بنی عباس، پرده از فریب کاری های اینان برداشته شد؛ آن چنان که مردم دستاوردِ جان فشانی های خویش را در هیاهوی هزار ویک شب بغداد، تباه شده دیدند... کار که بر مأمون مسلّم شد، تمامِ پهنه ی امپراطوری عبّاسی را نارضایتی و شورش و عصیان فراگرفته بود و این گونه مأمون - با آن هوشمندی و فطانت که داشت - دانست که دیگر نه تبلیغ به سبک دوران ابومسلم، برای جلب مردم فایده ای دارد و نه چون هارون الرّشید، تیغ در میان آنان نهادن. پس، او مکری تازه ساز کرد؛ لباس زهد و عبادت بر تن نمود، امیرالمؤمنین علی علیه السلام را شایسته ترین کس به خلافت پیامبر خواند، محبّت اهل بیت را تظاهر کرد(۱)، از معاویه برائت جست، ترجمه ی کتب علمی را تشویق کرد(۲) و البته باب مناظره با علمای ادیان و مذاهب را گشود. آشکار است که مأمون از انجام همه ی این کارها،

۱- ۵۱. درباره ی این اقدامات مأمون، رک به «زندگی سیاسی امام هشتم{ع}» : صص ۱۳۰ - ۱۳۱.

۲- ۵۲. درین باره ی برائت جویی مأمون از معاویه، رک به «ناسخ التواریخ» : ج ۱۲، ص ۹؛ و درباره ی اهتمام مأمون به ترجمه ی کتب و نشر علوم رک به «تاریخ سیاسی اسلام» : ج ۳، ص ۲۹۷.

چشم امید داشت که مردم، حساب او را از حساب نیاکانِ سفّاکش جدا کنند و در این راه، به هم نوایی خراسانیان چشم داشت؛ که به قول محمّد امام، «من، به مشرق - که مطلع نور جهان است - خوشبین هستم».

به این ترتیب، ماندگاری مأمون در مرو، دقیقاً بر راهبردی از پیش طرح شده، منطبق بود؛ و البته تمام کنش های او در این دورانِ حساسّ، هدفی جز تحمیق دوباره ی مردمِ عاصی نداشت.

در این میانه، خصوصاً باید به برپایی جلساتِ مناظره با ارباب ادیان توجّه کرد. معمول است که این رویکردِ مأمون را به حساب علم پروری و علایقِ روشنفکرانه ی او می گذارند؛ لیکن باید توجّه داشت که مأمون پیش از هر چیز یک سیاستمدار و یک خلیفه بوده، آن هم از آن نوع که پنـدِ مشهوری چون «اَلْمُلکُ عَقیْم» را در گوش داشته است. بنابراین، هرگز نمی توان علاقه ی او به آن مناظرات را ناب و بی گفتگو دانست.

در واقع، می توان گفت که ضرورتی بیش از گرایشات شخصی در کار بوده، و آن همه اهتمامِ مأمون به برگزاری مناظره با علمای ادیان و مذاهب، درچارچوبِ سیاست نگاه به شرق، معنایی به جز تلاش برای کسب مشروعیّت دینی و محبوبیّت اجتماعی برای دولت عبّاسی نداشته است. به عبارت دیگر، مأمون - به عنوانِ نماینده و بقیّهالسیفِ عبّاسیانِ هوشمندی چون ابراهیم امام و محمّدامام - عمیقاً به کسب وجهه ای تازه در میان مردمان نیاز داشت و لذا به نمایش گذاشتنِ چهره ی یک تجدّدطلبِ دینی، جزیی از سیاستِ

حکومتی او محسوب می شود؛ نه از روی دلبستگی صادقانه ی او به حقیقت.

حال، گاه آن است تا با نگاهی دقیق تر از قبل به شرق ایران و به ویژه منطقه ی عمومی آسیای میانه ی آن روزگاران، نگاهی افکنیم و اوضاع دینی و اجتماعی آن سامان را بکاویم؛ تا معلوم شود که اقدام مأمون در برگزاری مناظرات، در چه بستری رخ داده است.

ص:۴۸

شرق، رزم گاه ادیان

اشاره

منطقه ی شـرق و شمال شرقی فلات ایران، همواره از نظر وضعیّت دینی و حکومتی، شرایطی متفاوت با نواحی مرکزی و غربی داشـته است. این تفاوت ها، ریشه در دورانی بس کهن تر از هنگام ظهور اسـلام و تبعاتِ یورشِ عربان به آن جا دارند.توضیح بیش تر آن که: فرهنـگ و باورهـای دینی ایرانیـان در مرکز و غرب فلاـت ایران، خصوصاً در منطقه ی عمومی زاگرس، تحت تأثیرات قاطعِ تمدّن های اقتدارگرای بین النهرینی شـکل گرفتند(۱). مثلاً هخامنشـیان به شکل آشکاری تحت تأثیر تمدّن های پیشـرفته تر عیلامی و بابلی، شاهنشاهی خود را سامان دادنـد و حتّی کیش زرتشتی درین ناحیه تأثیرات مهمّی از باورهای دینی بین النهرینی پـذیرفت؛ که محض نمونه به ایزدبانوی آناهیتا (= ناهیـد) اشاره می شود که مسـلماً پرسـتش آن در میان زرتشتیانِ آن دوران، نتیجه ی اختلاط با مردم بین النّهرین و وام گیری از آنان بوده است(۲).

ص:۴۹

۱- ۵۳. درین باره رک به «از اسطوره تا تاریخ» : صص ۴۹ -۶۴.

۲- ۵۴. درین باره رک به «تاریخ کیش زرتشت» : ج ۲، ص ۲۸۷ و صص ۲۹۷ - ۳۰۰.

به هرحال، از جمله مختصّاتِ حکومت هایی که در غرب ایران پا می گرفتند، رواجِ تعصّبات دینی در آنان بوده است. کتیبه ی مشهور ضددیو خشایارشا که به نابود کردن محل ستایش دیوان اشاره دارد(۱)، گواهی برین امر است و البته بارزترین نوع خشونت و تعصّب مذهبی را می توان در دوران طولانی "ساسانی" دید که اصولاً ـ طی آن، هرگونه گرایش مذهبی به جز زرتشتی گری رسمی، شدیداً طرد و سرکوب می شد(۲). امّا برعکس، ناحیه ی شمال شرقی فلات ایران که در مجاورت آسیای میانه قرار دارد، منطقه ای فارغ از تعصّبات دینی و مذهبی بود؛ به طوری که در این ناحیه از کهن ترین زمان ها، ملل گوناگون و پیروان ادیان مختلف با کمال آزادی و در کنار هم زندگی می کردند(۳).

ص:۵۰

---

۱ – ۵۵. رک به «همان» : صص ۲۵۵ – ۲۵۸. خشایارشا در این کتیبه می گوید: «در میان این کشورها جایی بود که همه دیوان را می پرستیدند. پس با اراده ی اهوره مزدا، من آن بتکده را از میان بردم و اعلام کردم: دیوان نباید ستوده شوند...» (برای آگاهی بیش تر از اهمیّت دینی این کتیبه، رک به «طلوع و غروب زردشتی گری» : صص ۲۳۵ –۲۳۷.

۲ – ۵۶. کتیبه ی موبد بزرگ ساسانیان، "کرتیر" در کعبه ی زرتشت، نشان آشکاری ست از خشونت شدید مذهبی عهد ساسانی که هر دینی بجز مزداپرستی ثنوی را سرکوب و تارومار می کرد: « و کیش های اهریمن و دیوان از امپراطوری ناپدید گردیدند و ناسزاوارِ ایمان کرده شدند. و یهودیان و شمن ها و برهمنان و نصاریان و مسیحیان و موکتیک و زندیق ها در امپراطوری سرکوب شدند، و بت ها نابود شدند و لانه های دیوان ویران شد، و جای آن ها، گاه و مقر خدایان ساخته شد» {درباره ی این کتیبه، رک به «ایران باستان» : صص ۲۴۴ – ۲۵۰ ؛ و نیز به «دینهای ایران» : ص (۳۸۳}. نیز درباره ی رویکرد تعصّب آمیز موبدان زرتشتی در مواجهه با پیروان ادیان، رک به «ایران در زمان ساسانیان» : ص ۳۹۳.

۳ – ۵۷. رک به «سیاوشان» : صص ۲۴ – ۲۵ و ص ۷۶. جالب توجّه این که اشکانیان که از شرق ایران برخاسته بودند، برخلاف ساسانیان، حکومتی برپا ساختند که از نظر مذهبی کاملاً روادار و غیرمتعصّب می نمود.

شرح دلایلِ این رواداری مـذهبی در حوصـله ی این نوشـتار نمی گنجـد، امّا آن چه ازین امر به کار ما می آید این است که با روی کار آمدن ساسانیان و سیاست خشن مذهبی اینان، شرق و شمال شرقی فلات ایران - با آن بستر مناسبِ غیرمتعصّبانه و نیز دوری اش از نواحی مرکزی و غربی - پناهگاه اقلیت های دینی ای شـد که از سـتم و ظلمِ موبـدان متعصّب زرتشتی، مفرّی می جسـتند. پیروانِ فرق مختلف مسـیحی، یهودیان، مانویان و مزدکیان و... همه و همه امکانِ زندگی آزادانه ای در این منطقه می یافتند و حتّی می توانستند دین خود را تبلیغ کنند.

از سوی دیگر دین رایـج تر توده هـای مردمِ آریـایی تبار(۱) در آسـیای میـانه، گونه ای خـاصّ از مزداپرستی بود که اگرچه با زرتشتی گری رسمی قرابت داشت، امّا به تمامی همان نبود. بقول جان فرای:

«ایران شرقی و آسیای میانه اگرچه از دیرباز ایرانی بود، باری ایرانی ساسانی نبود.»(۲)

ازین ها گذشـته، منطقه ی مذکور از دیرباز یادگارهایی از بقایای فرهنگ یونانی داشت که پس از اسکندر مقدونی در بلخ (= باکتریا)،

ص:۵۱

---

۱ - ۵۸. مهمّ ترین اینـان عبارتنـد از: سـکاها، خوارزمیـان، سـغدیان و بلخیـان ؛ که در کنار شاهراه تجاری - موسوم به جاده ی ابریشم - به داد و ستد مشغول بودند.

۲- ۵۹. رک به عصر «زرین فرهنگ ایران» : ص ۴۵.

طی مدّت زمانی طولانی پایدار مانده بود(۱) و البته نباید فراموش کرد که ادیانی چون بودیسم و هندویسم درین منطقه رسوخی روزافزون داشتند. نکته ی دیگر این که با هجوم دائمی اقوام بدوی زردپوست این ناحیه شاهد حضور انواع ادیان ابتدایی هم گشته بود.

موضوع مهمّی که نباید از خاطر برد، این است که در این ناحیه ی عمومی آسیای میانه، آیین های مربوط به اسطوره ی سیاوش(۲)، تأثیری سترگ بر تمام باورها و ادیان نهاده و می توان گفت که حتّی پرستش سیاوش، به مثابه ی عنصری پر نفوذ، در تمام ادیان آسیای میانه حضور داشت(۳) به طوری که آیین های سوگ سیاوش در این

۱- ۶۰. درین باره رک به «از اسطوره تا تاریخ»، صص ۲۲۵ – ۲۵۱.

۲- ۶۱. اسطوره ی سیاوش در میان تمام اساطیر ایرانی، دراماتیک ترین است. او شهزاده ی دلاور و زیبارویی بود که در فرجام داستانی پرکشش و با توطئه ی نامادریش، سودابه، ناگزیر از گریز به توران، سرزمین دشمنان سنّتی ایران گشت و عاقبت در آن جا و به دست افراسیاب، مظلومانه کشته شد. این اسطوره، نه فقط در بخش اعظم تاریخ ایران قبل از اسلام، بلکه حتّی پس از آن، با اجرای مراسمی آئینی پاس داشته می شده است. امروزه شکّی برجای نمانده که سیاوش، نخست یک توتم اسب در آسیای میانه بوده که بعدها – شاید – در تعامل با اسطوره ی ایزد گیاهی شهیدشونده، تبدّل یافته است. مراسم سوگ سیاوش تا چندی پیش در برخی نواحی ایران معمول بوده {درین باره رک به کتاب «سووشون»، اثر سیمین دانشور} و اثری سترگ بر ادبیات ایران نهاده است.

۳- ۶۲. رک به «عصر زرین فرهنگ ایران» : ص ۴۵. هم چنین برای آگاهی بیش تر از فراگیری آیین های سیاوش در آسیای میانه، رک به «سیاوشان». ناگفته نماند که در اوستا به سرگذشت حزن انگیزِ سیاوش اشاره شده، لیکن شواهد نشان می دهند که اسطوره و حتّی نوعی کیش پرستش او، ریشه در دورانِ قبل از زرتشت و بیش از ۴ هزار سال پیش ازین دارد؛ و در هر حال، از دورانی بس دور، "سیاوش" کانونِ یک سوگواری ملّی بوده است {درباره ی شواهد مربوط به مرتبه ی خدایی سیاوش، رک به «سیاوشان» : صص ۴۷ – ۴۹}.

ناحیه عظیم و سترگ بوده است: در خوارزم، مبداء تاریخ را ورودِ سیاوش به این شهر گذاشته بودند؛ زرتشتیان، گورِ منسوب به سیاوش را گرامی داشته، در آن جا گریه و زاری می کردند و... الخ(۱).

این گونه، هنگامی که لشگریان عرب پس از فتح نواحی غربی و مرکزی ایران به خراسان رسیدند، دریافتند که در آستانه ی جهانی دیگرند(۲)؛ زیرا در واقع، اگر تا آن هنگام، بیش تر، کیش زرتشتی را با نظام متمرکز ساسانی در مقابل خود می دیدند، اینک با انبوهی از پیروانِ ادیان الهی و بشری مواجه گشتند، که هر یک پایگاهی مستحکم در آن ناحیه داشتند و فروپاشی دولت ساسانی را به مثابه ی موهبتی برای رهایی خویش، می دانستند.

ذیلاً ـ مهمّترین فرق و ادیانِ حاضر در شرق و شمال شرق فلات ایران را - که آنرا خراسان بزرگ نامیده ایم - به اختصار و جداگانه وارسی می کنیم:

۱) زرتشتی گری

نوار شرقی فلات ایران از سیستان تا سُغد، مهد یا نگاهبان کیش زرتشتی و باورهای کهن ایرانی بوده است و به ویژه در خراسان بزرگ ریشه هایی استوار داشته، به طوری که انتشار اسلام درین ناحیه با

ص:۵۳

۱- ۶۳. رک به مقاله ی احسان یار شاطر در «تعزیه هنر بومی پیشرو ایران» : ص ۱۳۲ ؛ نیز رک به «تاریخ ایران کمبریج» : ج ۳، ق ۱، صص ۵۵۸ - ۵۶۱.

۲- ۶۴. درباره ی مواجهه ی اعراب با اوضاع دیگرگون خراسان و ماوراءالنهر، رک به «عصر زرین فرهنگ ایران» : ص ۹۱.

مقاومت ها و دشواری های فراوانی مواجه گشت(۱). باورها و آئین های کهنِ ایرانی - حتّی آنها که مربوط به دورانِ قبل از زرتشت بوده اند - درین ناحیه تا قرنها پس از اسلام دوام آورده اند. مثلاً ابوریحان بیرونی از رواج مراسم سالانه ی سوگ سیاوش در خوارزم - آن هم در قرن چهارم هجری - نقل کرده است(۲) و اتّفاقاً از شهر «مرو» که مأمون آنرا تختگاه خود قرار داده بود، یکی از کهن ترین شواهد باستانی راجع به پرستش سیاوش، موسوم به "کوزه ی مرو" بدست آمده است. بر روی این کوزه تصاویری از مراسم سوگ سیاوش ترسیم گشته و نکته ی بس درخور اهمیّت این که این کوزه در یک "معبد بودایی" پیدا شده و این می رساند که این شهر از دیرباز در معرض اختلاط ادیانِ گوناگون و آمیزشِ مذاهب مختلف بوده است(۳). هم چنین امروزه آشکار شده که اساساً خاستگاه بسیاری از اسطوره ها و افسانه های باستانی ایرانی همین ناحیه بوده(۴)؛ پس می توان اندیشید که در هنگام سفر امام رضا علیه السلام به خراسان بزرگ در اوایل قرن سوّم هجری، این منطقه از

۱- ۶۵. رک به «چکیده تاریخ کیش زرتشت» : ص ۲۳۷. قابل ذکر است که یکی از پایدارترین آتشکده های زرتشتی موسوم به «کرکویه» در مشرق زابل است که تا قرن ها پس از اسلام با احترام و امنیت برقرار می بود؛ رک به «همان» : ص ۲۳۶.

۲- ۶۶. رک به مقاله ی احسان یار شاطر در «تعزیه هنر بومی پیشرو ایران» : ص ۱۳۲ ؛ نیز رک به: «تاریخ ایران کمبریج» : ج ۳، ق ۱، صص ۵۵۸ - ۵۶۱.

۳- ۶۷. رک به «سیاوشان» : صص ۶۹ - ۷۴. همان طوری که اشاره شد، در منطقه ی آسیای میانه اسطوره ی سیاوش در تمام باورها و ادیان رایج رسوخ کرده بود.

۴- ۶۸. رک به «تاریخ ایران کمبریج» : ج ۳، صص ۴۷۸ - ۴۷۹.

جمله ی مهمّترین کانون های نگاهبانی از باورهای کهن ایرانی - و از جمله کیش زرتشتی - بوده است(۱).

ازین ها گذشته تر، موبدان زرتشتی در قرون دوّم و سوّم هجری آشکارا به مناظره با ادیان دیگر - و بویژه اسلام - دست زدند و کوشیدند با طرح ایراداتی، دین خود را برتر از دیگر ادیان نشان دهند. کتاب های موسوم به «رساله ی شکندگمانیک ویچار» (= رساله ی گمان شکن) و نیز «گجستک ابالیش» (عبداللّه ملعون) یادگارهای این دوران است که در آن ها به نقدِ ادیانی چون اسلام و یهودیّت و مسیحیّت و مانویّت پرداخته شده است.

در واقع، آثار پهلوی دوران عبّاسی، حکایت از آشنایی علمای زرتشتی با قرآن، اصول کلّی دیانت اسلام، طرز اندیشه معتزلی و تسلّط بر فنون بحث و اصطلاحات آن دارد(۲)؛ این امر به خودی خود نشان می دهد که نقش آفرینی امام رضا علیه السلام در مناظره با موبدان زرتشتی - آن هم در منطقه ای چون خراسان - بسیار حیاتی و ارزشمند بوده است(۳). به عبارت دیگر، محدوده ی جغرافیایی ای که امام علیه السلام در

---

۱ - ۶۹. در واقع پس از فتح ایران بدست اعراب مسلمان، بقایای ساسانیان تا مدّتها در شرق ایران دوام آوردند و حتّی با برقراری روابطی با خاقان چین، کوشیدند تا تخت و تاجِ از دست رفته را بازیابند. درین باره رک به «مروج الذهب»، ج ۲، ص ۲۴۱.

۲- ۷۰. رک به «چکیده تاریخ کیش زرتشت»، ص ۲۳۹.

۳- ۷۱. برای آگاهی از مناظره ی امام رضا علیه السلام با "هربذ اکبر" {= هیربد بزرگ زرتشتیان} رک به «عیون اخبار الرضا» : ج ۱، صص ۳۳۹ - ۳۴۰. ناگفته نماند که در بازخوانی مناظرات امام رضا علیه السلام با ارباب ادیان، می توان به روشنی دید که سنّت وقایع نگاری بی دقّتِ کهن، سبب از میان رفتن پاره های مهمّی از گفتگوها، و جایگزینی برخی مطالب بی ربط شده است. به عنوان مثال، موضوع مناظره ی امام رضا علیه السلام با یک روحانی زرتشتی، علی القاعده باید حول محور "ثنویّت و توحید"، "ازدواج بین محارم" و امثالهم باشد که در طول دوران اسلامی مورد چالش بوده اند؛ درحالی که در گزارشِ این گفتگو، کم ترین اشاره ی به این موضوعات نیست و برعکس عملاً- مناظره ی امام علیه السلام با موبد زرتشتی، به شکلی تصنّعی در چند سطر خلاصه شده است. نیز در شرح مبسوط مناظرات با "جاثلیق مسیحی" و رأس الجالوت" یهودی، پاره ای اشکالات مهمّ به چشم می آید که جملگی حکایت از بی دقّتی راویان و ناقلان دارد؛ تا به آن حدّ که مرحوم شیخ صدوق، نویسنده ی عیون اخبار الرضا و نیز مترجمان این کتاب در مواردی ناگزیر از تذکّر و تصحیح مطالب شده اند.

آن به نشرِ حقایق اسلام دست زدند، دقیقاً یکی از مهمّ ترین و سنّتی ترین کانون های زرتشتی گری و نیز باورهای کهنِ آریایی بود.

۲) مسیحیّت

خراسان بزرگ و به ویژه شهر «مرو» از میانه ی دوران ساسانی، شاهد رواج روزافزون آیین مسیحیّت بود(۱): بنا به روایتی دینی، آیین مسیح در حدود ۳۶۰ میلادی و به وسیله ی شاهزاده خانمی ساسانی - که در تیسفون توسط کشیشی یونانی به نام "برشبا" به دین مسیح درآمده بود - در «مرو» رواج یافت(۲). نیز به گفته ی ابوریحان بیرونی (= قرن چهارم هجری)، مسیحیانِ خوارزم، بیست ویکمِ ماهِ ژوئن را به یاد رواج یافتنِ مسیحیّت در «مرو»، جشن می گرفتند(۳).

در واقع، نواحی شرقی خراسان بزرگ از اواسط دوران ساسانیان

ص:۵۶

۱- ۷۲. برای آگاهی بیش تر درین باره، رک به «چهره ی مسیح در ادبیات فارسی» : صص ۷۹ - ۸۱.

۲- ۷۳. رک به «تاریخ سیستان» : ص ۲۷.

۳- ۷۴. رک به «همان» : ص ۲۶.

(= اواخر قرن چهارم میلادی) به بعد، شاهد حضور مسیحیّت و فرقه های مختلف آن بوده است(۱)؛ مهمّ ترین دلیل رسوخِ مسیحیّت در خراسان را باید در سیاست ساسانیان در نفی بلد و اسکانِ پیروان مسیح جستجو کرد(۲)؛ زیرا با گرویدن کنستانتین امپراطور روم به مسیحیّت در ۳۱۳ میلادی، دیگر در چشم شاهنشاهان ساسانی، عموم مسیحیانِ ایرانی به ستون پنجمِ بالقوّه ی رومیان مبدّل شدند(۳). از این رو بود که کوچاندن مسیحیان از زادبومشان و نشیمن دادنِ آنان درسرزمین های دیگر از سال ۳۳۹ میلادی سیاست رسمی ساسانیان گردید؛ در نتیجه، به تدریج در مناطق مختلفی از شرق ایران کلنی های مسیحی پا گرفتند(۴). تحوّلی که تا اندازه ای به وضعیّت مسیحیان ایران بهبودی بخشید، تنها در بیش از یک قرن بعد روی داد و آن هنگامی بود که درکلیسای روم شرقی شقاقی مهمّ به وجود آمد و در

---

۱ – ۷۵. سیستان مانند خراسان و مشرق بطور کلی در میانه و اواخر دوره ساسانی دارای گروههای پراکنده ای از جمعیت مسیحی بوده است، و این عناصر مسیحی، گرچه شمارشان رو به کاهش می رفت، تا اوایل دوره اسلامی دوام آوردند.» به نقل از «تاریخ سیستان» : ص {۲۴}.

۲– ۷۶. درباره ی این سیاست، رک به «عصر زرین فرهنگ ایران» : ص ۴۱.

۳– ۷۷. درین باره رک به «تاریخ مردم ایران» : ج ۱، صص ۴۴۹ – ۴۵۰. نیز برای آگاهی از این که مخالفت موبدان ساسانی با مسیحیان بیش تر به دلایل سیاسی بود تا انگیزه های مذهبی، رک به «ایران در زمان ساسانیان» : ص ۳۶۳. هم چنین برای آگاهی از وضعیّت مسیحیان ایرانِ عهد ساسانی و نیز تأثیر گرویدنِ روم به مسیحیّت بر احوال آنان، رک به «همان» : صص ۳۶۵ – ۴۲۳.

۴– ۷۸. رک به «تاریخ سیستان» : ص ۲۴.

طی آن دو فرقه ی متخاصمِ "یعقوبی" و "نسـتوری" - که هریک درباره ی انسان و صـفات الوهی مسیح، نگرش جداگانه ای داشـتند - پدیـدار گشـتند. در دنبال این رویـداد، مرکز مهمّ نسـتوریان در ادسا (=الرها) به دست یعقوبیان افتاد (= ۴۵۷م) و در نـتیجه شــمار فراوانی از نســتوریان و روحانیـان آنـان بـه نـواحی گونـاگون ایران گریختند(۱). درین هنگـام کلیسـای مسـیحی امپراطوری ساسانی، رسـماً از کلیسای سـرزمین های بیزانسـی و ارمنسـتان جـدا گردیـد و در اقـدامی کاملاًسیاسـی، به کلیسای نسـتوری رسـمیّت داد. این امر (= گسسـتن از بیزانس)، تا حـدودی به نفع مسـیحیان ایران تمام شد و از درجه ی شکّ و تردید ساسانیان کاست، لیکن امنیّت کامل برای آنان هرگز حاصل نشد(۲).

از طرف دیگر باید دانست که در خراسان، تنها نسـتوریان حاضر نبودند بلکه فرق دیگر مسیحی نیز نقش آفرینی می کردند؛ از جمله پس از آن که خسرو پرویز در ۶۰۹ میلادی ادسا را سـخت دستخوش نهب و غارت ساخت، مسیحیان یعقوبی این شهر به سیسـتان و خراسان کوچ داده شدند(۳). هم چنین گویا مسـیحیان ارتودوکس نیز نماینـدگانی در ایران داشـتند و حتّی در یک ناحیه یعنی خوارزم به

ص:۵۸

۱- ۷۹. درین باره رک به «ایران در زمان ساسانیان» : صص ۳۹۳ - ۳۹۴.

۲- ۸۰. نک به «تاریخ سیستان» : صص ۲۴ - ۲۵.

۳- ۸۱. نک به همان، ص ۲۷.

فرقه ی مسلّطِ مسیحیّت تبدیل شدند(۱). به علاوه زندگی رهبانی و دیرنشینی هم بر مسیحیانِ سیستان شناخته بود، زیرا در کتاب پاکدامنی "اسوع دناح بصری" (نوشته حدود ۲۳۶ ق / ۸۵۰ م) آمده که "مارااستفن" در سیستان دیری بنا کرد(۲).

این ها که گذشت می رساند که سراسر خراسان بزرگ و به خصوص شهر «مرو» از دیرباز شاهد حضور مسیحیان بود و می توان اندیشید آن جا ثلیقی که بر طبق روایات، در مرو طرف مناظره ی امام رضا علیه السلام گشت(۳)، محتملاً ساکن همان شهر، و رهبر دینی مسیحیانِ آن ناحیه بوده است.

۳) یهودیان

حضورِ یهودیان در ایران، سابقه ای بس کهن و به اندازه ی بنیان گزاری پادشاهی هخامنشی دارد(۴). با این وصف، جدّی ترین نشانه های حضور آنان به دوران اشکانیان (= ۳۰ میلادی) و تأسیس حکومت های خودمختار یهودی در بین النهرین و غرب ایران بازمی گردد(۵). محتملاً در دوران ساسانی، اینان از امنیّت نسبی - در مقایسه

ص:۵۹

۱- ۸۲. بیرونی با آوردن فهرستی از اعیاد ملکاییان خوارزم مدرک مهمی در این زمینه بدست می دهد: رک به همان صص ۲۷ - ۲۸. «... در اواخر دوره ساسانی شهر مرو هم مطران نستوری داشته و هم مطران ارتودوکس.» به نقل همان، ص ۲۸.

۲- ۸۳. رک به «تاریخ سیستان» : ص ۳۰.

۳- ۸۴. درباره ی مناظره امام رضا علیه السلام با "جاثلیق" مسیحیان، رک به «عیون اخبار الرضا» : ج ۱، ص ۳۱۳ و صص ۳۱۷ - ۳۳۲.

۴- ۸۵. رک به «زرسالاران یهودی و پارسی» : ص ۴۲۲.

۵- ۸۶. رک به «همان» : ص ۴۲۴ ؛ مهمّ ترین این دولت ها "آدیابن" بود.

با سایر ادیان - بهره مند بوده اند.

به هرحال، سراسر شرقِ ایران - همانند سایر نواحی کشور - شاهد حضورِ پراکنده ی یهودیان بوده است. اینان مطابق معمول سوداگران یا تاجرانی بودند که مسیر راههای بازرگانی غرب به شرق (= جاده ابریشم) را درمی نوردیدند و البته تدریجاً در مناطقی چون زرنگ و بست و حتّی در ناحیه ی کوهستانی دور از دسترسی چون غور در افغانستان، سکنی گزیدند(۱). در روایات اسلامی، از مناظره ی میان شخصی موسوم به «رأس الجالوت» به عنوان پیشوای یهودیان با امام رضا علیه السلام سخن رفته است که حضور مؤثر اینان در خراسان بزرگ را نشان می دهد.

۴) مانویان

مانی فرزند یکی از نجبای عهد اشکانی، موسوم به فاتک (= پَتِـگْ) بود که هم زمان با جلوس شاهپوراوّل ساسانی در ۲۴۲ میلادی، دین خود را بر مردم عرضه داشت(۲). مذهب او اختلاطی عجیب از دین زرتشتی، مسیحیّت، و بودایی بود(۳). شاهپوراوّل در تلاش برای ایجاد وحدت دینی در ایران، به مانی میدان داد(۴)، لیکن این امر با مخالفت

۱- ۸۷. رک به تاریخ سیستان، ص ۲۴.

۲- ۸۸. رک به «ایران در زمان ساسانیان» : ۲۶۰ - ۲۶۳.

۳- ۸۹. رک به «تاریخ مردم ایران» : صص ۴۳۸ - ۴۴۲ ؛ نیز برای آگاهی بیش تر از چندوچونِ باورهای مانوی، رک به «مانی و دین او»، صص ۵۵ - ۱۰۶.

۴- ۹۰. شاپور خود را پادشاه " ایران و انیران "می نامید و امید داشت که با کیش التقاطی مانی، زمینه ی دینی حکومتی جهانی را پی افکند؛ درین باره رک به «تاریخ مردم ایران» : ج ۱، صص ۴۳۲ - ۴۳۳.

بسیار شدید موبدانِ سنّت گرای زرتشتی مواجه شده و منجربه قتل و آزار مانویان گردید(۱). این گونه بود که بقایای مانویان رو به جانب شرق نهادند و لذا حضور پیروان این کیش، در نواحی شمال خراسان و از آسیای مرکزی (تا حدود چین)، به واقعه ی سرکوبی آن ها در اوایل دوران ساسانی بازمی گردد.

با انقراض دولت ساسانیان به دست عربان مسلمان، عده ی کثیری از پیروان مانی از گریزگاه های خود در آسیای مرکزی دومرتبه به بین النهرین مراجعت کردند، ولی باز در اثر تعقیبِ سختی که تحت خلافت المهدی (۱۵۸ – ۱۶۹ هجری) همراه با دستگاه احتساب و تجسس عقاید و برپا نمودن محاکمه ی زنادقه به وقوع پیوست، ناگزیر شدند که باردیگر به آسیای مرکزی مهاجرت کنند(۲) که در آن جا، در تحت حمایت بعضی از دولت ها – به خصوص دولت ترکان اُیغوری – پشتیبان نیرومندی یافتند(۳). هم چنین اندکی پیش از عزیمت امام رضا علیه السلام به خراسان و به دنبال اخراج مانویان از بین النهرین، قیامی از سوی هم کیشان آنان در گرگان (= سال ۱۸۰ هجری) به وقوع

۱– ۹۱. رک به «همان» : صص ۴۳۶ – ۴۳۷ و نیز به «طلوع و غروب زردشتی گری» : صص ۳۱۴ – ۳۱۶.

۲– ۹۲. درباره ی سخت گیری های المهدی، نسبت به زندیقان، رک به «تاریخ سیاسی اسلام» : ج ۲، ص ۵۹.

۳– ۹۳. رک به «ایران در زمان ساسانیان» : صص ۲۸۷ – ۲۸۸.

پیوست(۱) که نشان از قوّت و قدرت آنان در انتهای قرن دوّم – و حتّی قرن سوّم – هجری دارد.

علاوه بر این ها، رساله ی زرتشتی «ماتیکان گجستک ابالیش» شاهد متقنی بر حضور مانویان در دربار مأمون و مناظره ی آنان با موبدان – شاید پیروان سایر ادیان – است. در این رساله، شرح مناظره ی " آذر فرنبغ، پسر فرخ زادان" با یک مانوی موسوم به ابالیش درج شده که در پایان به سرافکندگی و طردِ مرد مانوی می انجامد. تاریخ نگارش این رساله را در حدود سال های ۱۹۸ تا ۲۱۸ هجری (ترجیحاً ۲۰۲ هجری و منطبق بر دوران ولایتعهدی امام رضا علیه السلام) دانسته اند. نکته ی جالب این که گزارشی ازین منظره در کتاب بیان الادیان، اثر ابوالمعالی محمد بن عبیداللّه وجود دارد که در خلال آن، سخنانی از مأمون در احتجاج با مرد مانوی نقل شده است(۲).

کیش مانی از جهتی دیگر هم در تاریخ اسلام و به ویژه قرون اولیّه ی آن حائز اهمیّت بوده و آن جنبش فکری زنادقه است. امروزه تقریباً تردیدی برجا نمانده که واژه ی زندیق، شکل معرب شده ی زندیک است که مراد از آن همین مانویان بوده اند که قایل به تأویل

ص:۶۲

۱- ۹۴. رک به «تاریخ ایران در قرون نخستین اسلامی» : ج اوّل، صص ۳۷۸.
۲- ۹۵. برای آگاهی بیش تر، رک به مقدّمه ی ابراهیم میرزای ناظر بر ترجمه ی «رساله ی ماتیکان گجستک ابالیش». ناگفته نماند که گجستک به معنی ملعون است و ابالیش را برخی با واژه ی ابلیس، و بعضی با عبداللّه، نزدیک گرفته اند.

زند(= شرح اوستا) گشته بودند(۱). موبدان متعصّب ساسانی، مانویان و گاه مزدکیان را زندیک می نامیدند. این واژه در دوران اسلامی علاوه بر مانویان، به منکران خدا و دهری ها هم اطلاق شد. در روایات از مناظره ی این زندیقان با امام رضا علیه السلام هم یاد شده است(۲).

۵) مزدکیان

مزدک در اوایل دوران پادشاهی کواذ (= قباد) - پدر انوشیروان ساسانی - ظهور کرد. گفته اند که او در اصل یک مانوی مذهب به نام «بوندوس» بود که تفسیری جدید از مانویت و زرتشتی گری را ارایه کرد. تعالیم او را مبتنی بر اشتراک در اموال، اباحه گری و نفی سلطه ی اشراف دانسته اند و آن ها را بازتابی از دوران محنت آلودِ توده های مردم پس از شکست سنگین ایران از هیاطله، گفته اند(۳). قباد ساسانی در تلاش برای درهم شکستن قدرت فائقه ی اشراف بر دربار، به مزدک میدان داد، لیکن این کار منجر به خلعِ موقّتی او از سلطنت گشت. در دوران انوشیروان، تیغ در میان مزدکیان نهاده شد و جنبش اینان با

ص:۶۳

۱- ۹۶. درباره ی ریشه شناسی واژه ی زندیق یا زندیک، بحث های فراوانی شده که یکی از بهترین آن ها را مرحوم مهرداد بهار ارایه داده است: رک به «جستاری در فرهنگ ایران» : صص ۲۷۹ - ۲۸۲.

۲- ۹۷. درین باره رک به «عیون اخبار الرضا» : ج ۱، صص ۲۶۵ - ۲۷۱.

۳- ۹۸. رک به «دینهای ایران» : صص ۴۲۴ - ۴۲۵. ناگفته نماند که مرحوم مهرداد بهار بر نظریّات رایج درباره ی مزدک نقدی ستودنی کرده و بیش تر آنان را دستاورد جعل موبدان برای تخریب چهره ی مزدک دانسته است؛ درین باره رک به «جستاری چند در فرهنگ ایران» : مقاله ی دیدگاه های تازه درباره ی مزدک، صص ۲۴۵ - ۲۷۸.

سرکوب خونباری مواجه گشت. با این اوصاف، اندیشه های مزدکی از میان نرفتند و شواهدی در دست است که نشان گر حضورِ مزدکیان در ایران، آن هم تا قرن ها پس از اسلام، و به ویژه در نواحی شمال شرق خراسان است. در واقع، طی قرن چهارم هجری، پیروان این فرقه هنوز در نزدیکی ری و در آغاز قرن ششم هجری نیز در نواحی شرقی خراان هم چون کش و نخشب و نیز دهاتی چند در حومه ی بخارا، می زیستند(۱).

اگرچه مزدکیان در دوره ی اسلامی جنبش و قیام خطرناکی به وجود نیاوردند، لیکن آراء و باورهای مزدکی، الهام بخش شورش فرقه های متعددی شد و می توان گفت که از اواسط قرن هشتم هجری، "مزدکی گری" به صورت وزنه ای سیاسی در ایران قد علم کرده بود(۲). مشهورترین حرکت های مرتبط با باورهای مزدکی، قیام «سنباد نیشابوری» در دوران خلافت منصور و «خرمدینان»(۳) در ۱۹۲ هجری است.

«سنباد» نخست در زمره ی پیروان ابومسلم بود و پس از قتل وی مدعی زنده بودنش گشت و گفت که ابومسلم به صورت کبوتری سفید

۱- ۹۹. رک به «تاریخ ایران در قرون نخستین اسلامی»، ج ۱ : صص ۳۷۴ - {۳۷۵}؛ نیز درباره تداوم مزدکیّه به عنوان فرقه ای سرّی در دوران اسلامی رک به «ایران در زمان ساسانیان» : ص ۴۸۶.

۲- ۱۰۰. رک به «تاریخچه مکتب مزدک» : ص ۵۸.

۳- ۱۰۱. خرم دینی را یکی از فروع مذهب مزدک گفته اند که مقصد نهایی آن اشتراک زن و مالکیّت بوده است.

درآمده و با مزدک و مهدی در حصاری از مس نشسته است(۱). آشکار است که این ادّعاهای سنباد برای جذب توأمانِ شیعیان، هواداران ابومسلم و نیز مزدکیان طرّاحی شده بود و به هرحال نشانی از حضور مؤثّر مزدکیان در خراسان، و کوشش حساب شده ی «سنباد» برای بهره گیری از آنان است(۲). درباره ی خرمدینان و رهبر آنان «پاپک» نیز مکتوبات فراوانی وجود دارند که جملگی نشان از تداوم برخی از باورهای مزدکی در ابتدای قرن سوّم هجری دارند.

نکته ی بسیار مهمّی که درین جا باید به آن اشاره کرد، دلایل اوج گیری باورهای مزدکی در سرآغاز دوران عباسیان است. مهمّ ترین عامل این امر را باید در منشِ استثنایی ابومسلم دید که با سیاستمداری و حتّی تلوّن مزاجی، همه ی دشمنان امویان - از جمله زرتشتیان و مزدکیان - را بر گردِ خود، متّفق ساخت و به خاطر منافع عباسیان، حتی با مرتدان و مشرکان هم نوایی نشان داد؛ در نتیجه برای مزدکیان این امکان فراهم آمد که برای نخستین بار - پس از سرکوبی شان توسط انوشیروان - زندگی مخفی را ترک گویند و باورهای شان در میان مردم منتشر کنند(۳).

ص:۶۵

۱- ۱۰۲. به نقل از «تاریخ ایران در قرون نخستین اسلامی» : ج ۱، ص ۳۷۴. هم چنین درباره ی قیام سنباد نیشابوری رک به عبدالحسین، زرین کوب، «ایران بعد از اسلام» : صص ۴۰۵ - ۴۰۶.

۲- ۱۰۳. سنباد کوشش داشت تا مزدکیان و شیعیان را به یکدیگر نزدیک کند و درین راه حتّی مدّعی شد که " مزدک هم شیعه بوده است"؛ رک به «تاریخچه مکتب مزدک» : صص ۸۰ - ۸۱.

۳- ۱۰۴. رک به «همان» : صص ۵۸ - ۶۰ و ص ۸۰.

۶) بودائیان

شرق و شمال شرق ایران از دوران ساسانیان در معرض توسعه ی روزافزونِ بودیسم بود. در واقع مقارن اسلام، دین بودایی افغانستان را فتح کرده بود (= بتهای عظیم بودا در بامیان همچنان برپاست) و با سرعت به درون سرزمین ایران رسوخ می کرد. دوام دین بودایی درین نواحی تا دیر زمانی پس از استیلای اسلام طول کشید. مثلاً در بخارا، اهالی شهر چهار مرتبه از اسلام برگشته و مجدداً بودایی شدند و حتّی پس از آن که قتیبهبن مسلم در سال ۹۴ هجری شهر را فتح کرد و بیشتر اهالی مسلمان شدند، بازهم اقلیتی از بوداییان - آن هم تا قرن چهارم هجری - درین شهر دوام آوردند(۱). نیز در بلخ یکی از مهمّ ترین معبدهای بودایی - موسوم به نوبهار - تحت تولیت خاندان برامکه و مورد احترام مردمان - و حتّی پیروان سایر ادیان - بود(۲). در شهر «مرو» نیز مذهب بودیسم رسوخی به تمام یافته بود و همان طوری که پیش تر اشاره شد،بقایای معبدی بودایی در مرو به دست باستان شناسان

۱- ۱۰۵. رک به «تاریخ ایران در نخستین قرون اسلامی» : صص ۳۹۵ - ۴۰۱.

۲- ۱۰۶. گویند منوچهر در بلخ، خانه بنا کرده بود که آن را نوبهار می خواندند و آن اعظم بتخانه ها بود. آن را تعظیم بسیار کردندی... اهل فرس و ترک آن را معظّم داشتندی و بدانجا حجّ کردندی و هدایا و نذور بدانجا آوردندی.» نقل از «جغرافیای سیاسی خراسان در تاریخ حافظ ابرو» : ص ۴۲ - ۴۳. برای آگاهی بیش تر از شکوه و عظمت معبد نوبهار و ریاست برمکیان بر آن، رک به «برمکیان بنا به روایات مورّخین عرب و ایرانی»: صص ۲۷ - ۳۲.

کشف گردیده که نشان از حضور این دین در فرجام کار ساسانیان دارد(۱).

به هر صورت، دین بودایی به هنگام مسافرت امام رضا علیه السلام، در سرآغاز قرن سوّم هجری، هم چنان نقش آفرینی می کرده و اندیشه های خاصّ آن، در باورهای مردمان بی تأثیر نبوده است. شاهدی که بر این مدّعا می توان آورد، پرسش هایی است که در مرو از امام رضا علیه السلام راجع به صحّت یا سقم «تناسخ» می شده است(۲).

۷) ادیان ابتدایی

تاریخ ایران شرقی یا آسیای میانه پر است از تاخت و تازهای بیابان گردان از شمال و مشرق که به تدریج این نواحی را از عنصر ایرانی خالی کردند(۳). امواج عظیمی ازین مردمان، همواره در طول تاریخ از طریق فلات ایران به سمت غرب حرکت می کردند؛ مثل هون ها که چند پادشاه ساسانی را خراج گذار خود کردند و یا ترکان و مغولان که سرانجام جهانی را پیمودند. اینان به همراه خود انواعی از ادیان و باورهای بدوی چون توتم پرستی(۴) و آنیمیسم(۵) را به ارمغان

۱- ۱۰۷. درین باره هم چنین رک به «عصر زرین فرهنگ ایران» : ص ۴۷.

۲- ۱۰۸. در این باره رک به «عیون اخبار الرضا» : ج ۲، صص ۴۸۴ - ۴۸۵.

۳- ۱۰۹. رک به «عصر زرین فرهنگ ایران» : ص ۵۲.

۴- ۱۱۰. توتم در زبان سرخ پوستی به معنی شیئی محترم است و توتم پرستی عبارتست از ایمان و احترام به بعضی حیوانات و گیاهان. باور برخی اقوام زردپوست به اینکه از نسل گرگ هستند، نمونه ای از توتم پرستی را نشان می دهد.

۵- ۱۱۱. آنیمیسم از واژه ی لاتینی آنیما به معنی جان و روان مشتق شده است. آنیمیسم عبارت است از اعتقاد به اینکه مظاهر طبیعت، صاحب ارواح و جانهای مستقلی هستند. یا اینکه هر چیزی دارای روح و روان است و می تواند در سرنوشت انسان مؤثّر باشد. ستاره پرستی نمونه ای از آنیمیسم است.

می آوردند. آشکارست که اگر دین و فرهنگ اسلامی توانمند نمی بود، این بدویان زردپوست، آنرا ریشه کن می ساختند و این واقعیّتی است که نشان می دهد نقش خراسان اسلامی و شیعی در هضم و تحلیل بدویان، بسیار اساسی بوده است.

۸) ادیان هندی

شرق ایران از دیرباز در معرض فرآیند مبادلات تجاری و فرهنگی با تمدّن های درّه ی سند بوده است. رسوخ فرهنگ هندی در شرق ایران را حتّی امروزه هم می توان در موسیقی مرسوم در سیستان و بلوچستان مشاهده کرد. هم چنین با غلبه ی اسلام، کانونهای زرتشتی در هند اهمیّتی بیش از پیش یافتند و رابطه ی این کانون ها با زرتشتیان ایران، با خود تبادلات فرهنگی بیشتری را میان ادیان هندی و فرهنگ ایرانی، به ارمغان آورد.

به هرحال مقارن فتح ایران، شهرهایی چون غزنه و کابل تحت نفوذ فرهنگ هندی قرار داشتند و نیز کاوش های باستان شناسی نشان می دهد که در بگرام و نواحی جنوبی افغانستان رسوخ هندوئیسم بسیار جدّی بوده است(۱).

۹) فرق اسلامی

قسمت اول

بیش ترِ درگیری ها و اختلافات فکری در درون سرزمین های

۱- ۱۱۲. رک به «عصر زرین فرهنگ ایران» : ص ۴۸.

اسـلامی، همواره در خراسـان بزرگ انعکاسـی می یافتنـد؛ و این که در زمان اقامت امام رضا علیه السـلام در مرو، سؤالات بی پایانی از ایشان راجع به مباحثی چون «جبر و اختیار»(۱) یا «حادث یا قدیم بودنِ عالم»(۲) یا «قضا و قدر»(۳) می شده، نشان می دهد که عطش فراوانی نسبت به این موضوعات در آن جا وجود داشته است.

به علاوه، خراسان بزرگ از دیرباز پایگاه انواع فرقه ها و دسـته هایی شـده بود که به هیـچ روی در نواحی مرکزی تحمّل نمی شدند که برجسـته ترین مثال اینان، «خوارج» هسـتند که حکایت جدایی شان از اصـحاب امام علی علیه السلام شهرت دارد. در واقع، شـرق ایران و به ویژه سیسـتان، از دیربـاز به صورت پناهگـاه خوارج درآمـده بود که از بین النّهرین به دورترین مرزهـای امپراطوری اسـلامی گریخته بودند. اوّلین پیشـروان آنان، حتّی قبل از آنکه این کیش و آیین اسـتحکام و قوام یابد، در سال ۳۶ هجری به رهبری حسـکهبن عتـاب تـا زرنـگ (= مصب رود هیرمنـد) پیشـروی کردنـد، امّا چون وجودشان برای قشون پادگان سیستان مخاطره داشت، سرداری که از طرف امام علی علیه السلام به آنجا گسیل یافته بود، ایشان را از میان برداشت(۴). با این وصف، از قرن دوّم هجری، سیستان عمده ترین کانون حضور خوارجیان گشته و تا

۱- ۱۱۳. رک به «عیون اخبار الرضا ج ۱» : ص ۲۴۹ و صص ۲۸۸-۲۹۰ و صص ۲۹۱- ۳۰۱.

۲- ۱۱۴. رک به «عیون اخبار الرضا» : ج ۱، ص ۲۷۱.

۳- ۱۱۵. رک به «همان» : ص ۲۸۷.

۴- ۱۱۶. رک به «همان» : صص ۳۱ - ۳۲.

چند صد سال بعد، قیام های فراوانی توسط آنان به راه انداخته شد(۱).

خوارج، تـا حـدود سـی سـال پس از ظهورشـان، کمـابیش به صورتی یـک پـارچه بودنـد، لیکن به تدریـج در میـان آنان فرق گوناگونی به وجود آمد؛ فرقه هایی چون «ازارقه»، «صـفریه»، «اباضـیه»، «بهیسیه»، «عطویه»، «ثعالبه» و «عجارده»، که این آخری – یعنی عجارده – پیروان عبـد الکریم بن عجرد بودنـد و در منطقه ی عمومی سیسـتان، نقش آفرینی کردند(۲). نکته ی جالب توجّه این که یکی از فرق منشـعب از عجارده که «میمونیه» نامیـده می شود، در اتزاج با باورهای زرتشتی رایج در شـرق ایران، ازدواج با محارم را مجاز می شمردند(۳)؛ و نیز گفته انـد که فرقه ای از اینان به نام «شبیبیه» در امر خلافت میان زن و مرد فرقی نمی گذاشتند(۴). به هرحال، مقارن حضور امام رضا علیه السـلام در مرو، مرکز اصلی خوارج در سرحدّات شرقی خراسان بود و این همـان جـایی است که در آن، قیام بزرگ و دامنه دار خوارج به رهبری حمزهبن آذرک – یا حمزه بن عبـداللّه – از سال ۱۷۵ تا ۲۱۳ هجری به طول انجامید(۵).

دیگر فرقه ای که بایـد از آنان یاد کرد، «زیدیّه» هسـتند. زیدیان، کسانی بودند که پس از شـهادت امام سـجّاد علیه السـلام، به امامت زید بن

ص:۷۰

۱– ۱۱۷. رک به «اسلام در ایران» : صص ۶۶ – ۶۷.

۲– ۱۱۸. رک به «خوارج در ایران» : صص ۳۱ – ۳۶. نیز برای آگاهی از معتقدات عجارده، رک به «الفرق بین الفرق» : صص ۵۵ – ۵۶.

۳– ۱۱۹. رک به «همان» : ص ۳۷ و ص ۴۶.

۴– ۱۲۰. درین باره رک به مقدّمه ی کاظم مدیر شانه چی بر «فرهنگ فرق اسلامی» : ص سی وشش.

۵– ۱۲۱. رک به «همان» : صص ۳۰۶ – ۳۰۷.

علی بن الحسین علیهم السلام قایل شده و رجحان امام محمّدباقر علیه السلام بر این امر را نپذیرفتند. گفته اند که زید بن علی از خطبای به نام بنی هاشم و شاگرد واصل بن عطاء غزّال، پیشوای معتزله بود و ازین رو، زیدیّه درشمار اهل اعتزال درآمدند(۱). اینان در موارد بی شماری با شیعیان – به ویژه امامیّه – اختلاف نظرهای اساسی داشتند؛ از جمله این که: از لعن شیخین؟امتناع می کردند، متعه را حرام می دانستند، تقدّمِ امامت مفضول بر فاضل را مجاز می شمردند، خروج و قیام را شرط امامت می گفتند، به دو اصل عصمت و رجعتِ امام باور نداشتند، مهدویّت و تقیّه و بداء را منکر بودند و... الخ(۲).

حضور فیزیکی اینان در خراسان، خصوصاً پس از شهادت زید بن علی علیهما السلام، قابل توجّه بود(۳) و همین امر می تواند توجیه کننده ی قیام یحیی بن زید در این ناحیه باشد(۴). به هرحال، اندیشه های زیدی در تمام ممالک اسلامی اثرگذار بودند.

نکته ی درخور تعمّق این که در بیش تر روایات شیعه، شخص

ص:۷۱

۱- ۱۲۲. درین باره رک به «همان» : ص سی وهشت.

۲- ۱۲۳. درین موارد رک به «فرهنگ فرق اسلامی» : صص ۲۱۴ – ۲۱۸.

۳- ۱۲۴. بعد از شهادت زید، شمار زیادی از طرفدارانِ او، به خراسان و نواحی کوهستانی شمال شرقی گریختند؛ درین باره رک به «جنبش زیدیه در ایران» : ص ۲۱.

۴- ۱۲۵. پس از شهادت زید، یحیی پسرِ هیجده ساله ی او، به خراسان رفت و این خطّه {= بلخ} را به صورت مرکز انقلاب بر علیه امویان درآورد. شهادت مظلومانه ی یحیی، برای ابومسلم فرصت مغتنمی شد، تا با داعیه ی خونخواهی او، قیام کند؛ درباره ی این موارد، رک به «جنبش زیدیه در ایران» : ص ۲۱ – ۲۴.

زیـد بن علی بن الحسـین علیهم السـلام از چنین گرایشاتی به دور قلمـداد شـده و در آن ها، ائمه ی اطهار مقصـد او را از قیام، بازگرداندنِ خلافت به اهل بیت دانسته اند(۱). لیکن با گذشت زمان، اندیشه های زیدی به سـمتی پیش رفت که دیگر کم تر قرابتی با تشیّع اثنی عشری داشت. در هنگام سفر امام رضا علیه السلام به مرو، جنبش زیدی، پایگاهی مستحکم در شمال ایران داشت که تا قرن ها پایداری نشان داد.

علاوه بر فرقه هـای مخـالف دولت عبّاسـی، بایـد از حضور تشیّع عبّاسـی در خراسـان هم یـاد کرد که به واقع پیروزی خود را مدیون همین خراسانیان که به رهبری ابومسلم بود می دانستند.

تشیّع عبّاسـی در سال صـدم هجری و به رهبری محمّـد بن عبداللّه بن عباس بن عبدالمطّلب، با شـعارِ زیرکانه ی «الرّضا من آل محمّدصـلی الله علیه وآله وسـلم» پـا گرفت. اینـان بـا مخفی کردنِ نیّت اصـلی خویش در نیـل به قـدرت، همراهی علویان را به دست آوردنـد و وانمود کردنـد که می خواهنـد خلافت را به یکی از اولاـد حضـرت ختمی مرتبت صـلی الله علیه وآله وسـلم بسـپارند. رهبر عملی اینان نخست بازرگانی ایرانی به نام «بکیر بن ماهان» و سـپس ابومسلم خراسانی بود. عباسیان بعدها مدعی شدند که اولاد علی بن ابیطالب علیهما السـلام به نفع آنان، از خلافت صـرفنظر کرده اند و به این بهانه قدرت را به کف گرفته و البته بلافاصله با قساوتی بیش تر از امویان به کشتار علویان دست زدند(۲).

۱- ۱۲۶. رک به «عیون اخبار الرضا» : ج ۱، صص ۵۱۵ – ۵۲۳ ؛ نیز به «الکافی» : ج ۳، ۱۷۳.

۲- ۱۲۷. رک به «فرهنگ فرق اسلامی» : صص ۲۸۷ –۲۹۰.

ناگفته پیداست که با کشته شدن ابومسلم به دست منصور عبّاسی، جماعت زیادی از هواخواهان او، از عبّاسیان روی گردان شدند؛ با این وصف تشیّع عبّاسی در تعارض با دیگر فرقه های اسلامی و به عنوانِ آیین رسمی کشور اسلامی، در همه جا و از جمله خراسان، قویّاً تبلیغ می شد.

«امام رضا علیه السلام در رزم گاه ادیان»

در بخش های قبلی دیدیم که تمام آن دلایل که راجع به واقعه ی ولایتعهدی آورده شده، نقص یا نقضی دارد؛ و نیز مشاهده کردیم که شرایط بحرانی عجیبی از حیثِ تنوّع فرقه های دینی گوناگون در منطقه ی عمومی خراسان بزرگ، حاکم بوده است. راقم این سطور، ضمن این که به هیچ روی قصد طرد و نفی نظریّات متقدّمان را ندارد، معتقد است که رمز و راز سفر امام رضا علیه السلام را می توان در چارچوب همان بحران دینی شرق ایران و کوشش حضرتش برای به سامان رسانیدنِ آن، تفسیر کرد.

آن چه که ما را در چنین نگرشی مجاب می کند، گفتار خودِ امام علی بن موسی الرضاعلیهما السلام، در هنگام سفر خراسان است؛ آن جا که می فرمایند:

«خداوندا ! تو میدانی که مرا اکراه نمودند و به ضرورت این امر را اختیار کردم... خداوندا ! عهدی نیست جز عهد تو و ولایتی نمی باشد مگر از جانب تو؛ پس توفیق ده مرا که دین ترا برپا دارم و سنّت پیغمبر تو را زنده بدارم. همانا تویی

مولی و یاور من، و چه نیکو مولا و یاوری هستی.»(۱)

بلی، امام علی بن موسی الرضاعلیهما السلام برپاداشتنِ «دین خدا و سنّت پیامبر» را رسالتِ سفر خویشتن شمرده و این سخن، شباهتی تأمّل برانگیز - و بلکه حیرت آور - با جمله ی معروف حضرت سیدالشهداء علیه السلام، در وقت عزیمت به کربلا دارد؛ آن جا که در وصیّت مشهور خود به محمّدحنفیه فرمودند:

«و همانا برای اصلاح امّت جدّم بیرون شدم، می خواهم دین را رواج دهم و از منکرات جلوگیری کنم»(۲).

راستی از چه رو امام رضا علیه السلام، سفر به خراسان را با برپای داشتنِ دین خدا و سنّت پیامبرصلی الله علیه وآله وسلم پیوند داده اند؟ چه وجه تشابه یا ارتباطی میان این دو وجود دارد؟ حرکت کربلایی امام حسین علیه السلام در مواجهه با بی دینی و بدعت گذاری یزید و امویانِ فاسد بود و ثمرات آن البته بر همگان معلوم است؛ لیکن موضوع سفر خراسان چه تناسب یا تشابهی با واقعه ی کربلا از حیث عنصر "دینمداری امام" دارد؟

از این جاست که به مجالس مناظره ای می رسیم که به ابتکار مأمون، میان علمای ادیان و مذاهب گوناگون برپا می گشت و در آن ها، امام علی بن موسی الرضاعلیهما السلام با نهایت فصاحت و بلاغت، میراث جدّ بزرگوارشان را در مقابل اشکال تراشی های دیگران، محافظت کردند و به مدد علم و دانشِ بی منتهای خود، کمر عالمان برگزیده ی ادیان

۱- ۱۲۸. به نقل «عیون اخبار الرضا» : ج ۱، ص ۳۶.
۲- ۱۲۹. رک به «بحارالانوار» : ج ۴۴، ص ۳۲۹.

مختلف را بر خـاک تسـلیم رساندنـد. شـرح این مناظرات در کتاب ها وجود دارد(۱) که این مختصـر را مجـال پرداختن به آن نیست، امّا از سـخن امام رضا علیه السـلام این قدر معلوم است که ایشان به آن جلسات مناظره چشم داشـته و می دانسته اند که در «مرو» با ارباب ادیان دیگر، مباحثه خواهند داشت.

پیش از پرداختن به اهمیّتِ آن مجـالس منـاظره و چگـونگی اوضـاع دینی در خراسـانِ آن دوران، لازم است تـا نخست به این پرسش پاسخ داده شود که مقصد مأمون از تشکیل چنان مجالسی چه بوده است؟ آیا همان طوری که برخی گفته اند، تخفیف و توهین به امام علی بن موسـی الرضاعلیهما السلام هدف اصلی این خلیفه ی عبّاسی بوده است؟ و این که با محکوم شدنِ امام رضا علیه السلام در آن مجالس، شأن و اعتبار حضرتش در میان عموم مردم خصوصاً شیعیان خدشه دار شود؟(۲)

به بـاور راقم این سـطور، این چنین تحلیلی از رویـداد مناظره امام علیه السـلام با علمای ادیان دیگر، منتهای بی سـلیقگی را می رساند؛ چه معلوم است که به هرحال درماندگی "ولیعهد رسـمی دولت عبّاسی" در مواجهه با پرسش های علمای دیگر ادیان، مسـتقیماً به منزله ی از سـکّه افتادنِ مشروعیت و اعتبار این دولت – و هم چنین دین اسلام – در چشم پیروان ادیان دیگر بود؛ و پر واضح است که اگر مأمون پیشاپیش از غلبه ی قطعی امام علیه السلام اطمینان نمی داشت، دولتی را که با برادرکشی

۱- ۱۳۰. رک به «عیون اخبار الرضا» : ج ۱، صص ۳۱۳ – ۳۸۸.

۲- ۱۳۱. درباره ی این نظریّه، از جمله رک به «عیون اخبار الرضا» : ج ۲، ص ۳۸۷.

به کف آورده بود، در چنان داوی(۱) نمی گذاشت.

قسمت دوم

به عبارت دیگر، برای پذیرشِ این نظریّه که هدف مأمون از آن مناظرات، تخریب چهره ی مقبول امام رضا علیه السلام در نزد مردم بوده، مستلزم یک شرط اولیّه است و آن این که مجالسِ مذکور فقط با حضور علما و متکلّمان اسلامی تشکیل می شد؛ زیرا شکست امام رضا علیه السلام در مقابل علمای ادیان غیراسلامی، ضربه ی بزرگ بر پیکر حکومت مأمون بود که کشورگشایی در شرق را در سر داشت. از طرف دیگر، باید توجّه داشت که در هر حال با وجود امر ولیعهدی، شکست امام رضا علیه السلام در آن مناظرات، چه در مقابل علمای اسلامی و چه در مقابل نامسلمانان، ثمری جز خسران و تمسخر برای مأمون به ارمغان نمی آورد که با وجود آن همه مخالفت ها، امام رضا علیه السلام را جانشین خود ساخته بود. (این نکته به ویژه هنگامی خودنمایی می کند که نامه ی محمّدامام و سیاست نگاه به شرق عبّاسیان را به یاد آوریم.)

در واقع نکته این جاست که مأمون خود مردی دانشمند بوده و شخصاً بر سرآمد بودنِ حضرت رضا علیه السلام اعترافی آشکار داشته است. از این خلیفه ی نابکار عبّاسی جملاتی باقی مانده که نشان می دهد او بر رجحانِ علمی و دینی بی گفتگوی حضرتش واقف و معترف بوده است. از جمله او خطاب به رجاء بن ابی ضحاک که مأمور آوردن امام علیه السلام به مرو گشته بود، گفت: «... بلی ای پسر ابی ضحّاک، او

۱- ۱۳۲. اصطلاحی در بازی نرد است، نوبت نرد و شطرنج {برهان}، به نقل از دهخدا، ج ۶، ص ۹۱۵۰

بهترین فرد روی زمین، دانشمندترین و عبادت پیشه ترین انسانهاست...»(۱) پس نمی توان گفت که مأمون چندان نسبت به مقام شامخ امام علیه السلام ناآگاه بوده که نمی دانسته کسی را یارای مناظره با ایشان نیست. به علاوه از منابع تاریخی برمی آید که آن حضرت از همان دوران اقامت در مدینه، به دانایی و دانشمندی، شهرتی عالم گیر داشته اند. از جمله این که: شیخ طبرسی از ابوالصلت هروی نقل کرده که گفت:

«ندیدم عالمتری از علی بن موسی الرضاعلیهما السلام و ندیدم عالمی مگر آنکه شهادت داد بمثل آنچه من شهادت داده ام... و شنیدم از آنحضرت که می فرمود من می نشستم در روضه ی منوّره و علماء در مدینه بسیار بودند و هرگاه از مسئله عاجز می شدند، جمیعاً به من رجوع می کردند و مسائل مشکله ی خود را برای من می فرستادند و من جواب می گفتم»(۲).

این گونه، درست نیست که گمان کنیم مأمون آن جلسات مناظره را برای محکوم کردنِ امام علیه السلام و کاستن از محبوبیّت ایشان تشکیل می داده است؛ چه همان طوری که گفته آمد، این امر ارکان دولت او را در مخاطره ای سخت می انداخت.

این مأمون البته خبیث مردی بود که در کارها حیله و خدعه و

۱- ۱۳۳. رک به «بحارالانوار» : ج ۴۹، ص ۹۵ و «عیون اخبار الرضا» : ج ۲، ص ۱۸۳.

۲- ۱۳۴. به نقل از «منتهی الآمال» : ص ۸۶۳.

نیرنگ بی شمار داشت، لیکن چنین می نماید که در وقتِ خلافت او، امپراطوری عبّاسی، به ویژه از جانب مرزهای شرقی، سخت در مخاطره بوده؛ زیرا اساساً این ناحیه - یعنی خراسان و ماوراءالنّهر - از دیرباز، پناهگاهِ ناراضیان و مرتدان و مخالفانی گشته بود که در تلاش برای رهایی از ضربتِ بغدادنشینان، دورترین مرزها را برگزیده بودند.

اگر بار دیگر به بخش «شرق: رزم گاه ادیان» نظری بیفکنیم، هم از تنوّع یا رواجِ حیرت آورِ ادیان و باورهای غیراسلامی درین ناحیه، شگفت زده خواهیم شد؛ و هم راز آن مجالس مناظره را درمی یابیم. در واقع به باور راقم این سطور، دلیل تداوم اقامتِ مأمون در خراسان آن هم پس از غلبه بر امین، بحران عظیمی بود که در خراسانِ بزرگ جریان داشت و چنان افتاده بود که خلیفه به تنِ خویش بر رفع مخاطات همّت گمارد؛ همان طوری که هارون الرّشید نیز دو باری به این ناحیه رفت تا شخصاً با دشمنان - اعم از شیعیان و مرتدان - نبرد کند(۱). ازین منظر، درخواست مصرّانه ی مأمون برای آمدن امام علیه السلام به «مرو»، ناشی از آن بود که او دریافته بود در مواجهه با جمعیّت کثیرِ کافران و پیروان دیگر ادیان که سخت در پی اشکال کردن بر اسلام و قیام علیه حکومت بودند، ناتوان است(۲) و در عین حال از مانورِ

۱- ۱۳۵. عاقبت هارون الرشید در طوس بمرد و گورِ او از قرار در جنب مضجع امام علیه السلام است.

۲- ۱۳۶. پیش از مأمون، مهدی عبّاسی، مناظره علمای اسلامی با ملحدین را تشویق کرده بود، لیکن مأمون بیشتر به این کار همّت گمارد. او گاه شخصاً در مناظرات شرکت می کرد و هر سه شنبه را به آراستن مجلسی برای مباحثه میان علمای اسلامی با روحانیان ادیان مختلف و حتّی زنادقه اختصاص داده بود {رک به «ایران پس از اسلام» : صص ۴۳۳ - (۴۳۴} با این وصف رویکرد مأمون به این امر بسیار عمیق تر و بیش تر بود.

ولایتعهدی مقصدی خاصّ را در چشم داشت که به آن خواهیم پرداخت.

در واقع مأمون در چارچوب سیاست نگاه به شرق، سَرِ آن داشت تا خود را از حیث دینمداری به مرتبه ای ارتقاء دهد که بتواند از نیروی نهفته در خراسان بزرگ، بهره برداری کند و در عین حال نیک می دانست که کار خراسانیان، دیگر با ضربت شمشیر و کشتار مخالفان، راست نمی آید. او در عرصه ی مناظرات کلامی و علمی، از آن درجه از هوشمندی بهره داشت که بداند درافتادن با علمای ادیان مختلف، بیش از همه از امام رضا علیه السلام برمی آید که در جمیع جهات، سرآمدِ اهل علم بود. از طرف دیگر، این سیّاسِ نابکار می دانست که غلبه ی امام رضا علیه السلام بر علمای ادیان مختلف وقتی برای حکومتش ثمر خواهد داشت که حضرت رضا علیه السلام جزیی از اجزای این حکومت تلقی شود و این گونه پیروزی امام علیه السلام می توانست سبب افزایش مشروعیّت حکومت مأمون قلمداد گردد. این امر را می توان مهمّ ترین راز تحمیل ولایتعهدی دانست(۱) و اندیشید که مأمون با این کار

۱- ۱۳۷. البته اقدام مأمون می تواند ناظر بر جهات فرعی دیگری هم باشد از جمله این که او می دانست که ولیعهد قراردادنِ امام رضا علیه السلام هراسی ناگفتنی را در دل آل عبّاس می اندازد و شاید این حرکتی بود که با آن مأمون می خواست عبّاسیانِ مخالف خود را به مرگ بگیرد تا به تب راضی شوند! نیز شاید مأمون از تحمیل ولایتعهدی نتیجه ای دیگر را هم در چشم می داشته و آن کاستن از حشمت امام علیه السلام در نزد علویانِ انقلابی و تولید اختلاف در میان آنان است.

می خواسته در عین بهره برداری از علم بی منتهای امام علیه السلام، مخالفان منکوب شده در مباحثات را به اردوگاه طرفداران خود ملحق کند.

به عبارت دیگر، باید توجّه داشت که برای پیروان سایر ادیان، اختلافات و درگیری های علویان و عبّاسیان، آن چنان مهمّ نبود که معیارِ قضاوتشان راجع به اسلام قرار بگیرد. جزیه دهندگان، عملاً با دولت عبّاسی طرف بودند که مظهر و نمادِ اسلام – در شکل حاکمِ آن – محسوب می شد. در نتیجه، در چشم انداز آنان، کشف رمز و راز پذیرشِ ولایتعهدی توسط امام رضا علیه السلام نمی توانست مطرح باشد؛ بلکه برای آنان، موضوع در کمال سادگی عبارت بود از مناظره با ولیعهد رسمی دولت اسلامی؛ که غلبه بر او، ساقط شدنِ دولت عبّاسی – و نیز اسلام – از هرگونه مشروعیّتِ دینی و سیاسی و حکومتی را به ارمغان می آورد؛ و تسلیم شدن به او، به پای همان دولت عبّاسی نوشته می شد. پس به این ترتیب، اگر امام رضا علیه السلام توانسته باشد که به نوعی میان خود و دولت عباسی افتراقی را القاء نمایند، آن گونه که پیروزی شان به پای اسلام و تشیّع – و نه عبّاسیان – نوشته شود، این امر را باید دستاوردِ ذکاوتی بی بدیل و استثنایی دانست؛ و این دقیقاً همان نکته ای است که برتری منش امام رضا علیه السلام را بر چشم ها می نشاند، زیرا امام رضا علیه السلام، پیش از آن جلسات مناظره، وجهه ی

همّت خود را نیل به همین مهمّ قرار داده بودند و دقیقاً به آن نایل شدند:

«چون [مأمون ببینـد که با اهل تورات با توراتشان و با اهل انجیل با انجیل شان و با اهل زبور با زبورشان و با صابئین به عبری و بـا زرتشتیـان به فارسـی و بـا رومیـان به رومی و بـا هر فرقه ای از علمـاء به زبـان خودشـان بحث می کنم، و آن گاه که همه را مجاب کردم و در بحث بر همگی پیروز شـدم و همه آنان سـخن مرا پذیرفتنـد، مأمون خواهد فهمید که آن چه درصددش می باشد، شایسته ی او نیست، درین موقع است که مأمون پشیمان خواهد شد...»(۱)

به سـخن دیگر، امام رضا علیه السلام با هوشمندی و درایت، پیش گویی کردند که محکومینِ آن جلسات به جای تأیید دولت مأمون در مقام حکومت اسـلامی، به اعلمیّت و رجحانِ شـخصِ ایشان واقف خواهنـد شـد و پیشاپیش اعلام کردند که با تحققّ این امر، مأمون از کردارش پشـیمان خواهد گشت. امّا مع الاسف، این حدیث در بسـیاری از منابع به گونه ای دیگر تعبیر شده، آن چنان که گویا مأمون از برگزاری جلسات مناظره، محکومیّت امام ضا علیه السلام را امّید داشته است(۲).

۱- ۱۳۸. رک به «عیون اخبار الرضا» : ج ۲، ص ۳۱۶.

۲- ۱۳۹. از جمله رک به «عیون اخبـار الرضـا» : ج ۱، ص ۳۸۷ ؛ که نویسـنده موضوع را به حسـادتِ مأمون به مقام علمی امام رضـا علیه السـلام ربط داده است. به هرحال، واقعیّت این است که مأمون وقتی متوجّه شـد که به هـدف خود نرسـیده است، از برگزاری جلسات بحث توسط امام رضا علیه السـلام ممانعت کرد و کوشـش نمود تا مردم را از گرد ایشان پراکنده کند؛ درین باره رک به «عیون اخبار الرضا» : ج ۲، صص ۱۷۰ – ۱۷۱.

باری، به بحث اصلی باز می گردیم: می توان دید که عزیمت امام علیه السلام به خراسان که پس از ابرام و اصرارهای فراوان، حرکتی سترگ و عظیم و پرفایده برای سامان دادن به وضعِ اعتقادی ناحیه ای بود که می توان آن جا را «رزم گاه ادیان» دانست؛ و در عین حال، مخالفت های مکرر امام علیه السلام با سفرِ خراسان و یادآوری چندین باره ی فرجام ناخوش آن، که در عمل حساب ایشان را از حکومت بنی عباس جدا کرد، حرکتی بسیار مؤثّر برای بی خاصیّت کردنِ تدبیرهای مزوّرانه ی مأمون بود.

به عبارت دیگر، با پیشنهاد ولایتعهدی از سوی مأمون، امام رضا علیه السلام با دو مسأله ی بغرنج رو در رو شدند: از یک طرف منتفی کردنِ این سفر، به منزله ی خالی ماندنِ عرصه ی متشتتِ خراسان از حجّت خدا و توسعه ی بحران دینی آن ناحیه می بود، و از طرف دیگر قبول دعوتِ مأمون ممکن بود که به کامیابی او از حیث کسب مشروعیّت برای حکومتش منتهی شود. امام علیه السلام در مقابل این هر دو از جان مبارک خود مایه گذاشت و ضمن انجام مانورهای هوشمندانه ای برای رسواکردنِ مأمون، آن مناظرات را کاملاً ـ به سود تشیّع – و نه حکومت عبّاسی – خاتمه دادند و این گونه کاری سترگ در جهت احیای دین جدّ خود به انجام رساندند که در هیچ توصیفی نمی گنجد.

به این ترتیب، واقعه ی سفر امام رضا علیه السلام، امری عادّی و صرفاً درچارچوب ابرام و اجبار مأمون قابل تحلیل نیست. در واقع، بر مبنای اندیشه های شیعی، امام رضا علیه السلام به عنوان حجّت خدا بر زمین، با سفر به خراسان به نبرد با کفر و الحاد شتافتند و آنچه در تاریخ به

عنوان اجبار مأمون آورده شده، هرچند که شرط لازم برای این امر است، لیکن به هیچ وجه نمی تواند به عنوان شرط کافی تلقی شود. اگر حکمت و عزّت و اصل دینمداری امام در کار نمی بود، امام علیه السلام می توانست با مأمون طور دیگری سلوک کند، امّا علی بن موسی الرضاعلیهما السلام، امام و پیشوا و مقتدای مسلمین بود و همو با ایثار جان به مقابله و مباحثه با اعاظم علمای کفر رفت و پشت همه ی آن ها را به خاک رساند(۱) و دقیقاً از همین روست که در روایات علی بن موسی الرضاعلیهما السلام، به عنوان عالم آل محمّدصلی الله علیه وآله وسلم معرفی شده اند(۲) و درست به همین خاطر، در زیارت مخصوصه، حضرتش با عبارت «ولی دینک، القائم بعدلك و الدّاعی الی دینک و دین آبائه» وصف گشته اند.

آری، در اثر حضور عالم آل محمّد علیه السلام بود که در خراسان یکی از پویاترین کانون های علوم اسلامی و مخصوصاً شیعی پا گرفت، کانونی

۱- ۱۴۰. مأمون به تشکیل مجالس علمی، اهتمام داشت و از علمای ادیان مختلف دعوت می کرد تا با حضرت علی بن موسی الرضاعلیهما السلام به مباحثه بنشینند. روایتی از شیخ صدوق آورده اند که مطابق آن طیف وسیعی از علمای ادیان مختلف در مجالس مأمون حاضر می شده اند:... مثل جاثلیق که رئیس نصاری است و رأس الجالوت که بزرگ یهود است و رؤساء صابئین و ایشان کسانی هستند که گمان می کنند بر دین نوح علیه السلام هستند و هربذ اکبر که بزرگ آتش پرستان باشد و اصحاب زردشت و نسطاس رومی و متکلمین... {به نقل از «منتهی الآمال» : ص (۹۰۰}. از حسن بن محمّد نوفلی نقل شده که حضرت علی بن موسی الرضاعلیهما السلام با هر کدام ازین علماء به زبان خودشان و برمبنای کتابهایشان سخن گفت و آنانرا مجاب فرمود (درین باره رك «همان» : صص ۹۰۱ - ۹۱۱ که مشروح احتجاجات حضرت را آورده است).

۲- ۱۴۱. رك به «بحارالانوار» : ج ۴۹، ص ۱۰۰.

که بعدها در حراست اسلام و تشیع نقشی حیاتی ایفاء کرد. برای درک اهمیّت موضوع بیاد بیاورید که بسیاری از وزرای ترکان و مغولان، شیعیانی بودند که ازین کانون پرفیض بهره بردند و با کنترل و هدایت این مهاجمین بدوی، جهان اسلام و تشیع را از ویران گری و کشتار آنان حفظ کردند. پس، بیهوده نیست که حضرت ختمی مرتبت صلی الله علیه وآله وسلم، امام رضا علیه السلام را پاره ی تن خود نامیدند(۱) و اهمیّت این امر از آنجا معلوم می شود که بجز ایشان، تنها و تنها حضرت علی علیه السلام و حضرت زهراعلیها السلام به صفت «بضعه منّی» وصف شده اند.

بنابر آن چه گذشت و در یک جمع بندی می توان گفت که یکی از مهمّ ترین وجوه زندگانی ائمه ی اطهارعلیهم السلام، دینمداری و محوریّتِ مذهبی آنان است ؛ به گونه ای که در هر رویداد و حرکتی، امام علیه السلام، ارجحیّت را به صیانت از دین اسلام و مذهب تشیّع می دهد. این رویکرد، چه در جنگ و چه در صلح به یکسان قابل دریافت است و ازین منظر، میان صلحِ امام حسن علیه السلام با خیزش امام حسین علیه السلام تفاوتی نیست. امام علی بن موسی الرضاعلیهما السلام نیز در همین چارچوب، و در شرایط خاصّ دوران شان، برای حراست از "دین" قیام کردند و با بنیاد نهادن یکی از پویاترین کانون های شیعی در خراسان، دین را از خطر انحرافاتِ قبلی و بعدی رهایی بخشیدند.

ص:۸۴

۱- ۱۴۲. رک به «بحارالانوار» : ج ۴۹، ص ۱۰۰.

تأمّلی برچرایی پذیرش ولایتعهدی مأمون توسط امام رضا علیه السلام

بی گمان، در چرایی پـذیرش ولایتعهـدی توسط امام علیه السـلام نیز کاستی های مهمّی رفته است؛ خاصّه آن جاکه آورده اند مأمون امام علی بن موسـی الرضاعلیهما السـلام را به مرگ تهدیـد کرد و ایشان از بیمِ جان، تکلیفِ مأمون برای ولایتعهـدی را گردن نهادند(۱)... این گفته که مع الا۔سف در برخی منـابر، همواره تکرار می شود، سـخت نـامقبول است؛ چرا که واقعاً نمی توان قبول کرد که وجودِ پرفیض و بـا عظمتی که حجّت خداونـد بر زمین قلمـداد می شود، صـرفاً و تنهـا از روی هراس، چنان تکلیفی را بپــذیرد؛ کـه اگر فقـط بیـم و پرهیز از افتـادن در مهلکـه، ملا۔کِ تصــمیم گیری ائمـه ی اطهـار می بـود، حضــرت سیّدالشـهداء حسـین بن علی علیهما السلام، هر آینه با یزید بیعت می فرمود و حماسه ی کربلا هرگز آفریده نمی شد. بنابراین، شایسـته و معقول نیست که تن دادنِ امـام رضـا علیه السـلام به ولایتعهـدی مـأمون و سـفر خراسان را چنان ساده انگارانه تحلیل کنیم که باری، موجب وهنِ مقام امامت نیز بشود.

البته ممکن است که بر راقم این سطور خرده گرفته شود که آن

۱- ۱۴۳. درین باره رک به «عیون اخبار الرضا» : ج ۱، صص ۳۵ - ۳۶.

روایت ها که از امام رضا علیه السلام منقول است و بر اساس آن ها امام علیه السلام هراس از کشته شدن را دلیل پذیرشِ ولایتعهدی آورده اند، چیست؟ در پاسخ به این اشکال، باید به نکاتی اشاره کرد که البته در نتیجه ی همان "غلبه ی گفتمان نوحه گرایانه بر نگرش آگاهانه ی علمی" - که در مقدّمه آوردم - مورد بی اعتنایی بوده است:

نخست: آن دسته از احادیثی که از امام رضا علیه السلام دایر بر اجبار ایشان در پذیرش ولایتعهدی و به خاطرِ پرهیز از مهلکه، نقل شده، همه در پاسخ به کسانی بوده که با اشاره به زهد و انزواطلبی امام علیه السلام، متعجّبانه، بر این کار اشکال کرده اند؛ و معلوم است که امام علیه السلام در آن ها، به فراخورِ حال پاسخ گفته اند. به عنوان مثال، آورده اند که ریّان بن صلت در مقام پرسش، به امام علیه السلام عرض کرد که: «شما با کمال زهد و پارسایی که اظهار می دارید، ولایتعهدی مأمون را پذیرفته اید؟» که حضرتش در مقام پاسخ فرمودند:

«خدا خود می داند که من تا چه حدّ این کار را نمی پسندیدم؛ ولی وقتی امر دایر شد میان قبول این امر و کشته شدن، آن را بر قتل نفس برگزیدم.»(1)

دوّم: حضرت رضا علیه السلام ، همواره و بلافاصله در دنبالِ این دست سخنان، قیاسی مابینِ خویش و حضرت یوسف علیه السلام نموده اند که بس در خور تعمّق است:

«آیا نمی دانند که یوسف پیامبر بود و چون اقتضاء کرد به

۱- ۱۴۴. درباره ی این حدیث، رک به «عیون اخبار الرضا» : ج ۲، صص ۳۱۱ - ۳۱۲.

پادشاه مصـر گفت: "اجعلنی علی خزائن الارض..."، مرا هم ضرورت و ناچاری، با کمال اکراه و ناخوشی به این کار کشید، و پس از این که مشرف به هلاک بودم، آن را به اکراه پذیرفتم و درین کار داخل نگشتم، مگر مانند کسی که از آن خارج شده باشد.»(۱)

سوّم: از امام رضا علیه السلام احادیث متعددی در دست است که طی آن ها حضرتش به صراحت از شهادت خود در خراسان خبر داده اند:

«به خدا سوگند، پدرم از نیای گرامی اش از امیرالمؤمنین علیه السلام از رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم، برای من حدیث کرد که من در زمان تو =[مأمون] مسموماً از دنیا می روم و مظلوم کشته می شوم...»(۲)

بنابراین، از یک طرف امام علیه السلام نپذیرفتنِ ولایتعهدی را با امر خطیری چون «قتل نفس» مقایسه کرده اند، و از طرف دیگر، صراحتاً شهادت خویش را در خراسان خبر داده اند. آن چه که در مابینِ این دو، سخت جلب توجّه می کند، قیاس با وضعیّت حضرت یوسف علیه السلام است. رمز این مقایسه چیست؟ نه این که یوسف مردم را از قحطی نجات داد و امام علیه السلام از تشتتِ آراء و ناآگاهی در دین؟

جالب توجّه این که یوسف علیه السلام - هم چنان که از قرآن برمی آید -

---

۱ - ۱۴۵. نقل از «عیون اخبار الرضا» : ج ۲، صص ۳۱۱ - ۳۱۲ ؛ نیز برای دیدن حدیث دیگری که در آن حضرت، موقع خویش را با یوسف علیه السلام مقایسه کرده اند، رک به «همان» : صص ۳۰۸ - ۳۱۰.

۲- ۱۴۶. نقل از «عیون اخبار الرضا» : ج ۲، صص ۳۱۳ - ۳۱۴.

خود، ریاست بر کشاورزی مصر را پذیرفت، چون در آن کار نفعی برای مردمان می دید؛ آیا جز این است که امام رضا علیه السلام با به کارگیری این تمثیل، می خواسته اند به همان ترتیب، به دستاوردهای ولایتعهدی خویش برای توده های مردم، اشاره کنند؟

نکته ی دیگری که حجّت را بر ما تمام می کند، حدیثی بسیار در خور تعمّق از امام رضا علیه السلام است که در آن، حضرتش در مقابل پرسش شخصی به نام محمّدبن عرفه، نوعِ اجباری را که منجر به قبول ولایتعهدی مأمون شد، چنین وصف فرموده اند: «همان چیز که جدّم امیرالمؤمنین را واداشت که در شورا(= شش نفری) شرکت نماید.»(۱)

معلوم است که حراست از کیان اسلام، تنها انگیزه ی حضرت علی علیه السلام در مماشات با غاصبین بود و درست به همین ترتیب بود که امام رضا علیه السلام نیز سفر به خراسان و ولایتعهدی را پذیرفتند تا با بهره گیری از این موقعیّت، به رفع و رجوعِ شبهات بپردازند.

به این ترتیب آشکار می شود که برای امام رضا علیه السلام امر شهادت در هر صورتی مسلّم می نموده است، لیکن ایشان با درک عمیق از موقعیّتِ خویش، ولایتعهدی را به جهاتی قابل مقایسه با قصه ی یوسف و عزیز مصر یا موضوعِ شرکتِ امیرالمؤمنین علیه السلام در شورای شش نفره،پذیرفته اند. از این هر دو تمثیل، فقط یک نتیجه مستفاد می شود و آن یاری رساندن به مردم و حفظ کیان اسلام است؛ نه بیم و پرهیز از مرگ.

۱- ۱۴۷. نقل از «عیون اخبار الرضا» : ج ۲، صص ۳۱۵ - ۳۱۶.

فرجام

بر اساس آن چه گـذشت، دیدیم که در توجیه و تعلیلِ سـفر امام رضا علیه السـلام و پذیرش ولایتعهدی، بیش تر این تمایل در کار بوده که به نحوی امام رضا علیه السـلام را از هرگونه پیرایه ی همکاری با حاکم ظالم عبّای، مبرّا نشان دهنـد. این رویکرد – هم چنان که در نوشـتارِ حاضـر گذشت – اگر دستاوردِ تحقیق در منابع تاریخی باشد، بی گمان درست و به حقّ است؛ لیکن مع الاـسف چنـان افتـاده که گرایش به تبرئه ی امـام علیه السـلام، بر کنکـاش در گواهی ها تقـدّم پیـدا کرده و چنان افتاده که حضرتش منفعلانه ناچار به قبولِ ولایتعهدی شده اند.

این نحوه ی برخورد بـا موضوع، همـان گفتمانِ نوحه گرایانه ای است که پیش تر از غلبه اش بر نگرش آگاهانه گلایه داشـتم. امّا، شاهدی که می تواند استیلای گفتمانِ نوحه گرایانه در قضـیه ی امام رضا علیه السـلام را بیش از پیش نشان دهد، شیوه ای است که در بیش ترِ کتاب های زنـدگی نامه ی حضـرتش وجود دارد. در اکثر قریب اتّفاقِ این کتاب ها، شـرح زنـدگانی امام رضـا علیه السـلام، پس از منـاقشه ای بر سَرِ هنگامِ تولّدِ ایشان و نام مادرشان، با دعوتِ مأمون و رخـداد ولایتعهـدی آغاز می شود،

ص:۸۹

بی آن که به وقایع زنـدگی حضـرتش در فاصـله ی این دو رویـداد اشاره ای گردد. شایـد در ابتـدا به نظر برسد که قلّتِ منابع، موجب این کـاستی هسـتند، درحـالی که به هیـچ روی چنین نیست و در روایات، شـرحی از مناظرات امام رضا علیه السـلام در بصره و کوفه - مشابه آن چه بعدها در مرو گذشت - وجود دارد.

در واقع، سال ها پیش از به قدرت رسـیدنِ مأمون، امام رضا علیه السـلام در سـفری به بصره و کوفه، مناظراتی مفصّل با علمای ادیانِ مختلف - از یهودی و مسیحی گرفته تا معتزله و زرتشتی و حتّی هندو - داشتند؛ و می توان اندیشید که این مناظرات، در جهان اسلامی شهرت و انعکاسی فوق العاده پدید آورده بود(۱). در واقع همین شهرت بود که سبب شد فضل بن سهل در آن نـامه ای که از سوی مـأمون به امـام رضـا علیه السـلام نوشت، دلیـل دعوت به مرو را، پاسـخ گویی به ابهامات مسـلمانان عنوان کند(۲).

به عبارت دیگر، اگرچه برگزاری جلسات مناظره با علمای ادیان، برای مأمون حکم یک مانور سیاسی بدیع را داشت؛ لیکن در چشم اندازهای امام رضا علیه السلام، پاسخ گویی به ابهامات و راهنمایی پرسشگران، امر مسبوق به سابقه و یک رسالتِ اصیل می نمود که هیچ ربطی به سیاست و سیاستمداری نداشت.

۱- ۱۴۸. درباره ی این مناظرات و مشروح آن ها رک به «بحارالانوار» : ج ۴۹، صص ۷۳ - ۸۱.

۲- ۱۴۹. درباره ی این نامه رک به عطائی خراسانی، علی اصغر، «زندگانی امام هشتم علی بن موسی الرضاعلیهما السلام» : ص ۵۹.

به این ترتیب، مأمون که در پی کسب وجهه ای متفاوت با نیاکانش بود و مشروعیّتی نوین را طلب می کرد بر آن شد تا از مرتبتِ علمی امام رضا علیه السلام به سودِ هدفش بهره گیرد. او در عین حال امّید می ورزید که با ولایتعهدی امام علیه السلام، فضای سیاسی داخلی را چندان وهم آلود کند که مخالفانش دچار سردرگمی و تشتّتِ هر چه بیش تری شوند. این گونه هم شد، هم عبّاسیان و هم علویانِ انقلابی دچار تفرقه ای شدید شدند. با این وصف، آن مشروعیّتی که مأمون از قِبَلِ ولیعهدکردنِ امام رضا علیه السلام طلب می کرد، حاصل نیامد و این به زیرکی حضرتش بازمی گردد که با اتّخاذ این تاکتیک های هوشمندانه، تمام نقشه های مأمون را نقش برآب کردند:

۱) امام رضا علیه السلام در وقت خداحافظی از مدینه چنان عمل کردند که همگان بر عدم اخلاص مأمون و بی اطمینانی امام علیه السلام به او، واقف شدند.

۲) امام رضا علیه السلام در پذیرش ولایتعهدی نه فقط هر گونه اختیارِ اجرایی را از خود سلب کردند، بلکه هم چنین علناً فرجام ناخوش آنرا آگهی دادند.

۳) امام رضا علیه السلام در مناظره با علمای ادیان، نه فقط از هرگونه موضع گیری ای که به نفع دولت مأمونی تمام شود، احتراز کردند؛ بلکه در مواردی با اثبات نبوّت پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله وسلم و طرح آشکار مسأله ی

اهل بیت، نتیجه ای خلاف انتظارِ مأمون را به ارمغان آوردند(۱).

۴) سندِ احادیثی که امام رضا علیه السلام روایت می کردند، به شکل منحصر به فردی، اکثراً به صورت سلسله ای از نیاکانشان بود که نهایتاً به حضرت محمّدصلی الله علیه وآله وسلم، جبرائیل و خداوند، ختم می شد. به این ترتیب با نقل هر حدیثی، امام رضا علیه السلام طعنی بر مأمون وارد می کردند و زمینه های مشروعیّت خواهی او را ویران می نمودند.

با این مانورهای بسیار زیرکانه، امام علی بن موسی الرضاعلیهما السلام نه فقط از کمند حیله های مأمون گریختند، بلکه از فرصت پیش آمده در مرو، به نفع دیانت اسلامی و برای توسعه ی باورهای اصیلِ شیعی، بهره برداری کردند: و این امامی است که به حقّ می توان او را فاتحِ «رزم گاه ادیان» دانست.

۱- ۱۵۰. درین باره رک به مناظرات امام رضا علیه السلام در «عیون اخبار الرضا» : ج ۱، صص ۳۲۱ - ۳۳۸.

بخش سوم: امام شناسی در کلام حضرت علی بن موسی الرضاعلیهما السلام

اشاره

ص:۹۴

درآمد

امامت حضرت رضا علیه السلام با دو دشواری مهمّ قرین گشته بود: از یک طرف، با رواجِ ترجمه ی کتب فلسفی یونانی و جنبش پیروانِ ادیانِ دیگر در خرده گیری بر اسلام، عرصه ی فرهنگی جامعه نیازمندِ ارشاد و هدایت گری بود و از سوی دیگر، ریاکاری این خلیفه ی نابکار، در پوشیدنِ جامه ی زهد و برگزیدنِ لقب "امام" برای خود، ابهامات زیادی در میان مردمان - به ویژه شیعیان - پدید آورده بود.

در این شرایط، چنان که دیدیم امام رضا علیه السلام پا در میدانِ رزمِ فکری نهادند و در کانون های پر تشتّتی چون بصره و خراسان، پاسخ گوی پرسش گران و علمای ادیان گشتند؛ و در عین حال به روشن گری اذهان مسلمانان در جهت افشای تزویرهای مأمون اقدام کردند. یکی از این روشن گری ها، در جهت شناساندنِ مقام و شأنِ «امام» بود که به دلیل اهمّیت موضوع، ترجیح داده شد متن کامل خطبه ی مستدلّ و غرّای حضرتش در این مورد، از کتاب «عیون اخبار الرّضا» نقل گردد.

ص:۹۵

راقم این سطور، ترجیح می دهد که برجای هرگونه توضیح و تفسیری، از خواننده ی ارجمند تقاضا کند تا خود قوّت کلام و روشنی استدلال های مقام عظمای ولایت و امامت را دریابد.

خطبه ی امام رضا علیه السلام به زبان عربی

خطبه ی امام رضا علیه السلام به زبان عربی

بابُ ما جاءَ عَنِ الرِّضا علیه السلام فی وَصْف ِ الامامَهِ وَ الامام ِ

وَ ذِکْرِ فَضْل ِ الامام وَ رُتْبَتِهِ

حَدَّثَنا أبُوالعَباسِ محمّدُ بْنُ إبراهِیمَ بْن ِ إسْحاقَ الطّالَقانِی(رضی الله عنه) قال: حَدَّثَنا أَبُو أَحْمَدَ الْقاسِم ُبْنُ محمّدِ بْنِ عَلِی الهارُونی قالَ: حَدَّثَنی أبُو حامِدٍ عِمْرانُ بْنُ مُوسَی بْنِ إبْراهِیمَ، عَن ِ الحَسَن ِ بْن ِ القاسِم ِ الرَّقّام قالَ: حَدَّثَنی القاسِمُ بْنُ مُسْلِمٍ، عَنْ أَخِیهِ عَبْدِ الْعزیزِ بْنِ مُسْلِم قالَ: کُنّا فی أَیّامِ عَلِی بْنِ مُوسَی الرِّضا(علیهما السلام) بِمَرْوَ، فَاجْتَمَعْنَا فی مَسْجِدِ جامِعِها فی یَوْم ِ الْجُمُعَهِ فی بَدْءِ مَقْدَمنا، فَأدارَ النّاس أمْرَ الإمامَهِ وَ ذَکَرُوا کَثْرَهَ اخْتِلاف ِ النَّاسِ فیها فَدَخَلْتُ عَلی سَیِّدِی وَ مَوْلای الرِّضا(علیه السلام)، فَأَعْلَمْتُهُ ما خاضَ النَّاسُ فِیهَ، فَتَبَسَّمَ (علیه السلام) ثُمَّ قالَ:

یا عَبْدَ الْعَزیزِ جَهِل َالْقَوْمُ وَ خُدِعُوا عَنْ أَدْیانِهِمْ، إنَّ اللَّه تَبارَکَ وَ تَعالی لَمْ یَقْبِضْ نَبِیَّهُ (صلی الله علیه وآله) حَتّی أَکْمَلَ لَهُ الدِّینَ وَ أَنْزَلَ عَلَیْهِ الْقُرآنَ

ص:۹۶

فِيهِ تَفْصِيلُ كُلِّ شَی ءٍ، بَيَّنَ فيهِ الْحَلالَ و الْحَرامَ وَ الْحُدُودَ وَ الأحْكامَ وَ جميعَ ما يُحْتاجُ إلَيْهِ كَمُلًا فَقالَ عزَّ وَ جَلَّ: «ما فَرَّطْنا فِی الكِتابِ مِنْ شَی ءٍ» وَ أَنْزَلَ حَجَّهِ الوِداعِ وَ هِی آخِرُ عُمْرِه(صلی الله علیه وآله) «الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَ أَتْمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتی وَ رَضِيتُ لَكُمُ الإسْلامَ دِيناً».

وَأَمْرُ الإمامَهِ تَمامُ الدِّينِ، وَ لَمْ يَمْضِ (صلی الله علیه وآله) حَتّی بَيَّنَ لِأُمَّتِهِ مَعالِمَ دِينِهِمْ، وَ أَوْضَحَ لَهُمْ سَبِيلَهُمْ، وَ تَرَكَهُمْ عَلی قَصْدِ الْحَقِّ وَ أَقامَ لَهُمْ عَلِياً (علیه السلام) عَلَماً وَ إماماً، وَ ما تَرَكَ شَيْئاً يَحْتاجُ إلَيْهِ الأُمَّهُ إلاّ بَيَّنَهُ، فَمَنْ زَعَمَ أَنَّ اللَّه عزَّ وَ جَلَّ لَمْ يُكْمِلْ دِينَهُ، فَقَدْرَدَّ كِتابَ اللَّه عزَّ وَ جَلَّ، وَ مَنْ رَدَّ كِتابَ اللَّه تَعالی فَهُوَ كافِرٌ، هَلْ يَعْرِفُونَ قَدْرَ الإمامَهِ وَ مَحَلَّها مِنَ الأُمَّهِ فَيَجُوز فيها اخْتِيارُهُمْ؟!

إنَّ الإمامَهَ أَجَلُّ قَدْراً، وَ أَعْظَمُ شَأْناً، وَ أَعْلی مَكاناً، وَ أَمْنَعُ جانِباً، وَ أبْعَدُ غَوْراً مِنْ أنْ يَبْلُغَهَاالنَّاسُ بِعُقُولِهِمْ، أوْ يَنالُوها بِآرائِهِمْ، أوْ يُقيمُوا اِماماً بِأَخْتِيارِهِمْ، أَنَّ الإمامَهَ خَصَّ اللَّه بِها إبْراهِيمَ الْخَلِيلَ(علیه السلام) بَعْدَ النُّبُوَّهِ، وَ الْخُلَّهِ مَرْتَبَهً ثالِثَهً وَ فَضِيلَهً شَرَّفَهُ بِها، وَ أَشادَ بِها ذِكْرَهُ فَقالَ عزَّ وَ جَلَّ: «إنِّی جاعِلُكَ لِلنَّاسِ إماماً» فَقالَ الْخَلِيلُ (علیه السلام): سُرُوراً بِها «وَ مِنْ ذُرِّيَّتی» قالَ اللَّه عزَّ وَ جَلَّ: «لا يَنالُ عَهْدِی الظّالِمينَ» فَأَبْطَلَتْ هذِهِ الآيَهُ إمامَهَ كُلِّ ظالِمٍ إلی يَوْم القِيامَهِ، وَ صارَتْ فِی الصَّفْوَهِ، ثُمَّ أكْرَمَهُ اللَّه عزَّ وَ جَلَّ بِأَنْ جَعَلَها فی ذُرِّيَّتِهِ أَهْلِ الصَّفْوَهِ وَ الطَّهارَهِ، فَقالَ عزَّ وَ جَلَّ: «وَ وَهَبْنا لَهُ إسْحقَ وَ يَعْقُوبَ نافِلَهً وَ كُلًّا جَعَلْنا صالِحينَ وَ جَعَلْناهُمْ أَئِمَّهً يَهْدُونَ بِأَمْرِنا وَ أَوْحَيْنا إلَيْهِمْ فِعْلَ الْخَيْراتِ وَ إقامَ الصَّلاهِ وَ إيتاءَ الزَّكوهِ وَ كانُوا لَنا عابِدِينَ».

ص:٩٧

فَلَمْ یَزَلْ فی ذُرِّیَّتِهِ یَرِثُها بَعْضٌ عَنْ بَعْضٍ قَرْناً فَقَرْناً حَتّی وَرِثَهَا النَّبی (صلی الله علیه وآله) فَقالَ اللَّه عزَّ وَ جَلَّ: اِنَّ أَوْلَی النَّاسِ بِإبْراهِیمَ لَلَّذِینَ اتَّبَعُوهُ وَ هذَا النَّبی وَ الَّذِینَ آمَنُوا وَ اللَّه وَلی الْمُؤْمِنینَ» فَکانَتْ لَهُ خاصَّهً، فَقَلَّدَها (صلی الله علیه وآله) عَلِیّاً بِأمْرِ اللَّه عزَّ وَ جَلَّ علی رَسْم ما فَرَضَهَا اللَّه عزَّ وَ جَلَّ فَصارَتْ فی ذُرِّیَّتِهِ الأصْفِیاء الَّذِینَ آتاهُمُ اللَّه الْعِلْمَ وَ الأیْمانَ بِقَوْلِهِ عزَّ وَ جَلَّ: «فَقالَ الَّذِینَ اُوتُوا العِلْمَ وَ الإیمانَ لَقَدْ لَبِثْتُمْ فی کِتابِ اللَّه إلی یَوْمِ الْبَعْثِ فَهذا یَوْمُ البَعْثِ» فهی فی وُلْدِ عَلِی(علیهم السلام) خاصَّهً إلی یَوْمِ القِیامَهِ إذْلا نَبی بَعْدَ مُحَمَّدٍ (صلی الله علیه وآله) فَمِنْ أَیْنَ یَخْتارُ هؤُلاءِ الجُهَّالُ؟!

إنَّ الإمامَهَ هِی مَنْزِلَهُ الأنْبیاءِ، و ارْثُ الأَوْصِیاءِ، إنَّ الإمامَهَ خِلافَهُ اللَّه عزَّ وَ جَلَّ وَ خِلافَهُ الَّرسُولِ، وَ مَقامُ أَمیرالْمُؤْمِنینَ، وَ میراثُ الْحَسَنِ وَالْحُسَیْنِ(علیهم السلام).

إنَّ الإمامَهَ زِمامُ الِّدینِ، وَ نِظامُ الْمُسْلِمینَ، وَ صَلاحُ الدُّنْیا، وَ عِزُّ الْمُؤْمنینَ، إنَّ الإمامَهَ اُسُّ الإسْلام النَّامِی وَ فَرْعُهُ السّامِی، بِالإمامِ تَمامُ الصَّلاهِ وَ الزَّکاهِ وَ الصِّیام وَ الحَجِّ وَ الْجِهادِ، وَ تَوْفِیرُ الْفَی ءِ وَ الصَّدَقاتِ، وَ إِمْضاءُ الحُدُودِ وَ الأَحْکامِ، وَ مَنْعُ الثُّغُورِ وَ الأَطْرافِ.

الإمامُ یُحِلُّ حَلالَ اللَّه، وَ یُحَرِّمُ حَرامَ اللَّه، وَ یُقِیمُ حُدُودَ اللَّه، وَ یَذُبُّ عَنْ دِینِ اللَّه، وَ یَدْعُو إلی سَبِیلِ رَبِّهِ بِالْحِکْمَهِ وَ الْمَوْعِظَهِ الْحَسَنَهِ، وَ الْحُجَّهِ البالِغَهِ، الإمامُ کَالشَّمْسِ الطّالِعَهِ لِلْعالَمِ وَ هِی بِالْاُفُقِ بِحَیْثُ لا تَنالُهَا الأَیْدِی وَ الاَبْصارُ.

الإمامُ الْبَدْرُ الْمُنِیرُ وَ السِّراجُ الزَّاهِرُ، وَ النُّورُ السَّاطِعُ، وَ النَّجْمُ

الهادِی فی غَیَاهِبِ الـدُّجی وَ الْبَیْدِ القِفارِ وَ لُجَجِ البِحارِ، الإمامُ الْماءُ الْعَذْبُ عَلَی الظِماءِ وَ الدّالُ عَلَی الْهُدی وَ الْمُنْجِی مِنَ الرَّدی الإمامُ النّارُ عَلَی الیَفاعِ، الْحارُّ لِمَنِ اصْطَلی بِهِ، وَ الدَّلِیل ُفی الْمَهالِک، مَنْ فارَقَهُ فَهالِکٌ.

الإمامُ السَّحابُ الماطِرُ، وَ الْغَیْثُ الهاطِلُ، وَ الشَّمْسُ الْمُضِیئَهِ، وَ الاَرْضُ الْبَسِیطَهُ، وَ الْعَیْنُ الْغَزِیرَهُ، وَ الْغَدِیرُ وَ الرَّوْضَهُ.

الإمامُ الأَمینُ الرَّفِیق، وَالوالِدُ الشَّفِیقُ، وَ الأَخُ الشَّقِیقُ، وَ مَفْزَعُ العِبادِ فی الدَّاهِیَهِ.

الإمامُ أَمِینُ اللَّه فی أَرْضِهِ، وَ حُجَّتُهُ عَلی عِبادِه، وَ خَلِیفَتُهُ فی بِلادِه، الدُّاعِی إِلَی اللَّه وَ الذَّابُّ عَنْ حُرُمِ اللَّه عزَّ وَ جَلَّ.

الإمامُ الْمطَهَّرُ مِنَ الذُّنوبِ، الْمبَرَّءُ مِنَ الْعُیُوبِ، مَخْصُوصٌ بِالْعِلْمِ، مَرْسُومٌ بِالْحِلْمِ، نِظامُ الدِّین، وَ عِزُّ الْمُسْلِمینَ، وَ غَیْظُ الْمُنافِقِینَ، وَ بَوارُ الکافِرینَ.

الإمامُ واحِدُ دَهْرِه، لا یُدانِیه أَحَدٌ، وَ لا یُعادِلَهُ عالِمٌ، وَ لا یُوجَدُ مِنْهُ بَدَلٌ، وَ لا لَهُ مِثْلٌ وَ لا نَظِیرٌ، مَخْصُوصٌ بِالْفَضْلِ کُلِّه مِنْ غَیْرِ طَلَبٍ مِنْهُ لَهُ وَ لاَ اکْتِسابٍ،بَل ِاخْتِصاصُ مِنَ الْمُفَضَّلِ الوَهّابِ، فَمَنْ ذَاالَّذِی یَبْلُغُ مَعْرِفَهَ الإمامِ، وَ یُمْکِنُهُ اخْتِیارُهُ؟! هَیْهاتَ هَیْهات! ضَلَّتِ الْعقُولُ، وَ تاهَتِ الْحُلُومُ، وَ حارَتِ الاَلْبابُ، وَ حَسِرَتِ الْعُیُونُ، وَ تَصاغَرَتِ الْعُظَماءُ، وَ تَحَیَّرَتِ الحُکَماءُ، وَ تَقاصَرَتِ الْحُلَماءُ، وَ حَصِرَتِ الْخطباءُ، وَ جَهِلَتِ الاَلِبّاءُ، وَ کَلَّتِ الشُعَراءُ، وَ عَجَزَتِ الأُدَباءُ، وَ عَیِیَتِ الْبُلَغاءُ عَنْ وَصْفِ شَأْنٍ مِنْ شَأْنِه، أَوْ فَضِیلَهٍ مِنْ فَضائِلِه، فَأَقَرَّتْ بِالْعَجْزِ

وَ التَّقْصِيرِ، وَ كَيْفَ يُوصَفُ (بِكَلِّه أَوْ يُنْعَتُ بِكَنْهِهِ، أَوْيُفْهَمُ شَى ءٌ مِنْ أَمْرِهِ، أَوْ يُوجَدُ مَنْ يَقُومُ مَقامَهُ وَ يُغْنى غِناهُ، لا، كَيْفَ وَ أَنّى وَ هُوَ بِحَيْثُ النَّجْمِ مِنْ أَيْدِى الْمُتَناوِلِينَ وَ وَصْفِ الواصِفِينَ.

فَأَيْنَ الاِخْتِيارُ مِنْ هذا؟ وَ أَيْنَ الْعُقُولُ عَنْ هذا؟ وَ أَيْنَ يُوجَدُ مِثْلُ هذا؟ أَظَنُّوا أَنَّ ذلِكَ يُوجَدُ فى غَيْرِ آلِ الرَّسُولِ (صلى الله عليه و آله)

كَذَبَتْهُمْ وَ اللّه أَنْفُسُهُمْ وَ مَنَّتْهُم الاَباطِيلُ، فَارْتَقَوْا مُرْتَقى صَعْباً دَحْضاً، تَزِلُّ عَنْهُ إلَى الحَضِيضِ أَقْدامُهُمْ، رامُوا إقامَةَ الإمام بِعُقُولٍ خائرهٍ بائِرَهٍ ناقِصَهٍ وَ آراءٍ مُضِلَّهٍ، فَلَمْ يَزْدادُوا مِنْهُ إلاّ بُعْداً، قاتَلَهُمُ اللّه أَنّى يُؤفَكُونَ وَ لَقَدْ رامُوا صَعْباً وَ قالُوا إفْكاً، وَ ضَلوُّا ضَلا لاً بَعِيداً، وَ وَقَعوا فى الحَيْرَهِ إذْتَرَكُوا الإمامَ عَنْ بَصِيرَهٍ، وَ زَيَّنَ لَهُمُ الشَّيْطانُ أَعْمالَهُمْ فَصَدَّهُمْ عَنِ السَّبِيلِ وَ ما كانوا مُسْتَبصِرِينَ، وَ رَغِبُوا اخْتِيارِ اللّه وَ اخْتِيارِ رَسُولِه إلَى اخْتِيارِهِمْ، وَالْقُرْآنُ يُنادِيهِمْ: «وَ رَبُّكَ يَخْلُقُ ما يَشاءُ وَ يَختارُ ما كانَ لَهُمُ الخِيَرَهُ سُبْحانَ اللّهِ وَ تَعالى عَمَّا يُشْرِكُونَ» وَ قَالَ اللّهُ عزَّ وَ جَلَّ: «وَ ما كانَ لِمؤمِنٍ وَ لا مُؤمِنَهٍ اِذا قَضَى اللّهُ وَ رَسُولُهُ أَمْراً أَنْ يَكُونَ لَهُمُ الْخِيَرَهُ مِنْ أَمْرِهِمْ » وَ قَالَ اللّهُ عزَّ وَ جَلَّ: «ما لكُمْ كَيْفَ تَحكُمُونَ أَمْ لَكُمْ كِتابٌ فيهِ تَدْرُسُونَ، إنَّ لَكُم فيهِ لَما تَخَيَّرونَ.أَم لَكُمْ أَيْمانٌ عَلَينا بالِغَهٌ إلى يَوْم القِيمَهِ إنَّ لَكُمْ لَما تَحْكُمُونَ، سَلْهُمْ أَيُّهُمْ بِذلِكَ زَعِيمٌ. أَمْ لَهُمْ شُرَكاءُ فَلْيَأْتُوا بشُرَكائِهِمْ أنْ كانُوا صادِقِينَ». وَ قَالَ عزَّ وَ جَلَّ: «أَفَلا يَتَدَبَّرُونَ الْقُرْآنَ أَمْ عَلى قُلُوبٍ أَقْفالُها». «أَمْ طَبَعَ اللّهُ عَلى قُلُوبِهِمْ فَهُمْ لا يَفْقَهُونَ». أَمْ «قالُوا سَمِعْنا وَ هُمْ لا يَسْمَعُونَ إنَّ شَرَّ الدِّوابِّ عِنْدَاللّه الصُّمُّ الْبُكْمُ الَّذِينَ لا يَعْقِلُونَ وَ لَوْ عَلِمَ اللّه فيهِمْ

خَيْراً لَاَسْمَعَهُمْ وَ لَوْ أَسْمَعَهُمْ لَتَوَلَّوْا وَ هُم مُعْرِضُونَ» وَ «قالوا سَمِعْنا وَ عَصَيْنا» بَلْ هُوَ «فَضْلُ اللَّهِ يُوْتِيهِ مَنْ يَشاءُ وَ اللَّهُ ذُوا الْفَضْلِ الْعَظِيم».

فَكَيْفَ لَهُمْ بِاخْتِيارِ الإمام؟! وَ الإمامُ عالِمٌ لا يَجْهَلُ، وَ راعٍ لا يَنْكَلُ، مَعْدِنُ الْقُدْسِ وَ الطَّهارَهِ وَ النُّسُكِ وَ الزَّهادَهِ وَ الْعِلْمِ وَ الْعِبادَهِ، مَخْصُوصٌ بِدَعْوَهِ الرَّسُولِ (صلى الله عليه وآله) وَ هُوَ نَسْلُ الْمُطَهَّرَهِ الْبَتُولِ، لا مَغْمَزَفيهِ فِى نَسَبٍ، وَ لا يُدانِيهِ ذُو حَسَبٍ، فَالنَّسَبُ مِنْ قُرَيْشٍ، وَالذِّرْوَهُ مِنْ هاشِمٍ، وَالْعِتْرَهُ مِنْ آلِ الرَّ سولِ(صلى الله عليه وآله)، وَ الرِّضا مِنَ اللَّهِ عَزَ وَ جلَّ، شَرَفُ الأَشْرافِ، وَ الْفَرْعُ مِنْ عَبْدِ مَنافٍ، نامِى الْعِلْمِ، كامِلُ الْحِلْمِ، مُضْطَلِعٌ بِالْإمامَهِ عالِمٌ بِالسِّياسَهِ مَفْرُوضُ الطَّاعِهِ قائِمٌ بِأَمْرِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ ناصِحٌ لِعِبادِ اللَّهِ حافِظٌ لِدِينِ اللَّهِ إِنَّ الأَنْبياءَ وَ الاَئمَهَ صَلَواتُ اللَّهِ عَلَيْهِمْ يَوَفِّقُهُمُ اللَّهُ وَ يَؤتِيهِمْ مِنْ مَخْزُونِ عِلْمِه وَ حُكْمِه

مالا يَؤْتِيهِ غَيْرَهُمْ فَيَكُونَ عِلْمُهُمْ فَوْقَ كُلِّ عِلْمِ أَهْلِ الزِّمان. فِى قَوْلِه تَعالى «أَفَمَنْ يَهْدى إِلَى الْحَقِّ أَحَقُّ أَنْ يُتَّبَعَ أَمَّنْ لا يَهِدِّى إِلّا أَنْ يُهْدى فَما لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ»؟! وَ قَوْله عَزَّوَجَلَّ: «وَ مَنْ يَؤْتَ الْحِكْمَهَ فَقَدْ أُوتِى خَيْراً كَثِيراً» وَ قَوْلِهِ عَزَّوَجَلَّ فى طالُوتَ: «إِنَّ اللَّهَ اصْطَفاهُ عَلَيْكُمْ وَ زادَهُ بَسْطَهً فِى الْعِلْمِ وَ الْجِسْمِ وَ اللَّهُ يُؤْتى مُلْكَهُ مَنْ يَشاءُ وَ اللَّهُ واسِعٌ عَلِيمٌ» وَ قالَ عَزَّوَجَلَّ لِنَبِيِّه (صلى الله عليه وآله): «وَ كانَ فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكَ عَظِيما» وَ قَالَ عَزَّوَجَلَّ فِى الأئِمَّهِ مِنْ أَهْلِ بَيْتِه وَ عِتْرَتِه وَ ذُرِّيَّتِه «أَمْ يَحْسُدُونَ النَّاسَ عَلى ما آتاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِه فَقَدْ آتَيْنا آلَ إِبْراهِيمَ الكِتابَ وَ الْحِكْمَهَ وَ آتَيْناهُمْ مُلْكاً عَظِيماً، فَمِنْهُمْ مَنْ آمَنَ بِه وَ مِنْهُمْ مَنْ صَدَّ عَنْهُ وَ كَفى بِجَهَنَّمَ سَعِيراً» وَ إِنَّ الْعَبْدَ إِذَا اخْتارَهُ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ لِاُمُورِ عِبادِه

شَرَحَ اللَّهُ صَدْرَهُ لِذالِکَ، وَ أَوْدَعَ قَلْبَهُ یَنابیعَ الْحِکْمَهِ، وَ أَلْهَمَهُ الْعِلْمَ إِلْهاماً، فَلَمْ یَعْی بَعْدَهُ بِجَوابٍ وَ لا یَحِیدُ فیهِ عَنِ الصَّوابِ، وَ هُوَ مَعْصُومٌ مُؤَیَّدٌ مُوَفَّقٌ مُسَدَّدٌ، قَدْ أَمِنَ الْخَطایا وَ الزَّلَلَ وَ العِثارَ، یَخُصُّهُ اللَّهُ بِذلِکَ لِیَکُونَ حُجَّتَهُ عَلی عِبادِه، وَ شاهِدَهُ عَلی خَلْقِه،وَ ذلِکَ فَضْلُ اللَّهِ یُؤْتِیهِ مَنْ یَشاءُ وَ اللَّهُ ذُوالفَضْلِ العَظِیمِ، فَهَلْ یَقْدِرُونَ عَلی مِثْلِ هذا؟! فَیَخْتارُوهُ أَوْ یَکُونُ مُخْتارُهُمْ بِهذِهِ الصَّفَهِ فَیُقَدِّمُوهُ؟ تَعَدَّوْا وَ بَیْتِ اللَّهِ الْحَقَّ، وَ نَبَذُوا کِتابَ اللَّهِ وَراءَ ظُهُورِهِمْ کَأَنَّهُمْ لایَعْلَمُونَ، وَ فی کِتابِ اللَّهِ الْهُدی وَ الشِّفاءُ فَنَبَذُوهُ وَ اتَّبَعُوا أَهْواءَهُمْ، فَذَمَّهُمُ اللَّهُ وَ مَقَتَهُمْ وَ أَتْعَسَهُمْ فَقالَ و عَزَّوَجَلَّ: «وَ مَنْ أَضَلُّ مِمَّنِ اتَّبَعَ هَویهُ بِغَیْرِ هُدی مِنَ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ لا یَهْدِی الْقَوْمَ الظّالِمِینَ» وَ قالَ عَزَّوَجَلَّ: «فَتَعْساً لَهُمْ وَ أَضَلَّ أَعْمالَهُمْ»، وَ قالَ عَزَّوَجَلَّ: «کَبُرَ مَقْتاً عِنْدَ اللَّهِ وَ عِنْدَ الَّذِینَ آمَنُوا کَذلِکَ یَطْبَعُ اللَّهُ عَلی کُلِّ قَلْبِ مُتَکَبِّرٍ جَبّارٍ» وَ حَدَّثَنی بِهذَا الْحَدِیثِ مُحَمَّدُ بْنُ مُحَمد بْنُ عِصامِ الْکُلَیْنی، وَ عَلی بْنَ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِمْرانَ الدَّقّاقُ، وَ عَلِی بْنُ عَبْدُاللَّهِ الوَرّاقُ، وَ الْحَسنُ بْنُ أَحْمَدَ الْمُؤَدِّبُ وَ الْحُسَیْنُ بْنُ إِبْراهِیمَ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ هِشامِ المُؤَدِّبُ (رضی الله عنه) قالُوا: حَدَّثَنا محمّدُ بْنُ یَعْقُوبَ الْکُلَیْنی قالَ: حَدَّثَنا أَبُو مُحَّمدٍ الْقاسِمُ بْنُ العَلاءِ، قالَ: حَدَّثَنا الْقاسِمُ بْنُ مُسْلِمٍ عَنْ أَخِیهِ عَبْدِالْعَزِیزِ بْنِ مُسْلِمٍ عَنِ الرِّضا(علیه السلام).(۱)

ص:۱۰۲

۱- ۱۵۱. به نقل از عیون اخبار الرضا {ترجمه ی حمیدرضا مستفید و علی اکبر غفاری} / ج ۱ / ۴۴۴ - ۴۵۸.

خطبه ی امام رضا علیه السلام به زبان فارسی

عبدالعزیز بن مسلم گوید: در زمان علی بن موسی الرضاعلیهما السلام در مرو بودیم. در آغاز ورود، روز جمعه در مسجد جامع آن شهر گرد آمده بودیم و درباره ی امامت و اختلافات زیادِ مردم در آن مورد بحث و گفتگو می کردند، من نزد آقا و سرورم امام رضا علیه السلام رفتم و گفتگوهای مردم را به عرض ایشان رساندم؛ حضرت تبسّمی کردند و فرمودند:

«ای عبدالعزیز! مردم از دین خود اطّلاعی ندارند، به نیرنگ گمراه شده اند؛ خداوند تبارک و تعالی پیامبر خود را قبض روح نکرد مگر بعد از اینکه دین را برای او کامل گردانید و قرآن را که بیان همه چیز در آن است، بر او نازل فرمود. حلال و حرام، حدود و احکام و جمعی از نیازمندی ها را به طور تمام و کمال در آن بیان فرمود و گفت «ما فَرَّطْنا فی الْکِتابِ مِنْ شَیءٍ»؛ «در کتاب به هیچ وجه کوتاهی نکرده ایم»(1) و در حجه الوداع که در آخر عمر حضرت رسول صلی الله علیه وآله وسلم واقع شد این آیه را نازل فرمود: «الْیَوْمَ أَکْمَلْتُ لَکُمْ دِینَکُمْ وَ أَتْمَمْتُ عَلَیْکُمْ نِعْمَتی وَ رَضِیتُ لَکُمُ

ص:۱۰۳

۱- ۱۵۲. سوره انعام، آیه ۳۸.

الإِسْلامَ دِیناً»؛ «امروز دین شما را برایتان کامل کردم و نعمتم را بر شما تمام نمودم و اسلام را به عنوان دین، برای شما پسندیدم»(۱) و مسأله امامت، تمام کننده و کامل کننده ی دین است، و حضرت رسول اکرم صلی الله علیه وآله وسلم قبل از وفات خود، دین را برای مردم توضیح داده، تبیین فرمود، و راه آن را برای آنان آشکار کرد، آنان را در مسیر حقّ قرار داد و علی علیه السلام را به عنوان امام و راهنما برایشان تعیین فرمود، و تمام آنچه را که مردم به آن نیازمندند، بیان نمود، هر کس گمان کند خداوند دین خود را کامل نکرده، در حقیقت کتاب خدا را ردّ کرده است، و هر کس کتاب خدا را ردّ کند، کافر است.

آیا مردم به قدر و ارزش امامت و موقعیّتِ آن در بین امّت آگاهند تا انتخابشان قابل قبول باشد؟!. امامت، جلیل القدرتر، عَظِیمُ الشَّأنْ تَر، والاتر، منیع تر و عمیق تر از آن است که مردم با عقول خود آن را درک کنند، یا با آراء و عقائد خویش آن را بفهمند یا بتوانند با انتخاب خود امامی برگزینند. امامت چیزی است که خداوند بعد از نبوّت و خُلَّت (مقام خلیل اللهی) در مقام سوّم، ابراهیم خلیل علیه السلام را بدان اختصاص داده به آن فضیلت مشرف فرمود، و نام او را بلند آوازه کرد، خداوند می فرماید: «إِنِّی جاعِلُکَ لِلنَّاسِ اِماماً»؛ «ای ابراهیم! تو را برای مردم، امام برگزیدم»(۲) و ابراهیم علیه السلام از خوشحالی گفت: «وَ مِنْ ذُرِّیَّتی»؛ «آیا فرزندان و نسل من

۱- ۱۵۳. سوره مائده، آیه ۳.

۲- ۱۵۴. سوره بقره، آیه ۱۲۴.

هم امام برگزیده ای؟»(۱) خداونـد فرمود: «لا یَنالُ عَهْدِی الظّالِمِینَ»؛ «عهـد من به ظالمین نمی رسد»(۲) و این آیه امـامت هر ظالمی را تا روز قیامت ابطال می کنـد. و بدین ترتیب امامت در خواص و پاکان قرار گرفت سـپس خداوند با قرار دادن امامت در خواص و پاکان از نسل او، وی را گرامی داشت و فرمود: «وَ وَهَبْنا لَهُ إسْحقَ وَ یَعْقُوبَ نافِلَهً وَ کُلًّا جَعَلْنا صالِحینَ وَ جَعَلْناهُمْ أَئِمَّهً یَهْدُونَ بِأَمْرِنـا وَ أَوْحَیْنا إلَیْهِمْ فِعْلَ الْخَیْراتِ وَ إقامَ الصَّلاهِ وَ إیتاءَ الزَّکوهِ وَ کانُوا لَنا عابِدِینَ»؛ «اسـحق و نیز یعقوب را اضافه برخواسـته اش - به او بخشیدیم، و همگی آنان را از صالحین قرار دادیم، آنان را امامانی قرار دادیم که به دستور ما هدایت می کردند و انجام کارهای نیک و اقامه نماز و پرداخت زکات را به آنان وحی کرده، دستور دادیم، و ما را عبادت می کردند»(۳) و امامت به همین ترتیب در نسل او باقی بود و یکی بعد از دیگری، نسل به نسل، آن را به ارث می بردند تا اینکه پیامبر اسـلام صلی الله علیه وآله وسلم وارث آن گردید.

خداوند می فرماید: «اِنَّ اَوْلَی النّاسِ بِابْراهِیمَ لَلَّذینَ اتَّبَعُوهُ وَ هذَا النَّبِی وَ الَّذِینَ آمَنوا وَ اللَّهُ وَلِی الْمُؤمِنینَ»؛ «سزاوارترین و شایسته ترین مردم در انتساب به ابراهیم کسانی هسـتند که او را پیروی نمودنـد و این پیامبر و نیز کسانی که ایمان آوردنـد. و خـداوند ولی مؤمنین است»(۴) و این امامت خاص حضرت رسول صلی الله علیه وآله وسلم بود که به امر خدا به همانگونه که

۱- ۱۵۵. سوره بقره، آیه ۱۲۴.

۲- ۱۵۶. سوره بقره، آیه ۱۲۴.

۳- ۱۵۷. سوره انبیاء، آیه ۷۳ و ۷۴.

۴- ۱۵۸. سوره آل عمران، آیه ۶۷.

خداوند واجب فرموده بود بعهده ی علی علیه السلام قرار داد و سپس در آن دسته از نسل حضرت علی علیه السلام که برگزیده بودند و خداوند علم و ایمان به ایشان داده، قرار گرفت. خداوند می فرماید: «فَقالَ الَّذِینَ اُوتُوا العِلْمَ وَ الإیمانَ لَقَدْ لَبِثْتُمْ فی کِتابِ اللَّهِ إلی یَوْمِ الْبَعْثِ فَهذا یَوْمُ البَعْثِ»؛ «کسانیکه علم و ایمان به ایشان داده شده بود (خطاب به مجرمینی که بعد از قیام قیامت می گفتند: بیش از اندک زمانی، در قبر نمانده اید) گفتند: شما در کتاب و علم خدا، تا روز قیامت در قبر مانده اید و امروز همان روز قیامت است»(۱) پس این امامت در اولاد علی علیه السلام تا روز قیامت خواهد بود، زیرا پیامبری بعد از محمّدصلی الله علیه وآله وسلم نخواهد آمد. حال چگونه این جاهلان می خواهند انتخاب کنند؟. امامت مقام انبیاء، و ارث اوصیاء است، امامت نمایندگی خداوند - عزَّ و جَلَّ -و جانشینی پیامبر، و مقام امیرالمؤمنین و میراث حسن و حسین علیهم السلام است.

امامت زَمامِ دین و باعثِ نظم مسلمین و صلاح دنیا و عزّت مؤمنین است. امامت پایه ی پاینده ی اسلام و شاخه و نتیجه ی والای آن است. توسط امام است که نماز و زکات و روزه و حجّ و جهاد به کمال خود می رسد، و فِی ءِ(۲) و صدقات وُفور می یابد، و حدود و احکام جاری می گردد، و مرزها حفظ و حراست می شود، امام حلال خدا را حلال، و حرام خدا را حرام می کند، و حدود او را جاری می نماید و از دین خدا دفاع نموده، با حکمت و موعظه ی نیکو و دلیلِ قاطع، مردم را به راه

ص:۱۰۶

۱- ۱۵۹. سوره روم، آیه ۵۶.

۲- ۱۶۰. فی ءِ غنائمی را گویند که بدون جنگ و خونریزی بدست مسلمین می افتد.

پروردگارش فرا می خواند، امام همچون خورشـیدِ درخشانِ جهان است، خورشیدی که دور از دسترسِ دست ها و چشم ها در افق قرار دارد، امام، ماهِ نورانی، چراغ درخشان، نورِ ساطع و ستاره ی راهنما در دلِ تاریکی ها و صحراهای خشک و بی آب و علف و موج های وحشتناک دریاها است.

امام، همچون آب گوارا بر تشـنگان است، راهنمای هـدایت و منجی از هلاکت است. امام همچون آتشـی است در بلندی های بیابـان ها، کسـی که از سـرما به آن آتش پناه بَرد، او را گرم می کنـد، و در مهلکه ها راهنمائی می کنـد. هر کس از او دسـت بکشد هلاک خواهد شد.

امام، ابر پر باران و باران پر برکت است، خورشید درخشان و زمین گسترده است، او چشمه ی جوشان و باغ و بِرْکه است.

امام، امینی است همراه، پدری است مهربان، او برادرِ تنی است، در مصائب پناهِ بندگان است.

امام، امین خـدا در زمین و حجّت او بر بنـدگان است، او خلیفه ی خدا در کشور اوست، امام دعوت کننده ی مردم بسوی خدا و مـدافع حُرمتهـای الهی است. امام از گناهان پاک است و از عیوب مبرّی، علم به او اختصاص دارد، حلیم و بردبار است، مایه ی نظمِ دین و عزّت مسلمین است، باعث خشم منافقین و هلاکت کافرین است.

امام، در دوران خود نظیر ندارد، کسـی به او نزدیک نیست، هیچ دانشمندی با او همطراز نیست، بدل ندارد، مثل و مانند ندارد، بدون اینکه به دنبال فضـیلت باشد و یا خود فضیلت بدست آورده باشد، فضیلت به او اختصاص یافته است و خداونـدِ بخشاینده ی با فضیلت،

فضـل را به او اختصـاص داده است. پس کیست که بتوانـد امام را بشـناسد یا او را انتخاب کنـد؟. نه، هرگز، هرگز، در وصـف شأنی از شؤون او و فضـیلتی از فضائل او عقول به گمراهی افتاده و حیران و سـرگردان مانده است، و دیدگان درمانده و ناتوان گشـته و بزرگان احساس کوچکی می نماینـد، و حکماء حیرانند، عقلِ عقلاء کوتاه است، خطباء از خطابه بازمانده اند و عقلاء و دانایان از درکش عاجز شده اند و شـعراء از شـعر گفتن ناتوان گشـته اند و اُدبا عاجز گردیده اند و بُلغاء خسـته و ناتوان شده انـد و همگی به عجز و نـاتوانی (خود) معترفنـد، چگونه می توان او را وصف کرده و کنه او را بیـان نمود یا چیزی از کار او را فهمید یا کسی را یافت که جای او را بگیرد؟

نه، چگونه ممکن است؟ و حال آنکه نسبت او و وصف کنندگانش همچون ستاره ها و دست مردم است ؟

پس انتخاب مردم کجا و این مقام کجا؟ عقول کجا و درک این منزلت کجا؟ اصـلاً کجا می توان چنین شخصـی یافت؟ گمان برده انـد که می توان او را در غیر آل پیامبرصـلی الله علیه وآله وسـلم یـافت؟. بخـدا قسم نفسـشان به آنان دروغ گفته و اباطیل آنان را در آرزو انداخته است و در نتیجه به پرتگاهی بلند و مشـکل و لغزنده پاگذارده اند که پاهایشان از آن خواهد لرزید به پائین خواهنـد افتاد. با عقولی سـرگردان، ناقص و بایر و عقائـدی گمراه کننـده در صدد نصب امام برآمده اند که جز دوری از مقصـد نتیجه ای نخواهند گرفت، خدا آنان را بکشد! به کجا برده شده اند؟ در صدد کاری بس مشـکل بر آمده و خلاف حقّ سخن گفته اند و به گمراهی عمیقی دچار گشته و در

سرگردانی افتاده اند، زیرا با آگاهی امام را ترک کرده اند، و شیطان اعمالشان را در نظرشان زینت بخشید و آنان را از راهِ حقّ بازداشت، حال آن که بینا و بصیر بوده اند(۱).

آنان انتخاب خدا و رسولش را کنار گذارده، انتخاب خود را در نظر گرفتند، در حالیکه قرآن با صدائی بلند به آنان خطاب می کند: «وَ رَبُّکَ یَخْلُقُ ما یَشاءُ وَ یَختارُ ما کانَ لَهُمُ الخِیَرَهُ سُبْحانَ اللَّهِ وَ تَعالی عَمَّا یُشْرِکُونَ»؛ «و پروردگار تو آنچه را بخواهد می آفریند و برمی گزیند آنان حقّ انتخاب ندارند و خداوند از شرک آنها منزّه و برتر است»(۲) و نیز می فرماید: «وَ ما کانَ لِمُؤمِنٍ وَ لا مُؤْمِنَهٍ إذا قَضَی اللَّهُ وَ رَسُولُهُ اَمراً أنْ یکُونَ لَهُمُ الْخِیَرَهُ مِنْ أَمْرِهِمْ»؛ «آنگاه که خدا و رسولش به کاری دستور دادند هیچ مرد و زن مؤمنی از پیش خود حقّ انتخاب نخواهد داشت»(۳) و نیز می فرماید: «مالَکُمْ کَیْفَ تَحْکُمُونَ * اَمْ لَکُمْ کِتابٌ فیهِ تَدْرُسُونَ * إنَّ لَکُمْ فیهِ لَما تَخَیَّرُونَ * اَمْ لَکُمْ اَیْمانٌ عَلَیْنا بالِغَهٌ اِلی یَوْمِ الْقِیمَهِ إنَّ لَکُمْ لَما تَحْکُمُونَ * سَلْهُمْ أَیُّهُمْ بذلک زَعِیمٌ * اَمْ لَهُمْ شُرَکاءُ فَلْیَأْتُوا بِشُرَکائِهِمْ إنْ کانوا صادِقینَ»؛ «شما را چه می شود؟ چگونه حکم می کنید؟ آیا کتابی آسمانی دارید که در آن چنین می خوانید که آنچه خود بخواهید دارا خواهید بود؟ یا عهد و پیمانی - پایدار تا قیامت - مبنی بر اینکه هر آنچه حکم می کنید خواهید داشت از ما گرفته اید؟ از آنان بپرس

۱- ۱۶۱. اشاره است به بخشی از آیه ۳۸ سوره عنکبوت

۲- ۱۶۲. سوره قصص، آیه ۶۸.

۳- ۱۶۳. سوره احزاب، آیه ۳۶.

کدامیک از آنان چنین چیزی را ضمانت می کنند آیا شریکانی دارند؟ اگر راست می گویند شرکای خود را بیاورند»(۱) و نیز خداوند می فرماید: «اَفَلا یَتَدَبَّرونَ الْقُرْآنُ اَمْ عَلی قُلوُبٍ اَقْفالُها»؛ «آیا در قرآن تدبر نمی کنند یا بر دلها قفل زده شده است؟»(۲) یا خداوند بر دل آنان مهر زده و دیگر نمی فهمند، یا «می گویند شنیدیم و حال آنکه نمی شنوند، بدترین جنبدگان از نظر خداوند، کرولال هایی هستند که نمی اندیشند، و اگر خدا خیری در آنان سراغ داشت آنان را شنوا می کرد و اگر آنان را شنوا می کرد پشت کرده اعراض می نمودند(۳) و «گویند: می شنویم و نافرمانی می کنیم(۴)» بلکه آن «فضل خداوند است که به هر که بخواهد عطا می فرماید و خداوند دارای فضلی بزرگ است(۵)».

پس چگونه می خواهند امام را برگزینند و حال آنکه امام عالمی است که جهل در او راه ندارد، و فرمانروایی است که سختی نمی دهد، معدن قداست و پاکیزگی و عبادت و علم و بندگی است دعای پیامبرصلی الله علیه وآله وسلم فقط در حق او بوده است (مثل: اَللَّهمَّ والِ مَنْ والاهُ (و یا) اللَّهمَّ اَذْهِب ءعَنْهُمُ الِّرجْسَ و غیره) و یا پیامبرصلی الله علیه وآله وسلم فقط او را به امامت فرا خوانده است وی از نسل حضرت صّدیقه طاهره است و هیچ عیبی در نسب او

۱- ۱۶۴. سوره قلم، آیه ۳۶ - ۴۱.

۲- ۱۶۵. سوره محمّد، آیه ۲۴.

۳- ۱۶۶. ترجمه آیه ۲۳-۲۱ از سوره انفال که در متن آمده و جهت یکنواختی ترجمه از درج متن آیه در خلال ترجمه خودداری گردید.

۴- ۱۶۷. ترجمه بخشی از آیه ۹۳ سوره بقره

۵- ۱۶۸. ترجمه بخشی از آیه ۲۱ سوره حدید

نیست، هیچ شرفی همطراز او نیست نسب او از قریش است و در بین قریش از بنی هاشم است که از بقیه قریش شرافت بیشتری دارند و در آن میان از عترت یعنی از آل و نزدیکان حضرت رسول صلی الله علیه وآله وسلم است امام از نظر خداوند مرضی و پسندیده است. شریفترین اشراف است، او از نسل عبدمناف است. علم او دائماً رو به افزونی است، حلم و بردباری او کامل و تمام عیار است بر امر امامت توانا و قدرتمند است به نحوه اداره امور امّت عالم و آگاه است، اطاعتش واجب است، به فرمان خداوند به امر امامت قیام نموده (یا مجری اوامر و فرامین الهی است)، خیر خواه بندگان خدا و حافظ دین اوست، خداوند انبیاء و ائمه را توفیق می دهد و از علم و حکمت مخزون خود علومی به آنان می دهد که به دیگران نداده است و لذا علم آنان از تمامی علوم اهل زمان برتر و بالاتر است. خداوند می فرماید: «أَفَمَنْ يَهْدِى إِلى الْحقّ أَحَقُّ أَنْ يُتَّبَعَ أَمَّنْ لا يَهِدّى إلاّ أَنْ يُهدى فَمالَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ»؛ «آیا آنکه خود، هدایت کننده ی مردم به سوی حقّ است شایسته تر است که از او تبعّیت کنند یا آنکه تا راهنمایی اش نکنند هدایت نمی یابد، چه می شود شما را؟ چگونه حکم می کنید؟»(۱) و نیز می فرماید: «وَ مَنْ يؤْتَ الْحِكْمَهَ فَقَدْ اوتِي خَيراً كَثِيراً»؛ «هر آنکس را که حکمت دهند، خیر کثیری بدست آورده است»(۲) و در مورد طالوت فرموده است: «إنَّ اللَّهَ اصْطَفاهُ عَلَيْكُمْ وَ زادَهُ بَسْطَةً فِى الْعِلْمِ وَ الْجِسْمِ وَ اللَّهُ يُؤْتى مُلْكَهُ مَنْ يَشاءُ وَ اللَّهُ واسِعٌ عَلِيمٌ»؛ «خداوند او را بر شما

۱- ۱۶۹. سوره یونس، آیه ۳۵.

۲- ۱۷۰. سوره بقره، آیه ۲۶۹.

برگزید و به علاوه به او افزونی در علم و قدرت جسمانی عطاء فرمود، و خداوند پادشاهی خود را به هر کس بخواهد عطا می کند و خداوند غنی، توانمند و داناست»(۱) و نیز به پیامبرش می فرماید: «وَ کانَ فَضْلُ اللَّهِ عَلَیْکَ عَظِیماً»؛ «فضل خدا بر تو عظیم است»(۲) و نیز در مورد ائمه از اهل بیت خاندان و نسلش می فرماید: «أَمْ یَحْسُدُونَ النَّاسَ عَلی ما آتاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِه فَقَدْ آتَیْنا آلَ إِبْراهِیمَ الکِتابَ وَ الْحِکْمَهَ وَ آتَیْناهُمْ مُلْکاً عَظِیماً، فَمِنْهُمْ مَنْ آمَنَ بِه وَ مِنْهُمْ مَنْ صَدَّ عَنْهُ وَ کَفی بِجَهَنَّمَ سَعِیراً»؛ «آیا مردم به خاطر فضلی که خداوند به آنان داده است حسد می ورزند؟ ما به آل ابراهیم کتاب و حکمت دادیم و به آنان پادشاهی بزرگی عطا نمودیم پس بعضی از آنان ایمان آوردند و گروهی از آن اعراض کردند و آتش جهّنم کافی است»(۳).

و هر گاه خداوند، بنده ای را برای اداره ی امور بندگانش برگزیند به او شرح صدر و آمادگی کامل این کار را عنایت می فرماید و در قلبش چشمه های جوشان حکمت قرار می دهد و علم را کاملاً به او الهام می فرماید و بعد از آن از هیچ پاسخی در نمی ماند و از رفتار و گفتار صحیح دور و منحرف نمی شود. او معصوم است و مؤیّد، خداوند او را توفیق می دهد و در راستی و درستی پابرجا و محکم نگه می دارد، از خطای لغزش و سقوط در امان است، خداوند فقط او را اینگونه قرار داده است تا

۱- ۱۷۱. سوره بقره، آیه ۲۴۷.

۲- ۱۷۲. سوره نساء، آیه ۱۱۳.

۳- ۱۷۳. سوره نساء، آیه ۵۴ و ۵۵.

حجّت خدا باشد بر بندگانش و گواه او باشد بر خلقش، و این فضل خداست که به هر کس بخواهد می دهد و خداوند دارای فضلی بزرگ است، حال آیا بر چنین چیزی توانایی و دسترسی دارند تا بتوانند او را برگزینند؟ یا فرد منتخب آنان چنین اوصافی دارد تا او را بر دیگران مقدّم بدارند؟. قسم به خانه خدا که از حق تجاوز کرده اند و لذا خداوند آنان را نکوهش فرموده ومورد نفرت و غضب نموده و هلاک کرده می فرماید: «چه کسی گمراهتر ازآنکه بی راهنمای الهی خود سرانه عمل کند و خدا ستمکارانرا راه ننماید.» و فرموده: «فَتَعْساً لَهُمْ وَ أَضَلَّ أَعْمالَهُمْ»؛ «هلاکت باد بر آنان و خداوند کارهایشان را در بیراهه و گمراهی قرار داد»(۱) و نیز فرموده است: «كَبُرَ مَقْتاً عِنْدَ اللَّهِ وَ عِنْدَ الَّذِينَ آمَنُوا كَذلِكَ يَطْبَعُ اللَّهُ عَلى كُلِّ قَلْبِ مُتَكَبِّرٍ جَبَّارٍ»؛ «بزرگ نفرت و دشمنی است نزد خدا و نزد مؤمنین، این گونه خداوند بر هر قلب انسانهای متکّبر و جبّار مهر می نهد».(۲)

(و این حدیث را محّمد بن عصام کلینّی و علی بن محمّدبن عمران احمد بن هشام مؤّدب رضی الله عنه برایم نقل کرده و گفته اند: محمّد ابن یعقوب کلینّی این حدیث را از ابو محمّد قاسم بن العلاء و او از قاسم بن مسلم و او از برادرش عبدالعزیز بن مسلم از حضرت رضا علیه السلام برایشان نقل نموده است(۳).)

ص:۱۱۳

۱- ۱۷۴. سوره محمّد، آیه ۸.

۲- ۱۷۵. سوره مؤمن، آیه ۳۵.

۳- ۱۷۶. به نقل از عیون اخبار الرضا {ترجمه ی حمیدرضا مستفید و علی اکبر غفاری} / ج ۱ / ۴۴۴ - ۴۵۸ (با اندکی تخلیص).

فهرست منابع

ادیان آسیایی: مهرداد بهار / نشر چشمه / چاپ اوّل / ۱۳۷۵.

از اسطوره تا تاریخ: مهرداد بهار / گردآوری ابوالقاسم اسماعیل پور / نشرچشمه / چاپ اوّل / ۱۳۷۶.

اسلام در ایران: ایلیا پاولوویچ / ترجمه ی کریم کشاورز / انتشارات پیام / چاپ چهارم / ۱۳۵۴.

اصول کافی: شیخ کلینی / ترجمه ی سیّد جوادمصطفوی / دفتر نشر فرهنگ اهل بیت / ؟

اعیان الشیعه: علامه سید محسن امین / دارلتعارف للمطبوعات بیروت / ؟

الفرق بین الفرق: ابومنصور عبدالقاهر بغدادی / ترجمه ی جواد مشکور / چاپ سوّم / ۱۳۵۴.

ایران از آغاز تا اسلام: رومن گیرشمن / ترجمه ی محمّدمعین / شرکت انتشارات علمی و فرهنگی / چاپ هشتم / ۱۳۷۰.

ایران باستان: یوزف ویسهوفر / ترجمه ی مرتضی ثاقب فر / نشر ققنوس / چاپ اوّل / ۱۳۷۷.

ایران در زمان ساسانیان: آرتور کریستن سن / ترجمه ی رشید یاسمی / دنیای کتاب / چاپ ششم / ۱۳۶۸.

ایران در نخستین قرون اسلامی: برتولد اشپولر / ترجمه ی جواد فلاطوری / شرکت انتشارات علمی و فرهنگی / چاپ چهارم / ۱۳۷۳.

ایران و تمدّن ایرانی: کلمان هوار / ترجمه ی حسن انوشه / انتشارات امیرکبیر / چاپ اوّل / ۱۳۶۳.

بحارالانوار، جلد ۴۹: علامه محمّد باقر مجلسی / المکتبه الاسلامیه / چاپ ۱۳۸۵ قمری.

برمکیان به روایات مورّخین عرب و ایرانی: لوسین بووا / ترجمه ی عبدالحسین میکده / شرکت انتشارات علمی و فرهنگی / چاپ سوّم / ۱۳۶۵.

تاریخ اسلام کمبریج: ترجمه ی احمد آرام / انتشارات امیرکبیر / چاپ اوّل / ۱۳۷۷.

تاریخ اسماعیلیان: برنارد لوئیس / ترجمه ی یعقوب آژند / چاپ اوّل / ۱۳۶۳.

تاریخ ایران بعد از اسلام: عبدالحسین زرّین کوب / انتشارات امیرکبیر / چاپ دوّم / ۱۳۵۵

تاریخ ایران کمبریج (جلد سوّم، قسمت اوّل): ترجمه ی حسن انوشه / انتشارات امیرکبیر / چاپ دوّم / ۱۳۷۳.

تاریخ تشیّع در ایران: رسول جعفریان / انتشارات انصاریان / چاپ اوّل / ۱۳۷۵.

تاریخ حبیب السیر: غیاث الدّین بن همام الدّین الحسینی / ترجمه ی محمّد دبیر سیاقی / چاپ دوّم / ۱۳۵۳.

تاریخ سیاسی اسلام: حسن ابراهیم حسن / ترجمه ی ابوالقاسم پاینده / سازمان انتشارات جاویدان / چاپ چهارم / ۱۳۶۰.

تاریخ سیاسی غیبت امام دوازدهم (عج): جاسم حسین / ترجمه ی سید محمّد تقی آیت اللهی / انتشارات امیرکبیر / چاپ دوّم / ۱۳۷۷.

تاریخ سیستان (از آمدن تازیان تا برآمدن دولت صفّاریان): ادموند کلیفورد باسورث / ترجمه ی حسن انوشه / امیرکبیر / چاپ دوّم / ۱۳۷۷.

تاریخ فخری: محمّدبن طباطبا معروف به ابن طقطقی / ترجمه ی محمّد وحید گلپایگانی / بنگاه نشر و ترجمه ی کتاب / ۱۳۵۰.

تاریخ طبری: محّمد بن جریر طبری / ترجمه ی ابوالقاسم پاینده / انتشارات اساطیر / چاپ دوّم / ۱۳۶۲.

تاریخ کیش زرتشت: مری بویس / ترجمه ی همایون صنعتی زاده / انتشارات توس / چاپ اوّل / ۱۳۷۴.

ص:۱۱۵

تاریخ مردم ایران (قبل از اسلام): عبدالحسین زرّین کوب / انتشارات امیرکبیر/چاپ سوّم/۱۳۷۱.

تاریخ موسیقی خاورزمین: هنری جورج فارمر / ترجمه ی بهزاد باشی / انتشارات آگاه / چاپ اوّل / ۱۳۶۶.

تاریخچه مکتب مزدک: اوتاکر کلیما / ترجمه ی جهانگیر فکری ارشاد / انتشارات توس / چاپ اوّل / ۱۳۷۱.

ترجمه فرق الشیعه نوبختی: ابومحمّد حسن بن علی نوبختی / ترجمه و تألیف محمّد جواد مشکور / ۱۳۵۳.

جستاری در فرهنگ ایران: مهرداد بهار / انتشارات فکر روز / چاپ سوّم / ۱۳۷۶.

جغرافیای تاریخی خراسان در تاریخ ابرو: شهاب الدّین عبداللّه خوافی / تصحیح غلامرضا ورهرام / انتشارات اطلاعات / چاپ اوّل / ۱۳۷۰.

جنبش زیدیه در ایران: عبدالرفیع حقیقت / انتشارات فلسفه / چاپ دوّم / ۱۳۶۳.

چکیده تاریخ کیش زرتشت: مری بویس / ترجمه ی همایون صنعتی زاده / انتشارات صفی علیشاه / چاپ اوّل / ۱۳۷۷.

چهره مسیح در ادبیات فارسی: قمر آریان / انتشارات معین / چاپ اوّل / ۱۳۶۹.

خوارج در ایران: حسین مفتخری / مرکز بازشناسی اسلام و ایران / چاپ اوّل / ۱۳۷۹.

دینهای ایران: گئوویدن گرن / ترجمه ی دکتر منوچهرفرهنگ / انتشارات آگاهان دیده/چاپ اوّل/۱۳۷۷.

رساله ی ماتیکان گجستک ابالیش: آذر فرنبغ فرخ زادان / برگردان ابراهیم میرزای ناظر / انتشارات هیرمند / چاپ اوّل / ۱۳۷۶.

زرتشت، مزدیسنا و حکومت: مهندس جلال الدّین آشتیانی / شرکت سهامی انتشار / چاپ هفتم / ۱۳۷۴.

زرسالاران یهودی و پارسی (استعمار بریتانیا در ایران): عبداللّه شهبازی / مؤسسه

مطالعات و پژوهشهای سیاسی / چاپ اوّل / ۱۳۷۷.

زمینه فرهنگ مردم ایران: جلال ستّاری / نشر ویراستار / چاپ اوّل / ۱۳۷۰.

زندگانی سیاسی هشتمین امام، حضرت علی بن موسی الرضاعلیهما السلام: جعفر مرتضی حسینی / ترجمه ی خلیل خلیلیان / نشر فرهنگ / چاپ یازدهم / ۱۳۷۷.

طلوع و غروب زرتشتی گری: آر.سی.زینر / ترجمه ی دکتر تیمور قادری / انتشارات فکر روز / چاپ اوّل ۱۳۷۵.

فرهنگ فرق اسلامی: محمّد جواد مشکور / بنیاد پژوهشهای اسلامی آستان قدس / ۱۳۶۸.

فرهنگ و عقاید و مذاهب اسلامی: جعفر سبحانی / انتشارات توحید / چاپ اوّل / ۱۳۷۱.

صحیفه کامله سجّادیّه: ترجمه ی حسین انصاریان / انتشارات پیام آزادی / چاپ چهارم / ۱۳۷۶.

عصر زرّین فرهنگ ایران: ریچارد ن. فرای / ترجمه ی مسعود رجب نیا / سروش / چاپ سوّم/۱۳۷۵.

عیون اخبارالرّضا: شیخ صدوق / ترجمه ی حمیدرضا مستفید و علی اکبر غفاری / نشر صدوق / چاپ اوّل / ۱۳۷۲.

کنزالعمّال: الشیخ صفوهالصفا / مؤسسه الرساله / چاپ ۱۴۱۳.

مروج الذهب: ابی الحسن علی بن الحسین بن علی مسعودی / انتشارات دارلهجره / چاپ ۱۳۶۳.

مزداپرستی در ایران قدیم: آرتورکریستن سن / ترجمه ی ذبیح اللّه صفا / انتشارات هیرمند / چاپ چهارم / ۱۳۷۶.

منتهی الآمال: حاج شیخ عبّاس قمی / مطبوعاتی حسینی / چاپ هشتم / ۱۳۷۶.

ناسخ التواریخ: عباسقلی خان سپهر / انتشارات کتابفروشی اسلامیه / چاپ ۱۳۴۸.

ص:۱۱۷

منشورات مسجد جمکران

کتاب هایی که تا کنون انتشارات مسجد مقدّس جمکران منتشر نموده ا ست :

۱ - در کربلا چه گذشت

۲ - نجم الثّاقب

۳ - خزائن الأشعار جوهری

۴ - خوشه های طلایی

۵ - در جستجوی قائم علیه السلام

۶ - یاد مهدی علیه السلام

۷ - عقد الدّرر

۸ - کلّیات مفاتیح الجنان

۹ - منتخب المفاتیح

۱۰ - هدیه احمدیه

۱۱ - تاریخچه مسجد مقدّس جمکران

۱۲ - زیارت ناحیه مقدّسه

۱۳ - کرامات المهدی علیه السلام

۱۴ - در جستجوی نور

۱۵ - آخرین خورشید پیدا

۱۶ - فدک ذوالفقار فاطمه علیها السلام

۱۷ - اعتکاف، تطهیر صحیفه اعمال

۱۸ - امامت و غیبت از دیدگاه علمِ کلام

۱۹ – غیبت، ظهور، امامت

۲۰ – اهمیّت اذان و اقامه و...

۲۱ – پرچمدار نینوا

۲۲ – حضرت مهدی علیه السلام فروغ تابان ولایت

۲۳ – از زلال ولایت

۲۴ – مهدی موعود علیه السلام

۲۵ – انتظار بهار و باران

۲۶ – ناپیدا ولی با ما

۲۷ – علی علیه السلام مروارید ولایت

۲۸ – خصایص زینبیّه علیها السلام

ص:۱۲۶

۲۹ – گفتمان مهدویّت

۳۰ – انتظار و انسان معاصر

۳۱ – مفرد مذکر غایب

۳۲ – سیمای امام مهدی علیه السلام در شعر عربی

۳۳ –... و آنکه دیرتر آمد

۳۴ – سرود سرخ انار

۳۵ – منشور نینوا

۳۶ – سحاب رحمت

۳۷ – زندگی پس از مرگ

۳۸ – وظایف منتظران

۳۹ – تاریخ امیر المؤمنین علیه السلام (۲ جلد)

۴۰ – عطر سیب

۴۱ – سقا خود تشنه دیدار

۴۲ – مهر بی کران

۴۳ – نشانه های ظهور او

۴۴ – دلشده (در حسرت دیدار دوست)

۴۵ – علی علیه السلام و پایان تاریخ

۴۶ – تجلیگاه صاحب الزمان علیه السلام

۴۷ – منازل الاخره

۴۸ – مشکات الانوار

۴۹ – ینابیع الحکمه

۵۰ – گنجینه نور و برکت

۵۱ – تاریخ حضرت سید الشهداء علیه السلام

۵۲ – داستانهایی از امام زمان علیه السلام

۵۳ – ظهور امام زمان علیه السلام از دیدگاه اسلام و مذاهب و ملل جهان

۵۴ – آیینه اسرار

۵۵ – عریضه نویسی به اهلبیت علیهم السلام

۵۶ – چهل حدیث (امام مهدی علیه السلام در کلام امیرمؤمنان علیه السلام)

۵۷ – نشانه های یار و چکامه انتظار

۵۸ – داغ شقایق

۵۹ – مهدی علیه السلام تجسم امّید و نجات

۶۰ – تاریخ پیامبر اسلام صلی الله علیه وآله وسلم

۶۱ – امام رضا علیه السلام در رزمگاه ادیان

۶۲ – مهدی منتظر علیه السلام در اندیشه اسلامی

۶۳ – یوسف آل محمد علیه السلام

ص:۱۲۷

انتشارات مسجد مقدّس جمکران

در مراکز استان ها و شهرستان های سراسر کشور نمایندگی فعال می پذیرد

واحد پاسخ به سؤالات مسجد مقدّس جمکران

آماده پاسخگویی به سؤالات و مشکلات اخلاقی، تربیتی، اجتماعی، فقهی و اعتقادی شما عزیزان می باشد. می توانید سؤالات خود را به آدرس: قم / صندوق پستی ۶۱۷ واحد تحقیقات فرهنگی مسجد مقدس جمکران ارسال نمایید. شایان توجه است که مطالب و نامه های عزیزانی که با این صندوق پستی مکاتبه می نمایند، به منزله اَسرار ایشان بوده، و در حفظ و نگهداری آنها کاملاً دقت و مراقبت خواهد شد.

ص:۱۲۸

درباره مرکز

بسمه تعالی

هَلْ یَسْتَوِی الَّذِینَ یَعْلَمُونَ وَالَّذِینَ لَا یَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند ؟

سوره زمر/ ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ .ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفا علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب « مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱.بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)

۲.تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی

۳.جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه ، تبلت ها، رایانه ها و ...

۴.سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو

۵.گسترش فرهنگ عمومی مطالعه

۶.زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱.عمل بر مبنای مجوز های قانونی

۲.ارتباط با مراکز هم سو

۳.پرهیز از موازی کاری

۴.صرفا ارائه محتوای علمی

۵.ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱.چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲.برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳.تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴.تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵.ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com

۶.تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷.راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸.طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹.برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰.برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

۱.JAVA

۲.ANDROID

۳.EPUB

۴.CHM

۵.PDF

۶.HTML

۷.CHM

۸.GHB

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

۱.ANDROID

۲.IOS

۳.WINDOWS PHONE

۴.WINDOWS

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

درپایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که مـا را در دستیـابی به این هـدف یـاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادنـد تقـدیر و تشـکر می نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصـفهان -خیابان عبـدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آباده ای - کوچه شـهید محمد حسن توکلی -پلاک ۱۲۹/۳۴- طبقه اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۸۸۳۱۸۷۲۲ ـ ۰۲۱

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹


مرکز تحقیقات رایانه ای
قائمیه
اصفهان
www
برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشـانی
www.Ghaemiyeh.com
www.Ghaemiyeh.net
www.Ghaemiyeh.org
www.Ghaemiyeh.ir
مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.
۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹